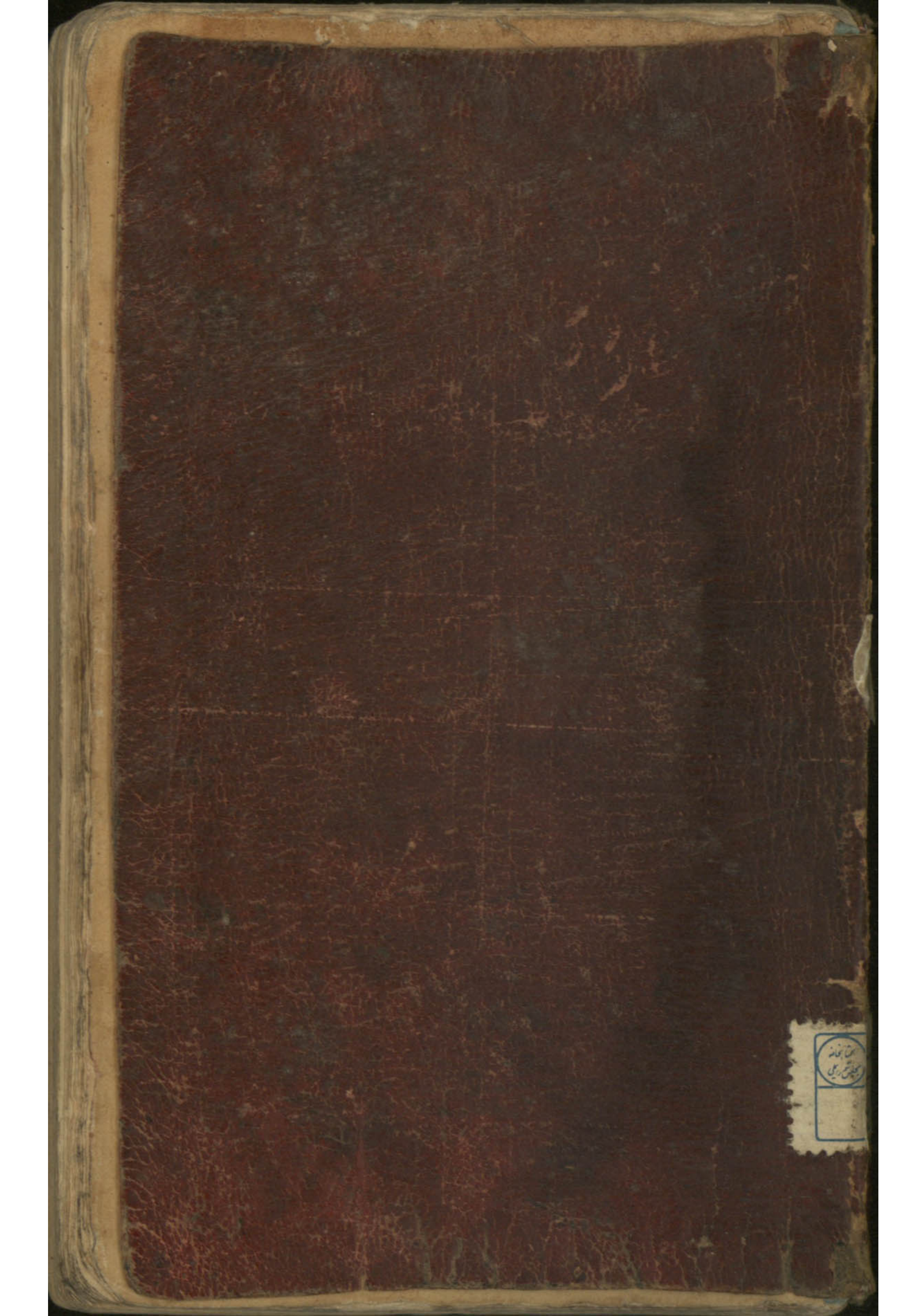
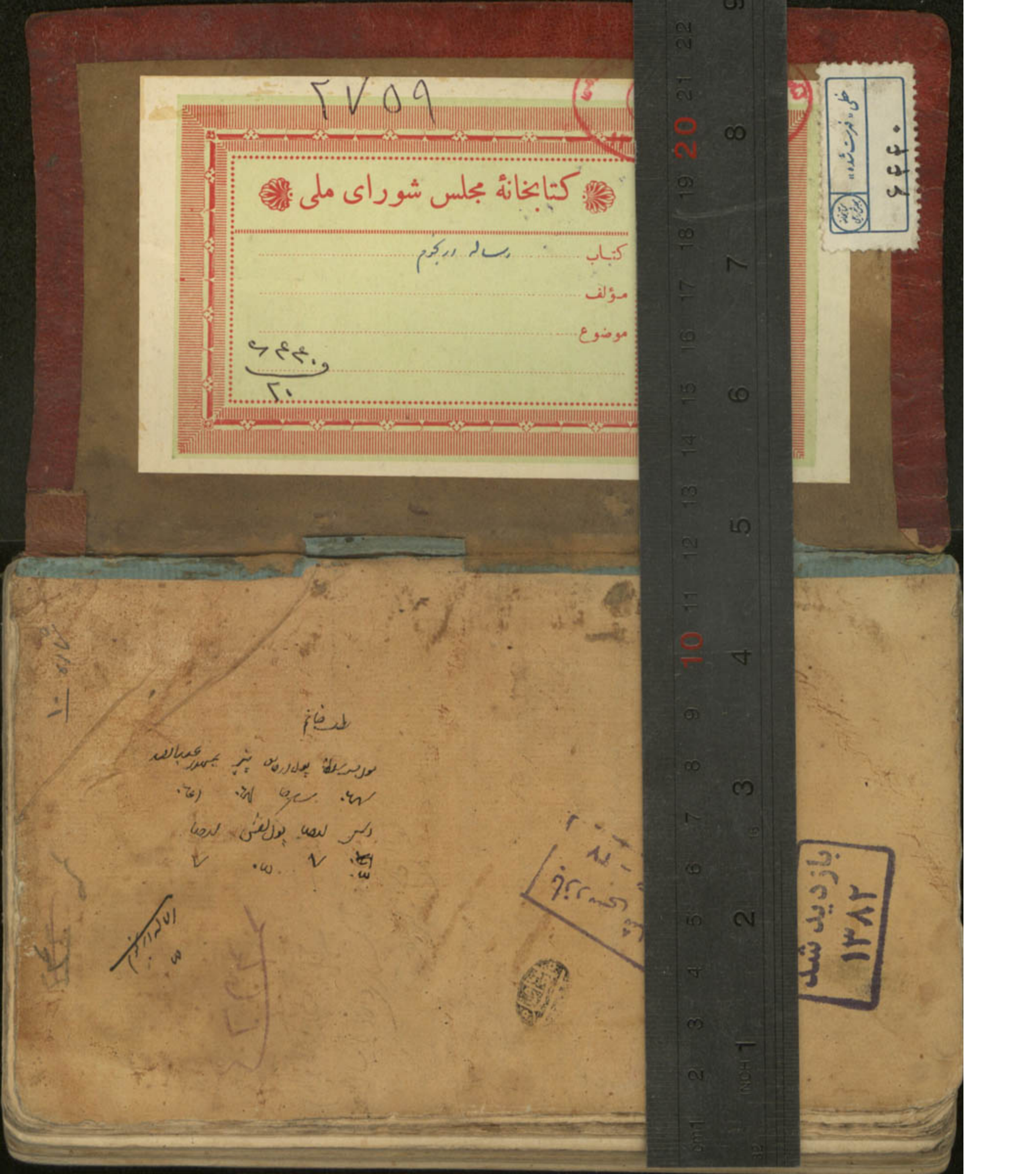
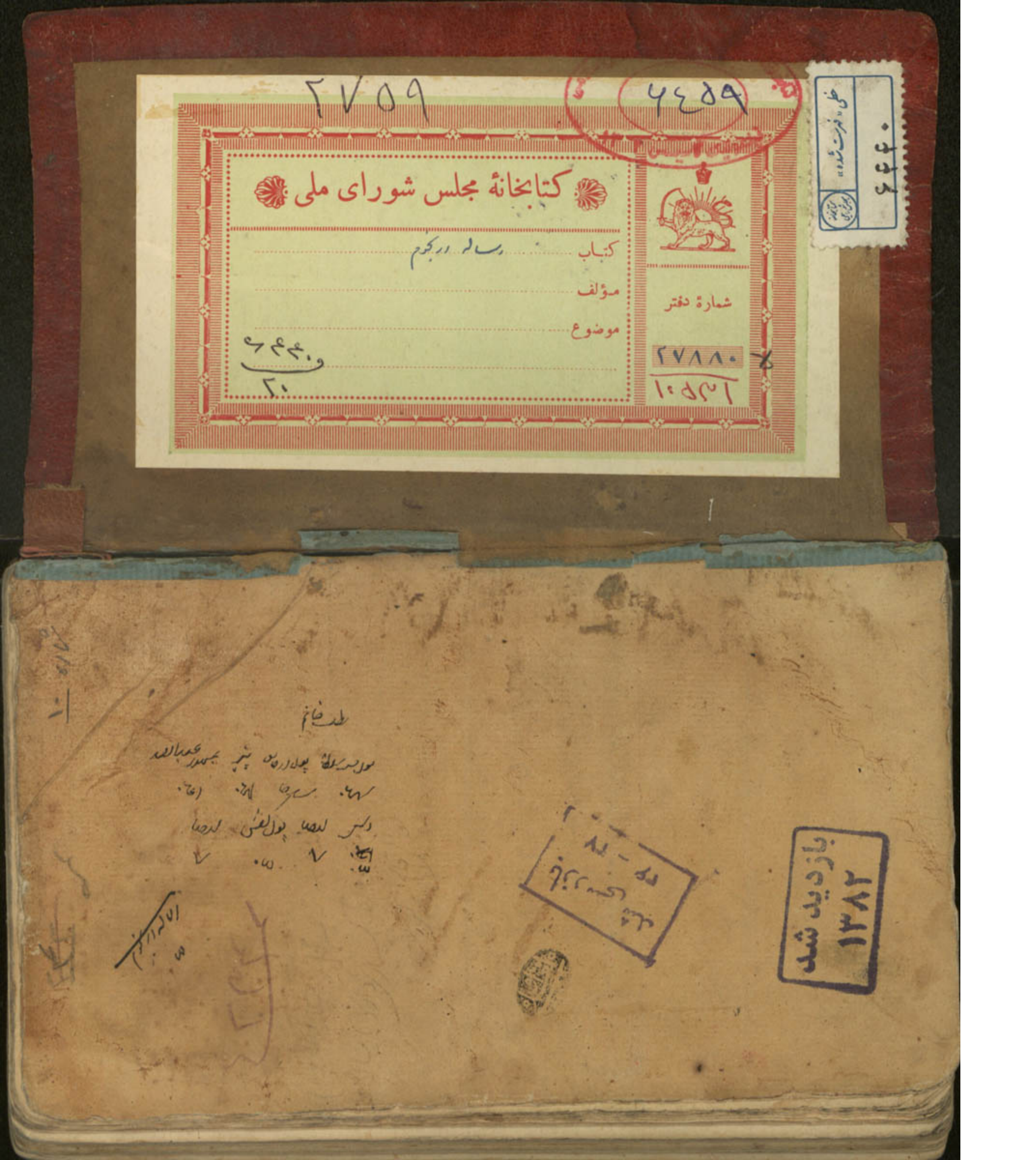




۲۷۵۹
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
خطی «فهرست شده»
۶۴۴۰
بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
۲۷۵۹
۴۶۵۹
خطی «فهرست شده»
۶۴۴۰
بازدید شد
۱۳۸۲


۲۷۵۹
۴۴۵۹
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ دفتر
۲۷۷۸۰
خطی «فهرست شده»
۶۴۴۰
بازدید شد
۱۳۸۲

زود فهم کنند و قریب ترکیب مصنف با آن نقل بالفاظ فارسی
دری می باید کردن و اگر در مسئله حاجت املا یا شرح بآن مسطور
کردانیده ن پس این ضعیف بحکم ملتمس ایشان بران مقدار وقوف
که بر حل مسائل متعلق و معانی این کتاب یافته بود بعبارتی
که دست میداد نقل کردانیده شد و چون مصنف در صدر کتاب
گفته است که از علوم احکام نجوم اصولی چند که نزد من بصواب
نزدیکتر بود درین کتاب جمع کردم و از اختلاف اقاویل و سخنان
متضاد اجتناب نمودم و در بعضی مسائل که میان قدما
اختلاف است و مصنف قولی را ترجیح نهاده یا چیزی
دیگر از خود گفته اسم او بصورت مصنف مسطور باید گردانید
و اگر در حل مسائل متعلق این ضعیف را وجهی روی نموده
باشد و خواهد که اسم خود را ثبت کرده اند تا اقل تحریر کردد
و مجموع کتاب متضمن چهار مقالت است مقاله اول
در مدخل نجوم بر احوال کلی آن مقاله دوم در احکام سنی
العالم مقاله سوم در احکام موالید و تحاویل سنین

و قواعد آن مقاله چهارم در قانون کلی و جزوی اختیارات
ضروری اما مقاله اول مشتمل است بر بیست و دو باب
و بتفصیل مشروح می آید باب اول در صدر کتاب و مقدمات
که از آن چاره نیست باب دوم در طبایع کواکب باب سیم در سعود
و نحوس کواکب باب چهارم در تذکیر و تانیث کواکب باب پنجم در
نهاری و لیلی کواکب باب ششم در طبایع کواکب بحسب قرب و بعد
ایشان تا از آفتاب باب هفتم در تشریق و تغریب کواکب
باب هشتم در شرح طول و عرض و مزاج و عظم و جهت بعضی از
کواکب ثوابت باب نهم در ذکر بروج منقلب و ذو جسدین و ثابت
باب دهم در ذکر بروج مذکر و مؤنث و لیلی و نهاری باب یازدهم
در طبایع بروج و اجزا باب دوازدهم در اتصالات و تناظر بروج
باب سیزدهم در ذکر صورت کواکب باب چهاردهم در ذکر فرحهای
کواکب باب پانزدهم در ذکر مثلثات بروج و ارباب ایشان
و شرح تقسیم زمین بمثلثات مذکور باب شانزدهم در شرح حدود
باب هفدهم در حیز و فرح و دستوریه و اثنا عشریات باب هجدهم

در اتصال و انصراف و انفصال و رد و قبول باب نوزدهم
در قوت کواکب و استعلاء بر یکدیگر باب بیستم در شرح
صورت فلک و حل تقسیم آن و مواقع کواکب در صورت
دوازده کانه باب بیست و یکم در سهام باب بیست و دوم در استخراج
مستولی بر جزوی از اجزاء فلک البروج باب اول در صدر
کتاب و مقدماتی چند که از این چاره نیست طریق دانستن
علم احکام نجوم بدو چیز باشد اول علم حرکات افلاک و
حساب تقاویم و موالید و آنچه متعلق آنست و آنرا با آلات
رصدی در توان یافت و برهان هندسی بر آن وارد است
و هر کس که این علم داند عالم باشد باشرف علوم و پیش
از وضع این مجموعه دو کتاب در علم حساب تصنیف کرده
شد یکی را زیج جامع و دویم را زیج بالغ نام نهاده آمد دویم
علم افعال کواکب است و تاثیرات ایشان در ما دون فلک قمر
و این علمیست که بتجربه و قیاس در توان یافت برای آنکه برهان
در این علم وارد نیست و علم ثانی موقوف علم اولست و او را

در نتوان یافت بسبب آنکه هرچه در مادون
فلک قمر است مطبوع تغیر و تبدیلند پس در یک حال
ثابت نباشند که منجم هر امری که واقع خواهد شد از پیش
خبر دهد و نیز قوس حدس آدمی بر آن وجه نرسیده است
که جمیع امور که از تاثیر امتزاجات کواکب واقع شود بواسطه
امر نجوم او دریابد لاجرم از صعوبت و دشواری ادراک
آن بجائی رسیده است که بعضی از مردمان علم تاثیرا
دفع کرده اند و گفته اند که این علم البته هیچکس در نیابد
و علمآء علم اول منکر علم ثانی باشند و گویند در این علم منفعتی
نیست بجهة آنکه آنرا برهان نمیتوان گفت و اگر وقتی از
اوقات حکمی درست میآید از امور اتفاقی باشد پس ما گوئیم
که دوام اتفاق یکنوع از برهان بود و نیز نه هر چه بر آن برهان
نتوان گفت از آن اجتناب باید نمود و دست از منفعت آن
باز باید داشت مثلا در تسکین صفرا دست از سکنجبین
نتوان کوفت برای آنکه برهان فعل او معلوم نباشد چه این

معنی

معنی از حزم بغایت بود بلکه از عقل پس ما سکنجبین بکار
میداریم از بهر منفعت و از برهان او اختصار میکنیم و
نیز بقوت مدرکه در مییابیم که آفتاب گرمی و ماه تری
میکنند و در فصول سال هوا متبدل میگردد و سردی
و نم و باران بحسب اتصال آفتاب بکواکب و امتزاج ایشان بیکدیگر
و این چیزیست روشن که هیچ دفع نتوان کرد با آنکه هیچ
برهان نتوان گفت بر آن قوم که منکر علم دوم اند باختلاف
وقوع جزویات احکام متغاوض میشوند و سبب حجت و
جدل آنرا ابطال و نسخ برهان علم ثانی میسازند و عمل نکنند
که از جهل ایشانست اما اعتقاد باید که چنان بود که این
علم بتجربه و قیاس در یافته اند پس بعضی از آنکه جمهور
حکما بر آنند و اتفاق کرده باشند ما را نرسد که بخلاف
آن چیزی گوئیم بعضی که در اختلاف اند بر ما آن بود که
متابع قولی باشیم که بقیاس و بظاهر نزدیکتر بود و اعتقاد
اجساد بکنیم از بهر آنکه چون ما را طبع ستارگان و قوتهای

ایشان در فاعلی معلوم باشد و بر تاثیر اثر ایشان دریافته
باشیم چنانکه از گرمی آفتاب و تری ماه گفته و همچنین
مزاج و قوت دیگر کواکب پس اگر کسانی که بقوت حدس
تاثیر امتزاجات کواکب دریابند و بیشتر از کون اعلام می
دهند مثلا از هوا گرما و سرما و باران یا احوال مولودی
در سعادت و نحوست و اخلاق و فضائل و رذایل مرتبه
عظیم و منزلتی رفیع باشد اما منفعت این علم آنست که
چون اهالی سرد سیر در فصل زمستان بدفع سرما
مشغول شوند و مردم گرم سیر در فصل تابستان بدفع
گرما پس اگر حادثه مذکور علتی باشد آنقدر علت بضد
آن مشغول باید بود تا صحت و اعتدال مزاج حاصل آید
و اگر قوت ضد زیاده از قوت علت بود علت برطرف
شد افتد و اگر قوت علت زیاده باشد علت هنوز باقی

چون امتزاج کواکب بقوت نظر دریابد حادثه که بعد از آن در دفع مشغول شوند

حوادث دو نوع باشد خاص و عام اما خاص چنان بود
که در مولود شخصی اقتضاء غلبهٔ حرارت کند اگر او بشربتهای

خنک

خنک مداومت نماید باندک زمان آن حرارت زایل
شود یا از صاحب قوتی تصور زحمتی کند و چند مدت
مخفی شود تا آن در گذرد پس در هر دو حال دفع حوادث
کرده باشد اما عام چنان بود که نعوذ بالله هوا و لایتی
فاسد شود و در بخوری عام و وباء تمام از آن متولد
گردد و اکثر مردمان آن بغیر مرگ طبیعی هلاک شوند
یا تبدل دولتی و ظهور دولتی دیگر باشد در هر دو
حال مدافع نمیتوان بود اگر خیر باشد و اگر اینست که
در صدد کتاب خواستیم یاد کنیم **باب دویم** در طبیعت
ستارگان ستارهٔ آفتاب گرم و خشک است اما خشکی کمتر
از گرمیست و ماه سرد و تر است و تری زیاده از سردی
چنانکه اجسام را متغیر گرداند از خشکی بتری و از تری
بعفونت و زحل سرد و خشک است اما سردی زیاده از خشکی
و مریخ گرم و خشک است و از افراط خشکی محترق است و مشتری
گرم و تر است اما گرمی زیاده از تری و زهره گرم و تر است

سرد

اماتری زیاده از گرمی وعطارد ممتزج است با هر کوکب
که پیوندد طبع او گیرد و اگر هیچ کوکب اتصال نکند بطبع
آن برج باشد که در وی بوده یا طبیعت صاحب آن خانه
و او کوکبی هوائی است و انگیزنده بادهاست باب سیوم
در سعود و نحوس کواکب مشتری و زهره را سعدین
گویند مطلق بجهة آنکه مزاج ایشان معتدل است
یعنی موافق طبع حیات اند و زحل و مریخ را نحسین گویند
مطلق بجهة افراط طبیعت زحل را در برودت و مریخ را
در یبوست و نیرین را در تثلیث و تسدیس سعد اند و از
مقارنه و مقابله و تربیع نحس و عطارد اگر با اتصال سعدی
باشد مسعود بود و نحس بخلاف این و اگر هیچ کوکب متصل
نباشد سعادت و نحوست او متعلق صاحب بیت باشد
باب چهارم در تذکیر و تانیث کواکب قمر و زهره
مؤنث اند از کثرت رطوبت مزاجشان و آفتاب و زحل
و مشتری و مریخ مذکر اند و عطارد مشارک هر دو برای

آنکه

آنکه فعل او در رطوبت و یبوست مساوی است اما
تذکیر و تانیث چون قیاس با آفتاب کنند کوکب مشرقی مذکر
باشد و مغربی مؤنث و اگر قیاس با فق کنند هر کوکب که
میان دهم و طالع یا نظیر او باشد مذکر بود و در دو ربع
دیگر مؤنث باب پنجم در لیلی و نهاری کواکب قمر و زهره
لیلی اند بجهة کثرت رطوبت مزاج و آفتاب و مشتری نهاری
بجهة حرارت مزاج و عطارد مشارک هر دو جنس باشد
پس اگر مشرقی بود نهاری باشد و اگر مغربی لیلی و زحل
و مریخ که جوهر ایشان مفسد است زحل از برودت و مریخ
از یبوست زحل را روزی نهاده اند بجهت حرارت روز
و مریخ را لیلی بسبب رطوبت شب تا هر دو معتدل
کردند پس کوکب مذکر نهاری باشد و کوکب مؤنث لیلی
مگر مریخ که بخلاف اینست باب ششم در طبایع کواکب
بحسب قرب و بعد ایشان با آفتاب قمر از آن وقت که از
اجتماع در گذرد تا بتربیع اول رسد فاعل رطوبت باشد

واز تربیع تا استقبال فاعل حرارت واز استقبال تا تربیع
دویم فاعل یبوست واز تربیع دویم تا اجتماع فاعل برودت
اما کواکب علوی بعد از احتراق تا اول رجوع فاعل رطوبت
باشند واز اول رجوع تا مقابله آفتاب فاعل حرارت
واز مقابله تا اول استقامت فاعل یبوست واز اول
استقامت تا احتراق فاعل برودت اما کواکب سفلی از
احتراق ذروه تا وقت رجوع فاعل رطوبت باشند واز
اول رجوع تا احتراق حضیض فاعل حرارت واز احتراق
رجوع تا اول استقامت فاعل یبوست واز اول استقامت
تا احتراق ذروه فاعل برودت وچون در وقتی که افعال
کواکب متضاد افتد حال هوا متلون باشد واشکال مختلف
در هوا ظاهر شود بحسب امتزاجات وغلبه قوت فاعل
پس در آن زمان حکم بر یک جزو دشوار توان کردن
جهة آنکه کمیت قوت وضعف کواکب در آن وقت
مدرک نکردد باب هفتم . در تشریق وتغریب کواکب

اکر

اکر طلوع کوکب بیش از طلوع آفتاب باشد مشرقی باشد
واکر بعد از غروب آفتاب غروب کند مغربی بود وحد
تشریق وتغریب کواکب علوی شصت درجه باشد وزهره
چهل وپنج درجه وعطارد را بیست وپنج درجه واین
هردو نهایت بعد کواکب سفلی است از آفتاب باب هشتم
در شرح طول وعرض ومزاج وعظم وجهة بعضی از کواکب
ثابته ستارکان ثابته بسیارند وهریک بمزاج کوکبی
یا دو کوکب متحیره باشند وفعل کوکبی که در عظم ثالث بود
فعل او معظم تر باشد پس اکر کوکبی از ثوابت در حقیقت
طالع یا عاشر مولودی افتد یا در حقیقت طالع ابتدای
امری معظم یا در حقیقت موضع نیرین یا موضع سهم السعادة
عطایای بزرک دهد از جنس طبیعت آن کوکب سیاره که ثابته
بر مزاج او باشد واکر ثابته کوکبی قاطع نحس بود خرمن سعادت
کند واکر تسییر طالع یا هیلاج مولودی بموضع کوکبی قاطع
رسد عمر صاحب مولود را قطع کند وهمچنین اکر تسییر

طالع ابتدای دولتی باشد آن دولت را قطع کند و اگر
در امری ضروری قمر یا خداوند طالع اختیار بمازج کوکب
حاجت آن ستاره شوان کرد ایند بمازج کوکبی ثابته کرد اسم
که مزاج کوکب حاجت بود تا مطلوب حاصل شود اما مواضع
سی و نه کوکب از ثوابت در اول سال سیصد و شصت
و یک یزدجردی و مزاجات و عظم و جهات و آنچه از
ایشان قاطع است در این کتاب یاد کردیم تا اگر بعد از وضع
کتاب در تاریخی دیگر خواهند که مواضع کواکب معلوم کنند
در یکسال که بعد باشد پنجاه و چهار ثانیه و در هر ده سال
نه دقیقه و در صد سال یک جزو سی دقیقه بر مواضع
هر یک افزایند تا موضع ایشان در زمان مطلوب معلوم
گردد کف الخضیب در حمل کـ نه از عظم ثالث شمالی بر مزاج
زحل و زهره عین الثور در ثور که م از عظم اول جنوبی
بر مزاج مریخ قاطع نیر من راس الغول در ثور ید م از عظم ثانی شمالی
بر مزاج مریخ و عطارد قاطع جنب الحامل راس الغول در ثور من نه از

عظم ثانی شمالی بر مزاج مریخ و عطارد قاطع راس الجبار
در جوزا ء ید شمالی جنوبی بر مزاج زهره و ٥ ٥
عطارد قاطع منکب الایمن الجوزا در جوزا نه م از عظم اول
جنوبی بر مزاج زحل و عطارد قاطع منکب الایسر من الجوزا
در جوزا ر ح از عظم ثانی شمالی بر مزاج زحل و مشتری
الوسط المنطقه در جوزا ی د از عظم ثانی جنوبی بر مزاج
زحل و مشتری المقدم الیسری در جوزا ـ نه از عظم اول جنوبی
بر مزاج مشتری و زحل العیوق در جوزا ح ا از عظم
اول شمالی بر مزاج مریخ و عطارد منکب ذی العنان در جوزا
نه نه از عظم ثانی شمالی بر مزاج مریخ و عطارد شعری یمانی
در سرطان ح م از عظم اول جنوبی بر مزاج عطارد و اندکی
از مریخ راس التوام المقدم در سرطان و ل از عظم ثانی شمالی
بر مزاج عطارد راس التوم المؤخر در سرطان ط م از عظم ثانی
شمالی بر مزاج مریخ المعلف در سرطان یه مه سحابی
شمالی بر مزاج مریخ و قمر قاطع منکب الاسد در اسد نه

جنوبی

ازعظم ثانی شمالی بر مزاج زحل واندکی از مریخ قاطع
قلب الاسد در اسد نو ی ازعظم اول شمالی بر مزاج
مریخ واندکی از مشتری قاطع بزعم قدما نزد مصنف
بر مزاج مشتری است واندکی از مریخ وقاطع نیست
منکب است بلی بواسطه آنکه متصل مانند اسم قاطع بر
قلب الاسد انداخته بودند مصنف ذکر آن کرد القرفه
در سنبله است ر ل ازعظم اول شمالی بر مزاج زهره
وزحل السماک الرامح در میزان ی ط ازعظم اول شمالی بر
مزاج زحل وعطارد الیزمن الاکلیل در میزان ا ر م ازعظم ثانی
بر مزاج زهره وعطارد السماک الاعزل در میزان ط م
اول جنوبی بر مزاج زهره واندکی از عطارد قلب العقرب
در کو م ازعظم ثانی جنوبی بر مزاج مریخ واندکی از مشتری
قاطع الثلاث الحیه العقرب در قوس ید ی سهای جنوبی بر مزاج
شمس ومریخ قاطع عین الرامی در قوس یا ی سهای شمالی
بر مزاج زحل وعطارد النسر الواقع در جدی [illegible] ازعظم

اول

اول شمالی بر مزاج زهره وعطارد النسر الطایر در جدی
نو ه ازعظم ثانی شمالی بر مزاج مریخ ومشتری فم الحوت
در دلو که ی ازعظم ثانی بر مزاج زهره وعطارد منکب
الفرس در حوت نه ی ازعظم ثانی شمالی بر مزاج مریخ
وعطارد قاطع پس هرگاه که تسییر دلیلی از دلایل عمر مولود
بموضع یکی از کواکب قاطع که برشمرده شد رسد اثر شری
بر آن مولود ظاهر شود وهر کوکب که بسمت الراس موضعی
نزدیکتر بود فعل او در ان افق ظاهرتر باشد والله اعلم
وجدول مواضع کواکب ثوابت وعظم وجهات ومزاج
هریک بنوعیست که در صحیفه دیگر ثبت شده است

جدول المواقع الثوابت با فق الزمان الرصد المصنف

[illegible]	الطول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الكواكب	[illegible]	العظم	[illegible]	[illegible]
كف الخضيب	ىوه	ح	س	له	المعلف	حوو	سحا	س	قاطع ار
عين الثور	اكم	ا	ح	قاطع ل	منكب الاسد	دله	-	س	قاطع لح
العيوق	اسم	-	نم	قاطع د	قلب الاسد	دنو	ا	س	ل
جنب حامل راس الغول	ابرد	-	نم	لو	الصرفه	ه دل	ا	س	له
راس الجبار	-له	يحى	ح	قاطع لد	السماك الرامح	وله	ا	س	لد
منكب الجوزا اليمنى	ىه	ا	ح	قاطع لد	الشيومن الاكليل	وام	-	س	ده
منكب الجوزا اليسرى	ره	-	ح	له	السماك الاعزل	وطم	ا	ح	ده
منطقه الوسطى	-له	-	ح	له	قلب العقرب	لم	-	ح	قاطع له
المقدم اليسرى	ىو	ا	ح	لد	الثانى الجبة العقرب	دلم	سح	ح	لس
العيوق	-له	ا	نم	دل	عين الرامى	للد	سح	س	لد
منكب ذى العنان	ىه	-	نم	دل	النسر الواقع	ره ط	ا	س	ده
الشعرى بمانية	دوم	ا	ح	ل	النسر الطائر	طبوم	ر	س	لل
شعرى شامى	دلد	ا	ح	لد	فم الحوت	وه ل	ا	ح	ده
راس التوم المقدم	دوه	-	نم	د	ذنب الدجاجة	للد	-	س	ده
راس التوم المؤخر	حطم	-	نم	ل	منكب الفرس	الله	-	س	دل

راس التوم المقدم ل

و ... م

باب نهم در بروج منقلب و ثابت و ذو جسدين

اول حمل اعتدال ربيعی است بجهة استواء ليل و نهار

و افزونی روز و شب و اول ميزان اعتدال خريفی بجهة

استواء

استواء ليل و كم شدن روز از شب و اول ميزان اعتدال

و سرطان و جدی بروج انقلابانند سرطان صيفی و

جدی شتوی بجهة آنكه چون آفتاب باول سرطان بود

غايت درازی روز بود و چون در اول جدی بود غايت

درازی شب و كوتاهی روز بود و اين چهار برج را منقلب

خوانند و چهار برج كه برابر اين بروج باشد ثابت خوانند

ثور كه تالی حمل است و باقی برابر قياس و چهار برج را كه

برابر بروج ثابت باشند ذو جسدين خوانند چو جوزا

كه تالی ثور است و باقی برابر قياس پس حمل و سرطان

و ميزان و جدی منقلبانند و ثور و اسد و عقرب و

دلو ثابت و جوزا و سنبله و قوس و حوت ذو جسدين

و حمل و ثور و جوزا ربيعی و سرطان و اسد و سنبله صيفی

و ميزان و عقرب و قوس خريفی و جدی و دلو و حوت

شتوی از بهر آنكه چون آفتاب در سه برج باشد

ازين مذكور فصلی بود از فصول سال باب دهم

در بروج مذکر و مؤنث و لیلی و نهاری حمل مذکر است
وثور مؤنث همه برین ترتیب تا آخر و بروج مذکر نهاری اند
و مؤنث لیلی بجهة آنکه قوت بروج مذکر در روز باشد
و مؤنث در شب پس شش برج مذکر نهاری باشند و شش
برج مؤنث اما تذکیر و تانیث بیوت شل بروج باشد
مثلا طالع مذکر و تالی مؤنث و باقی برین قیاس اما تذکیر
و تانیث ارباع افق چنانست که از عاشر تا طالع را ربع
مذکر گویند و از طالع تا رابع را ربع مؤنث و از رابع تا
سابع را ربع مذکر و از سابع تا عاشر را ربع مؤنث خوانند

باب یازدهم در طبایع بروج حمل و اسد و قوس مثلثه
آتشی اند و مزاج ایشان گرم و خشکست بر طبع صفراء
و ثور و سنبله و جدی مثلثه خاکی اند و مزاج ایشان سرد
و خشکست بر طبع سودا و جوزا و میزان و دلو مثلثه هوائی اند
و مزاج ایشان گرم و تر است بر طبع خون و سرطان و
عقرب و حوت آبی اند سرد و تر بر مزاج بلغم پس بروج

آتشی

نظر

آتشی و هوائی مذکر باشند و بروج خاکی و آبی مؤنث
باب دوازدهم در اتصال و تناظر بروج و اجزای آن
اگر شش برج میان دو جزو افتد که صد و هشتاد درجه
باشد آنرا نظر مقابله گویند و اگر چهار برج افتد که صد
و بیست درجه باشد تثلیث و اگر سه برج که نود درجه
باشد تربیع و اگر دو برج که شصت درجه باشد تسدیس
و نظر مقابله تمام دشمنی است و تربیع نیم دشمنی و تثلیث تمام
دوستی و تسدیس نیم دوستی اما تناظر دو نوع است
متساوی المطالع است و متساوی النهار نوع اول چنانکه
دو نقطه بعد ایشان
از اعتدال متساوی بود
مثلا دهم درجه حمل با بیست
و یکم درجه حوت با پنجم درجه
ثور با بیست و ششم دلو یعنی
بعد یکی بر توالی بروج و دیگری
بر خلاف توالی چنانکه درین جدول

متساوی المطالع			
حمل	ا	[illegible]	حوت
	[illegible]	[illegible]	
ثور	[illegible]	[illegible]	دلو
	[illegible]	[illegible]	
جوزا	ط	[illegible]	جدی
	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	
میزان	[illegible]	[illegible]	سنبله
	[illegible]	[illegible]	
عقرب	[illegible]	[illegible]	اسد
	[illegible]	[illegible]	
قوس	[illegible]	[illegible]	سرطان

دویم

ونوع چنان باشد که بعد از انقلاب متساوی باشد مثلا جزوی از اجزای جوزا بخلاف توالی با جزوی از اجزای سرطان بر توالی یا جزوی از اجزای اسد بر توالی با جزوی از اجزای ثور بخلاف توالی همه برین قیاس چنانکه درین جدول است و از اول حمل تا آخر سنبله را درجات عالیه

متساوی النهار			
سرطان	ـ ا	کط ل	جوزا
	ی ح	لو ح	
اسد	و ه	که ک	ثور
	د ط	کح ط	
سنبله	ـ ط	و کا	حمل
	ـ یا	نه ط	
	ید ط	بو ر	
	بو ه	ید ه	
	ا ر	ید ط	
	یط ه	ا ـ	
جدی	که کا	ط ـ	قوس
	کد ط	و ر	
دلو	کو که	د ه	عقرب
	ا ح	ـ ح	
حوت	ر کط	ا ـ	میزان

خوانند بواسطه آنکه چون آفتاب درین شش برج باشد روز زیاده از شب بود و از اول میزان تا آخر حوت را درجات منخفضه برای آنکه بودن آفتاب درین بروج شب زیادت از روز بود باب سیزدهم در بیوت کواکب خانه نیرین دو برج می بایست که بسمت عمارت نزدیکتر باشد

وموافق طبع ایشان پس سرطان را بقمر دادند و اسد را بآفتاب و خانهای زحل مقابل خانهای نیرین بجهت اختلاف طبیعت و خانهای مشتری بر تثلیث خانهای نیرین و خانهای مریخ بر تربیع خانهای نیرین و خانهای زهره بر تسدیس خانهای نیرین و خانهای عطارد بر پهلوی خانهای نیرین باشد و ازین سبب گفته اند که چون کوکب در خانه باشد که به تثلیث خانه خویش ناظر باشد در آن موضع صحت وامن و سلامت باشد و چون در مقابله خانه باشد در موضع وبال و بند و زندان باشد باب چهاردهم در شرف کواکب اجماع کرده اند که شرف آفتاب در یط درجه حمل است و شرف قمر در ج درجه ثور و شرف زحل در کا درجه میزان و شرف مشتری در یه درجه سرطان و شرف مریخ در کح درجه جدی و شرف زهره در کز درجه حوت و شرف عطارد در یه درجه سنبله و تمامت برج برج بشرف کوکب بود اما

وقتی در کمال قوت بود که بعد میان کوکب و درجه
شرف از پیش و پس کمتر اند از جرم کوکب و چون شرف
موضع عشر و علو است مقابله او موضع هبوط و دل
بود. باب یازدهم در مثلثات و ارباب ایشان و قسمت زمین
بمثلثات. چنانکه بروج دوازده گانه بچهار قسم متساوی
الاضلاع قسمت کرده اند و هر یکی را مثلثه نام نهاده اند
بدان طریق که در پیش معلوم شد از آتشی و خاکی و بادی
و آبی و آنچه از زمین معمور است بچهار قسم کرده و ابتدا
عمارت در عرض از خط استوا باشد تا عرض سو و در طول
از اقصی عمارت مغرب تا اقصی عمارت مشرق و آن صد و
هشتاد درجه باشد از دور فلک و بیشتر از این چون
جزایر خالدات معمور بوده است ابتدای طول را از
آنجا کرده اند پس وسط عمارت موضعی بود که طول آن
نود درجه باشد و عرض او لحـ لـ ثانیه پس اگر فرض
کنیم که دو خط مستقیم که بر وسط عمارت بگذرد و یکدیگر را

بزاویه

بزاویه قائمه قطع کند هر آینه آنچه از زمین معمور
باشد بچهار قسم شود پس ربع غربی جنوبی را که
طول کمتر از نود درجه و عرض کمتر از لحـ لـ بود و ربع
غربی شمالی را طول کمتر از نود درجه بود و عرض زیاده از
لحـ لـ بود ~~و ربع شرقی جنوبی را طول زیاده از~~
~~نود درجه بود و عرض زیاده~~ لحـ لـ بود و ربع شرقی
شمالی را طول زیاده از نود درجه بود و عرض زیاده
لحـ لـ بود و ربع شرقی جنوبی را طول زیاده از نود
درجه بود و عرض کمتر از لحـ لـ بود چنانکه در دایره
ثبت شد اما خداوندان مثلثه آتشی در طوالع نهاری
آفتاب و مشتری اند
و در طوالع لیلی مشتری
و آفتاب و شریک ایشان
زحل و ربع شرقی شمالی
منسوب است بمثلثه مذکور و خداوندان مثلثه خاکی در

در طوالع نهاری زهره وقمر اند و در طوالع لیلی قمر
و زهره شریک ایشان مریخ و ربع شرقی جنوبی
منسوب است بمثلثه مذکور وخداوندان مثلثه بادی
در طوالع نهاری زحل وعطارد اند و در طوالع لیلی
عطارد و زحل و شریک ایشان مشتری و ربع غربی
جنوبی منسوب است بمثلثه مذکور وخداوندان
مثلثه آبی در طوالع نهاری مریخ و زهره اند و در
طوالع لیلی زهره و مریخ و شریک ایشان قمر و ربع غربی
شمالی منسوب است بمثلثه مذکور مصنف میگوید
که بعضی از قدما در مثلثه آبی بروز زهره را مقدم
داشته اند وصواب آنست که مریخ را مقدم دارند
بچند وجه وبطلمیوس شرکت شرکا را طرح کرده است
و بهیچ وجه معلوم نمیشود که متقدمان شرکت شرکا را
بجهة اعتبار بکار داشته اند **فصل** اصحاب احکام چون مساکن
عالم را بچهار قسمت کرده اند چنانکه در پیش گفته شد

خواستند

خواستند که بروج منقلب را هر یک بطرفی از اطراف
مساکن نسبت کرده باشند پس حمل را بمشرق نسبت
کردند و میزان را بطرف مغرب و سرطان را بطرف شمال
وجدی را بطرف جنوب و همچنین دو کوکب را بدو
هر طرفی را باو
یا یک کوکب منسوب کرده اند چنانکه آفتاب و زحل را
بمشرق وقمر و مریخ را بمغرب و زهره را بطرف جنوب
ومشتری را بطرف شمال و عطارد را شریک هر چهار
کردانیده اند پس احکام شرقی وسط عمارت را از برج
حمل و آفتاب و زحل کرده اند و احکام غربی وسط عمارت را
را
از برج میزان وقمر و مریخ و احکام شمالی وسط عمارت را
از سرطان و مشتری و احکام جنوب وسط عمارت را
از جدی و زهره والله اعلم **باب شانزدهم** در حدود
کوکب درین باب اختلاف بسیار کرده اند و آنچه مشهور
تر است حدود بطلمیوس و مصریان و هندوان و کلدانیان
نان
است اما بطلمیوس میگوید در آخر کتابی فرموده شبهه

این حدود دریافتم پس برین وجه محل اعتماد نباشد
اما حدود هند مبنی بر تذکیر و تانیث بروج و کواکب
و حدود کلدانیان مبنی بر مثلثات و ارباب آن و حدود
مصریان مستعمل اهل روزگار است باجماع و آنرا هیچ
نظامی و ترتیبی نبود بلی همین قدر از قواعد کلی آن
توان دانست که نیرین درین قسمت در شمار نیامده اند و باقی
چنانکه در این جدول مسطور است والله یعلم

جدول حدود مصریان

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
کوکب												
درجه	۶	۷	۶	۶	۷	۶	۷	۶	۷	۷	۶	۶
کوکب												
درجه	۷	۶	۷	۴	۸	۷	۵	۴	۶	۶	۷	۷
کوکب												
درجه	۸	۴	۵	۸	۶	۴	۴	۸	۸	۵	۴	۸
کوکب												
درجه	۵	۸	۴	۵	۵	۵	۸	۵	۵	۴	۵	۴
کوکب												
درجه	۴	۵	۸	۷	۴	۸	۶	۷	۴	۸	۸	۵
نام برجها	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

باب هفدهم در خیر و فرح و دستوریه و اثنی عشریه
اما خیر چنان باشد که کوکب مذکر در روز فوق الارض
باشد و در شب تحت الارض و کوکب مؤنث خلاف این

مکو

مگر مریخ که در شب فوق الارض باشد و بروز تحت الارض
و اما فرح چنان باشد که عطارد در طالع و قمر
در سیوم و زهره در پنجم و مریخ در ششم و آفتاب در
نهم و مشتری در یازدهم و زحل در دوازدهم و مقابله فرح ترح باشد
و اما دستوریه چنان بود که کوکبی در یکی از دو خانه
خویش باشد و بعد او از آفتاب یا قمر همان مقدار باشد
که بعد میان خانهٔ آن نیر و خانه آن کوکب هم چنانکه
زهره در ثور بود و قمر در سرطان یا حوت و بطلمیوس
این را گاهی مولجه خوانده است و گاهی اناره و اما
دستوریه نزد جمهور چنان بود که کوکبی در یکی
از اوتاد باشد و او داخل بود از خانه یا شرف
و کوکبی دیگر حال او هم چنین باشد بوی ناظر بود مثلاً
زهره در میزان باشد بوتد طالع و زحل در جدی یا
زحل در میزان بوتد عاشر و مریخ در جدی و قوت تأثیر
کوکب باین نوع ظاهر تر است از خیر و فرح و دستوریه

باشد که در پیش گفته و امّا اثنی عشریه چنان باشد
که هر چند درجه و دقیقه که کواکب از اول برج قطع
کرده باشد در دوازده درجه ضرب کند و حاصل را بر
سی قسمت کند و بهر یک عدد مقسوم یک برج از اول
برج موضع کوکب طرح کند آنجا که عدد سپری شود
اثنی عشریه آن کوکب باشد مثلا طالع برج قوس بوده
در ۱۲ ضرب کردیم حاصل آمد ۵ ا۳ برا قسمت کردیم
بیرون آمد ۶ از قوس آغاز کردیم و برشمردیم تا رسید
به برج میزان پانزده درجه یعنی چون خواهند که کوکبی
یا جزوی از اجزاء فلک که مجموع برجی باشد اثنی عشریه
او را بدانند بدین طریق توان دانست پس اگر کوکبی در
اثنی عشریه کوکبی دیگر بود چنان باشد که بآن کوکب
ناظر است و اگر در اثنی عشریه خانه بود چنان باشد
که بآن کوکب ناظر است و اگر در اثنی عشریه خانه بود
چنان باشد که در آن خانه بود مثلا طالع برج قوس بود

باشد

باشد بدرجات مذکور و مشتری در قوس بود به
درجه اثنی عشریه مشتری بعملی که در امثاله ماضی گفته
شد در برج عقرب بود بااین ۶ درجه مشتری بر
وضع تقاسیم اثنی عشریات دوازدهم طالع بود اما طریق
دانستن وضع اثنی عشریات چنانست که بدانند که
هر برجی را بدوازده قسمت کرده اند و هر قسمی را
به برجی کرده اند و مبداء از برج موضع کوکب کرده
اند **باب هشتم** در اتصالات و انصرافات و نقل و
جمع ورد و قبول اتصال کواکب بیکدیگر در طول از
هشت نوع باشد مقارنه و دو تسدیس و دو تربیع
و دو تثلیث و مقابله و ابتداء اتصال وقتی باشد که بعد
میان کوکب سریع و کوکب بطی مساوی نصف جرم هر دو
کوکب و آخر اتصال عین حکم دارد و اما حقیقت اتصال
آنگاه بود که درجه و دقیقه هر دو مقابل یکدیگر باشد
و هر چند که بعد میان ایشان کمتر از نصف جرمین میشود

تأثیر آن اتصال قوی‌تر میگردد و چون از یکدیگر بگذرند
هرچند که زیاده میشود ضعیف‌تر میشود و پیش از
رسیدن کوکب سریع بحقیقت اتصال بطی اتصال گویند
و چون از او درگذشت تا نصف جرمین انصراف و چون
از نصف مذکور درگذشت انفصال اما دو نوع دیگر
از اتصال یکی را تناظر مطالعی گویند و دیگر را تناظر
طول زمانی چنانکه در باب دوازدهم گفته شد اما
نقل چنان بود که کوکب سریع از اتصال کوکب بطی منصرف
شود و پیشتر از آنکه بحد انفصال رسد بکوکبی دیگر
شوند پس نور کوکب اول بکوکب ثانی نقل کند مثلاً
مریخ در حمل باشد و مشتری در سنبله و زهره در جوزا
منصرف از تسدیس مریخ و مطالع تربیع مشتری پس
نور مریخ بمشتری نقل کند و این بجای اتصال باشد
میان مریخ و مشتری اما جمع چنان بود که دو کوکب یا
زیادت بیکدیگر ناظر باشند و کوکب ثالث نور هر دو را

[illegible]

جمع

۱۶

جمع کند مثلاً مریخ در حمل باشد و مشتری در سنبله
و زهره در جوزا و هر دو ناظر بزحل و او در جوزا پس
زحل نور هر دو را جمع کند و این بجای اتصال باشد
میان مریخ و مشتری اما قبول چنان بود که کوکب
سریع از خانه یا شرف یا حد یا مثلثه کوکب بطی
بکوکب متصل شود و این را قبول تام گویند و اگر از خانه
یا شرف یا حد یا مثلثه خود بکوکب بطی رساند قبول
باشد اما غیر تام و اگر کوکب در حظی از حظوظ یکدیگر
باشند قبول کامل باشد و اگر از حظوظ خویش بیکدیگر
ناظر باشند آن اتصال مقبول بود و اما غیر تام و اگر کوکب
در حظی از حظوظ خویش و بهیچ کوکب متصل نباشد مقبول
باشد در آن مقام و اگر در موضعی بود که او را در آن
مقام حظی نباشد غریب بود اما رد چنان بود که کوکب
مستقیم بکوکب راجع یا محترق شود و بجهة آنکه چون
کوکب راجع یا محترق باشد اتصال قبول نکند اما رد

بود که بصلاح بود که بفساد و اما رد بصلاح چنان (باشد ورد)
باشد که کوکب مستقیم از حظهاء خویش یا از وتدی
بکواکب راجع یا محترق شوند و چون اتصال رد کند
ردی بصلاح باشد اما رد بفساد چنان باشد که کوکب
از موضع غریب یا وبال یا هبوط یا زایل الوتد بکوکبی
راجع یا محترق پیوندد و چون اتصال می‌کند ردی
کند ردی بفساد باشد اما مقدار جرم کوکب از پیش
و از پس این است شمس یه قمر یب زحل ط مشتری ط
مریخ ح زهره د عطارد ل

باب نوزدهم در قوت کواکب و استعلاء بر یکدیگر

قوت کواکب از سه
نوع باشد ذاتی و عرضی و مسعودی اما قوت ذاتی
چنان بود که کوکب در حظی از حظوظ خویش باشد
و قوی‌تر از خانه خود است پس شرف پس مثلثه
همه
پس حد پس وجه و این قول مطلق است اما در امور
سلطنت شرف قوی‌تر از بیت باشد و هم برین

قیاس

قیاس در دیگر امور برای آنکه کوکب چون در خانه باشد
شبیه کسی بود که در خانه خویش و جایگاه امن بود و در شرف
شبیه آنکه در عز و مملکت و احکام راندن باشد و در مثلثه
شبیه کسی که در میان دوستان و خادمان و انصار باشد
و در حد شبیه کسی که در میان خویشان و نزدیکان باشد
و در وجه شبیه کسی که در صنعت خویش مشغول باشد
و بعلامت روزگاری گذراند و در فرح شبیه آنکه کسی
در موضعی منزه شادی کند و در خیر شبیه آنکه کسی در
میان احباب و کسانی باشد که او را شناسند و اگر صاعد
باشد در فلک اوج خویش یعنی بعد میان او و میان اوج
بر توالی بود درجه بود یا کمتر بود و یا سریع السیر باشد
و در استقامت یا مشرقی بود یا عرض او شمالی صاعد باشد
هم از قوت ذاتی شمرند اما قوت عرضی چنان بود که کوکب
در وتد یا مائل الوتد بود و قوی‌تر از همه خانهای طالع است
پس دهم پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم

پس سیوم پس دویم پس هشتم وهیچ اعتماد بر ششم و دوازدهم
نباشد واین قول مطلق است و در امور مملکت عاشر
قوی تر از طالع بود وباقی بر این قیاس واگر کوکب در
خیر یا فرح بود هم از قوت عرضی شمرند اما قوت سعادت
چنان باشد که کوکب سریع بکوکبی سعد پیوندد یا سعدی
بوی پیوندد پیوندی یا قبول یا محصور بود میان
کواکب سعد اما در مولود احوال تن درستی وقوت
نفسانی که عقل است وتمیز ونیکی رای واستقامت احوال
از قوتهای ذاتی پیتند وحال رفعت وجاه ومرتبت از
قوتهاء عرضی وحال مال وتوانگری از قوتهاء سعادت
واگر در صورت مولودی اکثر کواکب از قوتهاء ذاتی و
عرضی واتصالات مسعود با نصیب باشند صاحب مولود
سلطانی بزرگ قهر باشد واگر زمان نبوت بودی
پیغمبر واگر بخلاف این بود صاحب مولود بدبختی دون
کوری تیره رای بود وباشد که از حد انسانیت بیرون
بود.

بود و بمرتبت حیوانی رساند **فصل** استعلاء کوکب
دو نوع باشد اول آنکه کوکبی در دهم باشد یا یازدهم
کوکبی بود و یازدهم در قوت کمتر از دهم بود دویم آنکه
بعد کوکب از زمین فلک تدویر کمتر بود از کوکبی دیگر
که یکدیگر قران کنند **باب بیستم** در صورت فلک و
مواضع کواکب در مراکز **طالع** دلیل قوت تکمیل وجود
مولود ومبادی کارهاست واز این جهت این خانه را
خانه تن و زندگانی گویند **طالع** خانه مال ومعاش و
دویم در
اعوان خوانند وبر امور مستقبل و کیفیت آن احوال
از این خانه توان دانست **وسیوم** دلیل چیزهای موافق
طبع وقوت بازو بود واز این جهت خانه برادران وخواهران
ن
واقربا وسفر نزدیک ونقل وتحویل خوانند وخانهٔ
چهارم دلیل است بر املاک مولود واز این جهة پدر
وپدران قبایل واملاک وعقار وعواقب امور خوانند
وخانه **پنجم** دلیل است بر تصرف احوال از این جهة

خانه فرزندان و رسول و اخبار و هدایا و انتفاع املاک
و اکل و شرب و شادی خوانند و خانه **ششم** دلیل است
بر آفتها و علتها و عارضه که بوجود رسد از این جهت خانه
آفات و امراض و عبید و خدم خوانند و خانه **هفتم**
دلیل است بر اضداد که متعارض قوت طالع شود
و مقابلی کند از این جهت خانه اضداد و زنان و ازواج
و شرکا خوانند و خانه **هشتم** دلیل است بر عدم و باطل
کشتن چیزها از این جهت خانه خوف و موت و مواریث
و احوال زنان و غم و حزن خوانند و خانه **نهم** دلیل است
بر انتقال احوال و نقل از مقامی بمقامی دیگر از این جهت
خانه سفر و دین و نبوت و رای و تمیز خوانند و خانه
دهم دلیل است بر غلبه و قوت از این جهت خانه حکم
و عمل و جاه و رفعت خوانند و خانه **یازدهم** دلیل است
بر مصادقت و انسانیت و نیل و سعادت از این جهت
خانه سعادت و دوستان و برادران خوانند و خانه

~~[illegible]~~ یکم دلیل است بر مخالفت و معاندت و
غمز کردن دشمنان و حیوانات از این جهت خانه دشمنی
و بدبختی و غم و اندوه و مخالفت و زندان و حیوانات
بزرگ خوانند و قوت و ضعف بیوت در مقدم گفته
شد و چون خانه پدر راست هفتم خانه جد بود
و ششم خانه عم و باقی بر این قیاس **فصل** اهل این علم
اجماع کرده اند که چون بعد میان کوکب یا سهم و درجه
مرکز تا بوالی زیادت از پنج درجه باشد آن کوکب یا سهم
در دوازدهم آن خانه باشد و اگر کمتر از پنج درجه بود
در آن خانه باشد و این معنی در جمیع مراکز شامل بود
و این چیزیست که بتجربه دریافته اند و بر و اگر نه نهایت
بعید است و مصنف میگوید هیچ وجهی نمیدانم که آنرا
حجتی سازم جز تجربه ناقل گوید که این زایجه از جهت تمثیل
وضع کرده ایم تا بسهولت معلوم شود طالع برج جوزا
سه هه و قمر در سنبله ی ید به برجیست و بتسویه درجها

ومریخ در سنبله د ط به برجیست در چهارم و
بتسویه در پنجم وآفتاب در قوس لح ح ببرجیست
در هفتم وبتسویه در هشتم وعطارد در قوس ز نه
ببرجیست وبتسویه در هفتم وسهم السعادة در
دلو نه لو به برجیست در نهم وبتسویه در دهم وراس
در جدی یو ح به برجیست در هشتم وبتسویه در نهم
وباقی درجات سهام وکواکب از سیار و ثوابت بر این قیاس کنند

	ثانی	طالع	ثانی عشر	
ثالث	سرطان از جوزا	جوزا ۱۵	ثور از حمل	حادی عشر
رابع	قمر ۷ ۱۵ / زحل / سنبله از اسد		از دلو ۱۵ ۱۵	عاشر
خامس	میزان از سنبله / ذنب / عقرب از میزان	سهم المال / آفتاب / قوس ۱۵ / عطارد	سهم السعادة / جدی از قوس	تاسع
	سادس	سابع	ثامن	

باب بیست ویکم در سهام سهم دلیلی است که از دو دلیل که

بر یکچیز دلالت کند بیرون آورند تا دلیل آن چیز یکی
باشد واحکام آسان توان کرد چنانکه احکام بیوت
که هر حیزی را یک دلیل است وسهام بسیار است اما
آنکه قوی تر از همه بود واز وی مستغنی نتوان بود سهم
السعادة است که دلیل مال وسعادت باشد وسهم الغیب
که دلیل است بر عقل ودین وخبر دادن چیزها پیش از وقوع
اما طریق استخراج سهم السعادة در طالع نهاری چنان است
که موضع آفتاب را از موضع قمر نقصان کنند وباقی را
بر خبر وطالع افزایند ودر طوالع لیلی جزو قمر را از جزو
شمس نقصان کنند وبرجز وطالع افزایند مثال طالع حمل
۷ درجه وآفتاب در قوس ک درجه وقمر در دلوه درجه
بعد میان آفتاب وقمر بر توالی پنجاه وپنج درجه بود بر
درجه طالع افزودیم تا شصت وپنج درجه شد وسی
درجه برای برج حمل وسی درجه از بهر برج ثور طرح کردیم
ماند پنج درجه از برج جوزا این موضع سهم السعادة است

وبعد میان جزو طالع وسهم السعادة بر توالی هم مقدار
باشد که بعد میان آفتاب و قمر اگر ولادت نهاری باشد
واگر لیلی بود مساوی بعد میان قمر وآفتاب واما استخراج
سهم الغیب بخلاف سهم السعاده است واستخراج سهام
دیگر چنانکه در طوالع لیلی ونهاری بعد میان صاحب
بیت المطلوب و بیت بر توالی بگیرند و بر جزو طالع افزایند
چنانکه در این گفته شد مگر سهم الاب که در طوالع نهاری
بعد میان آفتاب و زحل بر توالی باید گرفت ودر طوالع
لیلی بخلاف توالی وسهم الام بروز از زهره تا قمر بر توالی
وبشب بخلاف توالی وسهم التزویج الرجال بروز و
بشب از شمس تا زهره وسهم التزویج النسا و دیگر سهامی
مثل سهم المال وسهم الولد وسهم المرض وسهم السفر
وسهم العمل وسهم الاصدقا وسهم الاعدا چنانکه در پیش
گفته شد **باب بیست و دوم** در استخراج مستولی بر جزوی از
اجزای فلک البروج چون خواهیم که مستولی بر جزوی از اجزای

فلک بروج را

٢١

بروج را بدانیم نظر کنیم باد باب خطوط آن جزو هر
کوکب که حظ بیشتر داشته باشد او مستولی بود اما
طریق دانستن کمیت خطوط آنست که خداوند خانه را
چهار حظ دهند وخداوند شرف را سه وخداوند
مثلثه اول را دو وخداوند مثلثه ثانی را یک وخداوند
حد یکی واگر صاحب حظی در خط خویش باشد خطوط
او مضاعف شود چنانکه اگر صاحب بیت در خانه خود
باشد او را هشت شهادت باشد پس جمع کنیم همه شهادت
را آنکه شهادت بیشتر بود او مستولی بود و تدبیر کنند
ان جزو باشد وآنکه شهادت او نزدیک بود بشهادت
مستولی شریک مستولی باشد واگر شهادت چند
کوکب متساوی یکدیگر باشد صاحب خانه را مقدم
مقدم باید داشت واگر صاحب حظی در خانه خویش
بود با آنکه شهادت او اندک بود او را مستولی باید کرد
بجهت آنکه او مثل کسی باشد که در استحقاق در استیلا،

وند

حظم

با آخر جزو را

آن خانه داشته باشد مثال طالع حمل درجه مریخ
صاحب خانه است چهار شهادت دارد و آفتاب
که صاحب شرف است سه شهادت دارد و از جهت
آنکه صاحب مثلثه دویم است یک شهادت و زهره
که صاحب حد است یک شهادت پس مستولی بر این جزو
آفتاب باشد بجهت آنکه او را بیشتر شهادت است و جمله در بیوت
بر این قیاس مستولی پیدا باید کرد و مقالت اول را باین ختم کردم
والحمد لله رب العالمین والصلوه علی رسوله محمد و آله اجمعین

صاحب مثلثه سیوم است او دو شهادت دارد و مشتری که

مقاله دویم در احکام سنی عالم و این مقاله مشتمل
است بر دوازده باب اول در مقدمات دوم
در کیفیت احوال جمیع طبقات الناس سیوم در حوادث
که بهوا و زمین افتد چهارم در فتنه و حرب پنجم در
وبا و بیماری ششم در گرما و سرما و باد هفتم در بارانها
هشتم در نرخها نهم در کسوفات دهم در دلالات
علامات هوا یازدهم در قرانات دوازدهم در

ادوار باب اول در مقدمات احوال عالم علوی
دلیل باشد بر احوال عالم سفلی شرف بر شرف و هبوط
بر هبوط و صعود بر صعود و اختفاء ظاهر بر اختفا
ظاهر و سعود بر سعود و رجوع بر رجوع و همه بر این
قیاس در جمیع احوال که بر شمردیم هر یک تعدی
دارد فصل جمیع اصوار عالم سفلی مطیع عالم علوی
اند کژدمان مطیع عقرب و ماران مطیع شجاع و
دزدان سابانی مطیع اسد و باقی بر این قیاس و اصحاب
طلسمات بنزدیکی حلول کواکب مطلوب شکلی شبیه صورت
مقصود رسم کردندی بیشتر طرحند دیگر چنانکه در
کتاب طلسمات مسطور است و از آن اثری عظیم یافتندی
فصل اگر طالع سال برجی ثابت بود حکم تمام آن سال
بر آن کنند و اگر ذو جسدین بود حکم نصف اول سال
از طالع ربیع و نصف آخر سال در طالع خریف و اگر منقلب
بود احکام چهار فصل از طوالع هر چهار فصول ربعه کنند

فصل طالع ابتدای دولت و ملل معلوم نمیشود پس
در آنسال که ملت یا دولت ظاهر شده باشد طالع سال
و مواضع کواکب در وقت تحویل معلوم کنند و آنرا دلایل
ملت یا دولت خوانند و از آن احکام رانند و احکام
خلفا و سلاطین از طوالع موالید یا طوالع جلوس
یا طوالع دخول بلاد از بهر ولایت باید کردن فصل
موضع در اجتماع و امتلاء و تربیعین با آفتاب را مراکز
خوانند فصل اگر کوکب سعد راجع یا محترق باشد
سعادت اندک دهد و نحس اگر مقبول باشد در
موضع خویش هیچ شری از او حادث نشود فصل
او تاد دلیل ظهور و قوت امور و اتمام است و مایل الاوتاد
دلیل ظهور و قوت است و میانه یا ... امور و زایل
الاوتاد دلیل بر چیزهاء گذشته و خمول و خفا است
باب دوم در کیفیت احوال جمیع طبقات انسان معلوم
است که تحویل سال وقتی باشد که آفتاب باول ثانیه حمل

رسد و طالع آن وقت طالع سال عالم باشد و طوالع
رسیدن آفتاب باول برج منقلب طوالع فصول باشد
و در باب مقدم معلوم شده است که اگر طالع سال
برج ثابت بود حکم همه سال بر آن باشد و اگر ذو جسدین
بود یک نیمه از طالع ربیع و یک نیمه از طالع خریف و اگر
منقلب بود هر فصل را بر طالع آن فصل و فصل ربیع بر
حمل و صیف بر سرطان و خریف بر میزان و شتا بر جدی
فصل معظم احوال سال بر طبیعت کوکبی بود که
قوی تر باشد در صورت طالع سال یعنی بقوتهای
ذاتی و عرضی و اتصالی فصل حال رعیت از طالع و
سال خداه و قمر نگرند و حال ملوک و سلاطین بروز
از آفتاب و بشب از قمر و وسط السما و خداوند او بیند
و حال وزرا و اهل قلم و عمال و تجار از عطارد و حال
اهل ورع و صلحا و ادبان از مشتری و حال اهل بیوتات
قدیم و پیران سالخورده و قلعه نشینان از زحل و

حال اهل سلاح و لشکریان از مریخ و حال زنان و مطربان
و خادمان از زهره و حال اصحاب اخبار و رسولان
از قمر فصل از بهر طائفه از زمرهٔ انسان بکوکبی
که دلیل ایشان باشد نظر باید کرد و در وقت تحویل سال
یا فصول اگر قوت ذاتی با نصیب بود اکثر آن سال یا
فصل طائفه منسوب علیه تندرست و صحیح مزاج
باشند در روزکار با امن و سلامت گذرانند و اگر قوتهای
عرضی داشته باشند جاه و قدر آن طائفه مرتفع کردد بر
دیگر طائفه غلبه کنند و اگر قوتهاء اتصالی داشته باشد
اموال و اسباب تمام حاصل کنند و اگر بضدّ این بود بخلاف
این حکم دارد فصل نظر کنند از بهر مال و معاملات
و سود و زیان تحیت بخانهٔ دوم طالع و صاحب او و سهم
السعادة و امتزاج ایشان بصاحب طالع و قبول کردن
بریکدیکر را فصل در وقت حلول آفتاب باول برجهاء
منقلب اگر صاحب شرف بموضع شرف ناظر باشد حال

آنطائفه

آنطائفه که بکوکب ناظر منسوب باشد نیکو شود
و پایهٔ ایشان مرتفع کردد و خیرات بسیار در آن
فصل از ایشان در وجود آید فصل اگر صاحب سهم
السعادة و سهم الغیب و ارباب مثلثات ایشان در
موضعی نیکو باشد و از اشکال دوستی متصل بیکدیکر
دال باشد بر چیزی عام و اگر بضدّ این بود بخلاف
این بود فصل سهم الغیب دلیل است بر همت و
رای و تدبیر ملوک و سلاطین پس اگر در موضعی
نیکو و کواکب سعد ناظر وی باشند و کواکب نحس
از وی ساقط دلیل باشد بر حسن تدبیر و شهامت
رای ملوک و سلاطین و اگر بخلاف این بود بر ضدّ
این فصل اگر کوکبی یا چند کوکب در سهم طالع سال
یا فصول باشند و در آنجا حظّی داشته در آن سال
مردمان رغبت سفر بسیار کنند و اگر مریخ در سهم
بود مردمان را در حرکت آورد اما راهها مخوف باشد.

فصل اقلیم اول تعلق بزحل دارد و دوم بآفتاب و سیوم
بعطارد و چهارم بمشتری و پنجم بزهره و ششم بقمر و هفتم
بمریخ اما از قول فارسیان اول بزحل و دوم بمشتری
و باقی برین قیاس پس اگر حال کوکب نیکو بود حال اقلیم
منسوب علیه نیکو باشد و اگر فاسد بود حال اهل آن
اقلیم بد باشد فصل اگر مریخ از برج آتشی بنظر عداوت
ناظر باشد بآفتاب یا بخداوند خانه او ملک را از جانب
مشرق مکروهی رسد و اگر در برجی هوائی بود از
جانب مغرب و اگر در برجی خاکی بود از جانب جنوب
و اگر در برجی آبی بود از جانب شمال فصل درجه طالع
سال و کواکب سیاره در آن وقت تسییر باید کرد چنانکه
در هر شبانروزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه که
حرکت وسط یکروزه آفتاب است بر مواضع ایشان باید
افزود و بحسب رسیدن تسییرات بجرم و شعاع سعدین
و نحسین حکم باید کرد فصل ابتداء دول و ملل معلوم

نیست

نیست چنانکه از پیش گفته شد پس در سالی که آن
دولت با آن ملت ظاهر شده باشد طالع و موضع
صاحب طالع و مواضع نیرین معلوم کنند و بهر یک سال
شمس یک درجه بر مطالع مواضع ایشان افزایند طالع را
بمطالع بلد و کوکب را بمطالع افق حادث ایشان و هر یک را
بمطالع خویش مقوس کردانند پس اگر انتهاء تسییر یکی
از دلایل بموضع کوکبی نحس قاطع رسد ملکی از ملوک
آن دولت وفات کند یا بزرگی از اتباع آن دولت پس
اگر تسییر یکی از دلایل که در وقت تحویل سال دولت
قوی حالتر بوده باشد ملک وفات کند و اگر تسییر که بموضع
قاطع رسد در اصل ضعیف بوده باشد بزرگی را از آن
دولت آفت بود فصل اگر در وقت تحویل سال عالم کوکبی
در برج انتهاء طالع دولتی باشد مردی بزرگ از آن
دولت خانه که از جنس آن باشد وفات کند مثلا اگر
زحل بود پیری و اگر مشتری بود وزیری یا عالمی و اگر

مریخ بود لشکرکشی یا امیری واگر آفتاب بود سروری
واگر زهره بود خاتونی واگر عطارد بود دبیری واگر ماه
بود بزرگی از اهل بیت پادشاه **باب سیوم** در حوادث
که از هوا و زمین افتد اگر مریخ در عاشر یکی از طوالع
ابتداآت بود یعنی طالع سال یا فصول یا اجتماع یا استقبال
سقوط شهاب و روشنائی در هوا بسیار ظاهر شود
واگر عاشر برج هوائی باشد قویتر بود واگر عطارد
مقارن یا مقابل او بود قویتر باشد واگر قمر بمقارنه
یا مقابله یا تربیع او بود قویتر باشد **فصل** اگر زحل
در چهارم یکی از ابتداآت بود دلیل بر زلزله و خسف
باشد واگر چهارم برج خاکی باشد قوی‌تر بود واگر عطارد
مقارن یا مقابل او بود قویتر باشد واگر قمر بمقارنه
یا مقابله یا تربیع او بود عظیم‌تر باشد **فصل** اگر مریخ
یا زحل صاعد باشد در فلک اوج خویش آن حادثه قویتر
باشد مریخ را در شهب و نیازک و زحل را در زلازل

فصل

فصل اگر چهارم یکی از طوالع ابتداآت برج ارضی
باشد و مریخ در وی بود و سعود از وی ساقط و عطارد
متصل دلیل باشد بر زلزله و ظهور آتشها از زمین
و فساد معادن **فصل** اگر دهم یکی از طوالع ابتداآت برج
هوائی بود و کوکبی نحس در وی باشد و قمر بمقارنه او
منحوس بود دلالت کند بر وقوع حادثه در هوا مثل
ذوذوابه و ظهور شهب و امثال اینها **فصل** اگر چهارم
یکی از طوالع ابتداآت برج ارضی باشد و کوکبی نحس
در وی بود و قمر بمقارنه نحوس باشد دلالت کند بر
زلازل و فرو رفتن زمین **باب چهارم** در فتنه و حرب
مقابله مریخ و زحل که نزدیک طالع تحویل سال بود
دلیل باشد بر فتنه و حرب خاصه که در اوتاد باشد و
زمان وقوع فتنه و حرب وقتی بود که تسییر مریخ بجزو
وتد رسد یا تسییر وتد بجزو یکی از دو نحس یا تسییر
یکی از دو نحس رسد و سیر اینجمله در هر دو وزی نجاه

وند دقیقه و هشت ثانیه باشد بر موضع جزو مسیر
باید افزود چنانکه در پیش گفته شد فصل اگر مریخ
در زمان طوالع ابتداآت در تحت الشعاع بود دلالت
کند بر فتنه و حرب در آن سال یا فصل خاصه چون
مریخ در وتد بود و آن برج منقلب بود فصل اگر در وقت
تحویل یکی از ابتداآت مریخ در تربیع یا مقابله آفتاب
بود و مریخ در برج منقلب بود دلالت کند بر خروج
خوارج و فتنه و آشوب فصل اگر مریخ سالخذاه باشد
و در برج فاسد یا غریب راجع شود و هیچ سعدی بوی
نظر نکند دشمنان انگیخته شوند بر ملوک و فتنه و حرب
واقع شود فصل اگر مریخ بسهم السعادة و سهم الغیب
از شکل دشمنی ناظر بود دلالت کند بر وقوع فتنه و حرب
و قتل و غلبهٔ دزدان و راه زنان فصل اگر در وقت تحویل
ابتداآت جزو آفتاب را بر جزو سابع نقصان کنند آنچه
بر جزو آفتاب افزایند حاصل موضع حرب دوم باشد پس

اگر

اگر مریخ مجاسد یکی از این دو سهم باشد دلالت کند
بر فتنه و حرب خاصه آنکه مریخ در برج آتشی فصل
اگر برج انتهاء طالع و عاشر مولود ملک شهر یا انتهاء
طالع و عاشر جلوس او یا انتهاء طالع و عاشر دخول
بلد موافق وتدی از اوتاد طالع ابتداآت باشد
و بنحوست مریخ منحوس گردد دلالت کند بر فتنه و
اضطراب باب پنجم در وبا و بیماری طالع تحویل
سال یا فصول و طالع اجتماع یا استقبال مقدم و صاحب
هردو و موضع قمر در زمان این دو تحویل دلیل باشد
بر احوال صحت و مرض و سلامت و وبا در آن سال یا در
آن فصل پس اگر دلایل مذکور در وقت تحویل سال
یا فصل مسعود باشند دلالت کند که در آن سال یا فصل
رنجوری کمتر بود و مردم بمرگ طبیعی میرند و اگر منحوس
باشند بخلاف این بود فصل اگر خداوند طالع سال
یا فصل با اجتماع یا استقبال قبل از فصول متصل باشند بخدا

امتلا ظ

وند

سادس یا فصل با اجتماع یا امتلاء قبل از فصول زائل و قمر منحوس بود دلالت کند بر وبا و بیماری بسیار در آن سال یا فصل و اگر بصاحب ثامن متصل بود دلیل کثرت مرگ بود و جنس بیماری از طبیعت کوکب بود و زحل دلالت کند بر امراض مزمن و نزله و سل و استسقا و درد و علل ارحام و تب سرما و سپرز و هر علتی که از سردی متولد شود مشتری دلالت کند بر سکته و تشنج و صداع و درد گلو و دل و شش و هر علتی که از غلبهٔ باد متولد شود مریخ دلالت کند بر تب دایم و شطر الغب و سقوط جنین و درد جگر و معده و آمدن خون از شکم و هر علتی که از افراط حرارت متولد شود زهره برد کرده و سرین و حالسود داد و رام و هر علتی که از افراط رطوبت متولد شود و داد و را تباه کند عطارد دلالت کند بر جنون و ذهاب عقل و وسواس سوداوی و صرع و صوفر و هر علتی که از افراط یبوست متولد شود

وفصل

وفعل آفتاب شبیه بفعل مریخ بود و فعل قمر شبیه بفعل زهره باشد **فصل** اگر در وقت تحویل طوالع بیادی زحل بنظر عداوت سهم الغیب و سهم السعادة باشد دلالت کند که در آن سال یا فصل مرگ بسیار باشد از جنس امراض زحلی **باب ششم** در گرما و سرما و باد و انصراف قمر از کوکبی و اتصال او بکوکبی که خانه هر دو مقابل یکدیگر باشند آن اتصال را فتح ابواب خوانند مثلا انصراف قمر از زهره و اتصال او بمریخ یا انصراف او از مریخ و اتصال بزهره یا انصراف از مشتری و اتصال بعطارد و یا از شمس و زحل یا انصراف قمر از زحل **فصل** بروج هوائی و آفتاب و مشتری و عطارد برجها و ستارگان بادی اند و اگر زحل در تحویل سال در مثلثه ناری باشد دلالت کند بر نقصان گرما و مریخ در آنجا بود بزیادتی گرما و اگر زحل در مثلثه ارضی بود دلالت کند بزیادتی سرما و مریخ بر نقصان سرما و اگر زحل

در مثلثه هوائی بود دلالت کند بر نقصان کرما و مریخ
بود بادنی کرما و اکر زحل در مثلثه مائی بود دلالت کند
بود بادنی سرما و مریخ بر نقصان سرما **فصل** اکر دو
کوکب یا هر سه کوکب بادی در برج هوائی مجتمع شوند
دلیل بادهای صعب باشد **فصل** اکر مریخ در برج هوائی
باشد یا در نزدیکی تحویل سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال
تحویل به برجی هوائی کرده باشد دلالت کند بر جستن
بادهای سخت و کردیدن ابرهاء احمر و ظهور آتشها در
هو و اکر بر این وجه باشد دلالت کند بر آمدن بادهاء
سرد با هدم بناها و اکر مشتری بود دلالت کند بر جستن
بادهاء نیکو الا آنکه از بادهای زحلی قویتر باشد و اکر
زهره بود دلالت کند بر جستن بادهاء لطیف اما اکر
عرض کوکب شمالی باشد باد از جانب شمال و اکر جنوبی
بود باد از جانب جنوب آید **فصل** اکر در آن وقت که
آفتاب در جوزا باشد و قمر در برج قوس رود بادهای خوش

زحل م

وزد دلیل باشد بر آنکه در بهمه سال باد خوش با منفعت
وزد و اکر بادهای سخت آید در تمامت سال بادهاء
ناخوش زیانکار وزد و اکر در آن زمان هوا حرکت
کمتر کند در آن سال باد کمتر آید **فصل** اکر زحل در برج
هوائی یا مائی باشد دلالت بر سرما و میغ و یخ بندد
ابرهای تاریک و اکر مریخ بود دلالت کند بر کرما و سموم
و نقصان آبها و خشک شدن عیون و اکر مشتری بود
دلالت کند بر جستن بادهای خوش و تری هوا و اکر
زهره بود دلالت کند بر آمدن بادهای خوش آرامیده
و تری هوا و اکر عطارد بود دلالت کند بر جستن بادها
معتدل از هر جهت **فصل** اکر در وقت حلول آفتاب
در برج سرطان و مریخ مشرقی بود دلالت کند بر شدت
کرما و اکر در حلول آفتاب در برج ارضی زهره شرقی
باشد دلالت کند بر شدت سرما **فصل** اکر زحل در
برج ارضی باشد و قمر از مقارنه او منصرف شود دلالت

جدی

کند بر شدت سرما و افتادن برف در وقت
خویش و اگر از مقابلهٔ مریخ منصرف شود و مریخ در
برج نادی بود دلالت کند بر شدت گرما در وقت
خویش **فصل** اگر فتح الباب نزدیک مراکز باشد دلیل
کند بر آنکه مدلول آن فتح الباب ظاهر شود مثلا
اگر فتح الباب از مریخ و زهره باشد نم و باران و اگر
از زحل و آفتاب بود گرما در تابستان و سرما در زمستان
و اگر از قمر و زحل بود سرما و باران در وقت خویش
و اگر در وقت گرما بود بر نقصان گرما و خوشی هوا
و اگر از مشتری و عطارد بود بر جستن بادها و غیر از خود
فضول و ذکر مراکز در مقدمه رفته است **باب**
هفتم در نم و باران بروج باران مثلثه آبی اسد
و دلو اند و کواکب باران زهره و قمر و عطارد **فصل**
اگر خداوند یکی از طوالع ابتداآت کوکبی از کواکب
باران بود و در برج باران باشد و یکی از دو کوکب

دیگر

زحل

دیگر بری ناظر بود دلالت کند بر بسیاری باران
در وقت خویش و اگر صاحب یکی از طوالع مذکور قمر
باشد دلیل بود بر بارندگی و میغ و تاریکی هوا و اگر
عطارد بود دلالت کند بر جستن بادها و گردیدن
ابرها و باریدن باران اندک اگر زمان و اگرنه در زمان
باران باشد تاریکی و آمدن بادها باشد **فصل** نقل کردن
عطارد از برجی به برجی دلالت که حرکت در هوا بحسب
آن زمان پدید آید و اگر بطیء السیر باشد دلیل میغ و
تغیر هوا باشد و اگر در این اوقات قمر بقران زهره
رسد در برجی باران هوا بغایت متغیر بود و باران‌ها
بر دوام آید اگر وقت باران باشد و اگرنه وقت باران
بود دلیل تلون هوا باشد **فصل** اگر قمر از خانه عطارد
بزهره پیوندد دلیل باشد بر آنکه ابرها بسیار گردد
و بارندگی باشد خاصه چون عطارد مقارن زهره
باشد **فصل** حلول کواکب باران در برجهای بارانی دلیل

کثرت باران بود اکر در زمان باران باشد و اکر
زمان باران نبود دلیل باد و غبار و تاریکی باشد
فصل اکر فتح الباب در نود یکی مر اکر اتفاق افتد دلالت
کند بر آمدن باران و باد بسیار اکر فتح الباب مشتری
و عطارد بود بادها و اکر از مریخ و زهره بود نم و باران
و اکر از نیرین و زحل بود کرما و سرما نفع هر یک در
وقت فصل اکر صاحب طالع اجتماع یا استقبال از اتصال
یا نقل یا جمع بصاحب سابع شوند دو در آن وقت
فتح البا دست دهد دلالت کند بر آمدن باران در آن
فصل اکر وقت باران باشد و اکر تابستان بود بر شدت
کرما و اکر زمستان بود بر شدت سرما و اکر بهار بود
بر آمدن باد فصل معزلی شدن زهره در زمان باران
دلیل کثرت باران است خاصه چون در برج بارانی بود
و کوکبی از دو کوکب باران بوی ناظر بود و اکر در غیر برج
باران باشد و کواکب باران از وی ساقط باشند دلیل

باشد

باشد بر اندکی باران فصل اجتماع کواکب در حوت
دلیل است بر زیاده شدن آبها تا آن حد که مضرت
رساند در عالم فصل اکر در وقت تحویل سال یا فصول
قمر زاید باشد در تسییر یا نور دیک بود با جتماع یا
استقبال یا صاعد باشد بفلک اوج و آن بعد از تربیع
اول شمس بود تا مقابله و بعد از تربیع دویم شمس بود
تا اجتماع دلیل باشد بر زیاده شدن آبها در آن سال یا فصل
یا اجتماع یا استقبال و اکر در دو دبع مونث بود بخلاف
این بود فصل اکر صاحب طالع سال عالم مریخ بود و کواکب
از بروج آبی دفع کند و برا و در عاشر طالع سال یا
میان عاشر و طالع بود در برج آبی دلالت کند بر غلبهٔ
آبها و زشت ترین آن وقت بود که مریخ راجع بود یا
بنحوست و اکر زحل برین صفت باشد و هابط بود در
فلک اوج همین دلیل کند و اکر مشتری یا زهره یا قمر
برین صفت باشند همین دلالت کنند اما کمتر از مریخ و زحل

ومضرت کمتر رسانند **باب هشتم** در نوخها دلایل کثرت وقلت طالع اجتماع یا امتلاء متقدم است بر تحویل سال یا فصل وصاحب طالع وقمر وهم چنین طالع اجتماع یا استقبال که در همه سال باشد اما آنکه پیش از تحویل سال یا فصول بود وقویتر باشد **فصل** بروج خاکی دلالت کند بر ماکولات وهرچه از زمین روید وبروج آبی هرچه از آب خیزد وبروج آتشی بزر ونقره وجواهر وبروج بادی بر غلام وکنیز وگوسفند وگاو **فصل** زحل دلالت کند بر عقاقیر وهرچه سیاه بود و مشتری بر گندم وجو وبرنج وحبوبات که غذا اشان بود وحلاوه وپنبه وزهره شریک او بود درین جمله اما زهره تنها دلیل بر نقره وحلی وعطریات وغلام وکنیزک مریخ بر چوب تیز وآهن وسلاح عطارد بر زر وچیزهای منقوش ومصنوع اما زنگها ناتمام وقمر شریک زهره وآفتاب شریک عطارد پس هر کوکب که قویتر باشد

صاعد

صاعد بود در افلاک خویش وافق یعنی در صورت طالع آن چیز که بدان کوکب تعلق داشته باشد عزیز وگران بها شود واگر کوکب ضعیف وهابط بود در افلاک خویش وافق مذکور او خوار وارزان شود **فصل** اگر مشتری را در طالع ۲ مذکور دیدی متصل شود یا بزهره پیوندد وصاحب رابع سلیم باشد از مناحس وصاحب ثانی مسعود باشد از صاحب طالع آن سال یا فصل نعمت فراخ باشد واگر بضد این بود حال بخلاف این بود **فصل** اگر قمر بعد از اجتماع یا استقبال بزحل پیوندد واو صاعد باشد بفلک اوج وتد وی دلالت کند بر گرانی نرخ وقویتر آنگاه باشد که عطارد ممازج او شود وچیزی که گران شود از جوهر برج زحل باشد از خاکی وآبی وبادی وناری اما صعود زحل در فلک تدویر باید که مستقیم بود از آن جهت که مصنف صد وبیست درجه نهایت آورده است واین مقدار ایام از وقت استقامت

اجتماع یا استقبال متقدم
را یعنی ... وصاحب طالع و

زحل باشد تا وقت احتراق بتقریب **فصل** اگر خداوند
طالع سال در یکی از اوتاد باشد و زاید بود در سیر
دلالت کند بر زیادتی نرخ در آن سال و اگر بعد از خداوند
سال کوکبی چند دیگر در اوتاد باشند و زاید در سیر
همین حکم دارد نیز اگر در طالع باشد در ربع اول سال
و اگر در عاشر بود در ربع ثانی و اگر در سابع بود در ربع
ثالث و اگر در رابع در ربع آخر **فصل** قمر یا صاحب اجتماع
و امتلا هر کدام که قویتر باشد نگاه باید کرد اگر در
طالع یا عاشر یا حادی عشر یا خامس بود و زاید در سیر
یا در شرف بود یا متصل بکوکبی که حالا و چنین باشد دلیل
کند بر زیادتی نرخ و اگر در هفتم یا چهارم بود یا بکوکبی
متصل باشد که او در این دو خانه باشد و مقبول در موضع
خویش نرخ زیادت نشود اما طلب کنند و اگر مقبول نباشد
طلب نکنند و اگر در سیوم یا نهم بود و مقبول باشد نرخ
ارزان شود و کاسد گردد اما سبب طلب و روائی از مقبولی

دسبب

٢٣

وسبب عزیزی و گرانی بها از موضع نیکو و اگر بخلاف
این بود بضد این **فصل** اگر مشتری دلالت کند بر
ارزانی خاصه که ضعیف حال بود و زحل دلیل بود گرانی
خاصه که قوی حال بود و قوت صعود و کون اوتاد
دلیل غر و غلا باشد و بودن در حظوظ خویش و
مقبولی دلیل طالب و روائی **فصل** اگر مستولی بر
اوتاد طالع سال یا فصول قوی حال باشد مثلا صاعد
بود در افلاک خویش و در وتدی بود از اوتاد طالع
و در حظی بود از حظوظ خویش و مقبول دلیل طلب و
روائی بود ~~اگر مستولی بر اوتاد طالع سال یا فصول~~
~~قوی حال باشد مثلا صاعد بود در افلاک خویش و در~~
~~وتدی بود از اوتاد طالع و در حظی از حظوظ خویش~~
دلالت کند که آن چیز که مدلول آن کوکب باشد عزیز
و گران بها شود و اگر با این قوتها سریع السیر باشد
بنهایت گرانی رسد و بطی السیر باشد نرخ برقرار ماند

واکر ناقص السیر باشد نرخ بکاهد **باب نهم**
در کسوفات مطلوب در کسوفات هفت چیز است
ا مکان وقوع تاثیر ب مقدار زمان تاثیر ج وقت
معظم تاثیر د فاعل تاثیر ه قابل تاثیر و کیفیت تاثیر
ز مدد و ممنوع تاثیر اما مکان وقوع تاثیر شهرهائی
باشد که برج کسوف طالع آن بلاد بود یا شهرهائی
که منسوب باشد بمثلثه برج کسوف و این معنی هیچ آفریده را
مسلم نباشد از بهر آنکه طالع بناء شهرها معلوم نیست
پس نظر کنیم به برج کسوف که از کدام مثلثه است و کدام
ربع زمین را بوی منسوب کرده اند و شهرهاء معتبر
در آن ربع کدام است پس بطریق جملی که هم تاثیر کسوف
باشد و بعد از اسامی آن شهرهائی که قدیم منسوب بآن
برج کرده اند چنانکه بعد از این یاد کرده شود برشماریم و
در طالع هم بشرط که در برج کسوف نگاه داریم اما اگر
کسوف در برج ناری باشد تاثیر در آن نواحی کند که

مشرق

مشرق و شمال است و آن زمین ترک و شاش و فرغانه و خوارزم
و طبرستان و بلغار و خزر و روس و ارمنیه باشد و دیگر
شهرهائی که طول آن زیاده از ربع دور بود و عرض
آن زیاده از لح س ل باشد اما اگر کسوف در بروج
خاکی باشد تاثیر در آن نواحی کند که میان مشرق و جنوب
است و آن بلاد هند و جزایر عجایب اختلاف اسامی و
زمین سند و مکران و قطعه از خراسان و فارس و کرمان
و ارض بحرین و عمان و بادیه عرب و یمن است و دیگر
شهرهائی که عرض کمتر از لح س ل بود و طول زیاده از
ربع دور بود اما اگر کسوف در بروج هوائی باشد تاثیر
در آن نواحی کند که در میان جنوب و مغرب است و آن
شهرها حبشه و سواحل مغرب و بحر و زمین مغرب با سرها و
بحر شام است و دیگر شهرها که عرض آنها کمتر از لح
س ل بود طول کمتر از ربع دور باشد اگر کسوف در
بروج مائی باشد تاثیر آن در آن نواحی باشد که میان

مغرب و شمال است و آن شهرهای اندلس و جرامقه و ودمیع و رومیه و ترک و جبال و نواحی است و دیگر شهرها که عرض آن زیاده از لج سه له و طول آنها کمتر از ربع دور باشد اما شهرهائی که قدما بر بروج قسمت کرده اند

منسوب ر

حمل عراق و آذربایجان و ارمینه و فارس و رمله و فلسطین و بلاد شام ثور همدان و ماه الکوفه و ماه البصره و بابل و کردستان و طوسوس جوزا دیلم و جیلان و مصر و رقه و جرجان و موقان و قیروان و اسکندریه سرطان ارمینه صغری و صین با شرقی خراسان و مرورود و بلاد افریقیه و روم و بروتی یاس دربند ثغور اسد سغد و طرطوس و آنچه طوایع آنست و نیشابور و طوس و شرقی خراسان و زمین ترکستان تا آنجا که نهایت آبادانی است و انطاکیه و ارمینه د ددنی باب الابواب سنبله جزیره و بلاد موصل و جرامقه و بلاد سواحل که آنرا ثغور مصیصه گویند میزان کرمان و سجستان و کابل و

طخارستان

طخارستان و بلخ و هراة و ناحیه مغرب و معبد مصر تا حبشه عقرب زمین حجاز و بادیه عرب تا یمن و طنجه و قومس و ری قوس بغداد و اصفهان و شهرهای دوس و ضیمره و بلاد دیلم جدی شهرهای هند و ستان و حبشه و مکران و سند تا مولتان و تا عمان و اهواز و بلاد کابل و غور دلو کوفه و سواد و نواحی آن و شهرهای قبطیان و ارمینیه سند آنکه بطرف مغرب است و پشت حجاز تا لجند حوت ربکهاء بر بر و بلاد خرو سوس تا نواحی بلاد کرد این مملکتهاست که در قدیم به بروج دوازده گانه منسوب کرده اند و در کتابها نوشته و هر کو اجوبه نیکو بود زود معلوم کند که بشهری که در وی ساکن است بیاید که داند که منسوب بکدام برج است و چون اینمعنی دادانست حکم کردن آسان بود اما هر یک ساعت مستوی که آفتاب منکسف شود یکسال شمسی تا ثیر کند و قمر یکماه پس هر چند که بر آید از ابتداء کسوفین تا انتها ساعات مستوی بدان

اصول که گفته شد مقدار زمان تاثیر باشد مثال
خواستیم که بدانیم که آن خسوف که در شب یکشنبه سیزدهم
شهر ذیقعده سنه اثنی وسبعمائه عربی واقع شده
است زمان تاثیر چه مقدار باشد ساعات جمله خسوف
سـ لـه زمان تاثیر بدان قیاس که مذکور شد بیرون
آوردیم بود یه در ماه و سیزده روز اما وقت معظم
تاثیر دانستن برین وجه است اگر وسط کسوفین درجه
طالع باشد معظم تاثیرش در اول زمان تاثیر بود و
اگر در جزو سابع بود معظم تاثیر در آخر زمان تاثیر
بود و اگر در موضع دیگر بود مطالع وسط کسوف از
مطالع طالع کسوف نقصان کنیم آنچه برآید بر اجزاء
ساعت جزو کسوف قسمت کنیم آنچه بیرون آید در نصف
سدس جمله زمان کسوف ضرب کنیم حاصل ساعات
ابتداء کسوف باشد تا وقت معظم تاثیر آنچه برآید
در کسوف یکساعت یکسال باشد و در خسوف یکساعت

یکماه

یکماه بود مثال در خسوف مذکور مطالع جزو وسط
خسوف را که بود شر سـ از مطالع طالع خسوف که بود
لـ نز نقصان کردیم ماند حه له بر اجزاء ساعت جزو
خسوف که بود سـ لـ قسمت کردیم بیرون آمد د لـ سـ
در نصف سدس زمان تاثیر که بود سـ لـ ضرب کردیم
حاصل آمد [illegible] این یکماه و پانزده روز باشد که چون
از ابتداء خسوف بگذرد وقت معظم تاثیر باشد
طریق دیگر ساعت مستوی گذشته از شب تا وقت خسوف
نقل بساعات زمانی کردیم شد و لـ د ساعت
جمله خسوف ضرب کردیم حاصل آمد [illegible] بر قسمت
کردیم بیرون آمد ا لـ نه این یکماه و پانزده روز باشد موافق
عمل اول اما فاعل تاثیر کوکبی باشد که مستولی بود بر جزو
کسوف و طالع کسوف و اگر چند کوکب در شهادت متقابل
باشند خداوند برج کسوف را مقدم باید داشت پس معلوم
شد که مستولی فاعل کسوف بود و شریک او کوکبی بود که حظ

او در بروج کمتر از خط مستوی باشد وکوکبی از ثوابت
که در درجهٔ کسوف یا درجه طالع کسوف یا درجهٔ عاشر
کسوف بود وکوکبی که مشرقی باشد یا نزدیک به تشرق
وکوکبی علوی اگر مقیم باشد پس برین ترتیب وقت
باشد که فاعل کسوف یک کوکب بود ووقت باشد که
چند کوکب باشد از متحیره وثوابت اما قابل تاثیر ولایات
ومنسوبات برجی بود که کوکب فاعل در وی باشد یا بر
صورتی از جمله چهل وهشت صورت ثوابت که فاعل
در آن صورت باشد یا از صورت که کسوف در آن صورت
جزو باشد یا طالع یا عاشر برج کسوف بود پس اگر
کسوف در جوزا باشد یا سنبله یا میزان یا دلو یا بر
نصف اول قوس که بر صورت انسانند واقع باشد تاثیر
در انسان کند واگر در حمل یا ثور یا در جدی که بر صورت
چهارپایان سم شکافته اند واقع شود تاثیر در گاو و
گوسفند کند واگر در حوت یا سرطان باشد که بر صورت

حیوان

حیوان آبی اند واقع شود تاثیر در حیوان آبی کند
واگر در عقرب که بر صورت حشرات زمینی است
واقع شود تاثیر در کژدم وسایر حشرات ارضی کند
واگر در اسد که بر صورت سباع بیابانی است واقع شود
تاثیر در شیر وپلنگ ودیگر ددان وسباع کند واگر
فاعل کسوف در بروجی ارضی باشد تاثیر در نباتات
کند واگر در بروج هوائی بود تاثیر در انسان وگاو و
گوسفند کند واگر در بروج آبی بود تاثیر در حیوان
آبی کند واگر در بروج آتشی باشد تاثیر در زر وسیم و
معادن وجواهر کند واگر در بروجی باشد که بر صورتی
از جمله صورتهای بیابانی با وی طلوع کند که آنرا نسبتی
بشکل حیوان بیابانی کرده باشند وعرض کوکب فاعل شمالی
باشد دلالت بر زلزله وخسف بود واگر عرض جنوبی
بود دلیل باران وسیلاب عظیم واگر در اعتدال ربیعی بود
تاثیر در شکوفه ها ومیوها ونباتی کند که در فصل بهار

بیرون آید وهم در آن فصل بدرجهٔ بلوغ رسد و
اگر در انقلاب صیفی بود تاثیر در میوه و نباتاتی کند که
در فصل تابستان بکمال رسد و از آن منفعت بینند
در آن فصل و اگر در اعتدال خریفی بود تاثیر در میوه
و نباتاتی که در فصل خزان بکمال رسد و منفعت او در
آن فصل ظاهر شود و اگر در انقلاب شتوی بود تاثیر
در میوه و نباتاتی که در زمستان در رسد کند و اگر
در حمل یا میزان باشد تاثیر در هیکلها و مواضع عبادات
کند و اگر در سرطان یا جدی باشد تاثیر در کردانیدن
عادتها و خویها کند در برجی ثابت بود تاثیر در بناها
کند و اگر در برجی دو جسدین بود تاثیر در ملوک و
ارباب جاه و منصب کند و اگر در برج منقلب بود تاثیر
در رعیت و مردم نازل پایه کند و اگر فاعل در وقت کسوف
مغربی بود و در خسوف مشرقی بود تاثیر در کثر اجناس
کند و اگر در وقت کسوف مشرقی باشد و در خسوف مغربی

تاثیر

تاثیر در بیشتر احساس کند اما کیفیت تاثیر از طبیعت
کوکب فاعل توان دانست اگر مفرد باشد و اگر ممتزج باشد
بکوکبی یا فاعل بیش از یک کوکب بود طبیعتی که از امزاج
ایشان حاصل شود در مدلولات تاثیر کند و در این
موضع طبعهای کواکب که مفرد باشد در فاعلیت احکام
آن علیحده بگوییم تا در وقت امتزاجات تصرف کردن
آسان باشد زحل در جمله احوال سبب فساد است از
جهت برودت اما نفل جزوی خاصه او بر وجه است اگر
تاثیر در انسان کند دلالت بیماری دراز چون دق و ربع
و ورم و متحیر بودن در امور و ترس و اندوه باشد و
اگر تاثیر در حیوانی کند که آنرا کار فرمایند دلالت کند
که علتها و آفات بر ایشان ظاهر گردد و اگر تاثیر در هوا
کند دلیل بر سرما و یخ بندن و میغ و تاریکی هوا بود و اگر
تاثیر در زمین کند در بر ظهور جنبدگان زیان کار بود و
موقوعات از ملخ و سن و کرم خلل پذیر شود و اگر تاثیر

درآب کند اهل سواحل از غلبهٔ آب در زحمت باشند
وکشتیها غرق شود وسیلاب زیان کار بسیار بود
مشتری در جمیع احوال سبب نما وصلاح است اما
فعل جزوی خاص او در انسان دلیل جاه ورفعت و
امن واستقامت ونیکوئی احوال است ودر حیوان
مستعمل دلیل زیادتی نتایج ومنفعت یافتن از ایشان
ودر هوا معتدل ولطیف بود وجستن بادهای خوش
ودر زمین سلامتی کشتیها وارزانی نرخها ودر آب
اعتدال آب در کاریزها وجویها مریخ در جمله احوال
سبب فسادات وزحمت بهوست اما فعل جزوی خاص
او در انسان دلیل حرب وفتنه ومرگ مفاجات وتب غب
وبرآمدن خون از گلو وغلبه دزدان وقطع راهها
ودر هوا شدت گرما وجستن بادهای گرم وقلت
باران وظهور نیران وشهب ودر بحر غرق شدن
کشتیها از اختلاف بادها مضطرب ودر آب خشک شدن

عیون

عیون ونقصان آبها ودر نباتات فساد اثمار از جهة
بادهای گرم زهره در جمله احوال شبیه مشتری باشد
اما فعل خاص او دلیل تمتع از نسوان وبسیاری عقد و
نکاح وزفاف وتناسل ولهو وطرب عطارد اگر ممازج کوکبی
باشد تاثیر او بحسب طبیعت آن کوکب بود و[illegible]
واگر مفرد باشد دلیل تحریک اشیاست زیاده از دیگر کواکب
ودر انسان تیزی فکر ولطف طبع وحیلت در امور
اقتضا کند ونیز دلیل بر قطع راهها وکثر دیها بود وسبب
بیماریهائی که از خشکی متولد شود وتب هر روزه وسرفه
ودق وبیرون آمدن خون از گلو ونیز دلیل کند بر کهانت
ونبوت پس اگر کسوف یا خسوف در طالع یا تاسع یا
عاشر یا حادی عشر بود وتقویتهای ذاتی وعرضی آراسته
باشد دلیل خروج کسی باشد که دعوی اینمعنی کند وقوی
ترین خانها درینمعنی تاسع است واگر سریع السیر باشد
وهیچ کوکب متصل نباشد در هوا حرکتی ظاهر کند خاصه

بادهای مضطرب و رعد و برق و صواعق در زمین
و زلازل و در حیوان و نباتات خلل رساند اما معد و
ممنوع فاعل از چند وجه معلوم شود اول آنکه طالع
اجتماع یا استقبال در برج کسوف و یا طالع کسوف موافق
باشد دویم آنکه کوکبی چند سعد بموضع کوکب فاعل
رسد پس اگر مدلول فاعل نحوست کردن باشد پاره از
نحوست او نقصان کند و اگر سعادت باشد در سعادت
افزایند و اگر کوکب نحس بموضع او رسد و مدلول او نحوست
کردن باشد مقوی نحوست شوند و اگر سعادت باشند
پاره از سعادت نقصان کند سیوم آنکه از انقلاب احوال
فاعل و ثبات او مثل تشریق و تغریب و فوق و مقابله چهارم
آنکه فاعل ناظر بود بطالع اجتماع یا استقبال و طوالع مذکور
مطابق برج کسوف باشد پنجم آنکه ارباب خطوط فاعل
ناظر بود به برج کسوف یا طالع کسوف پس اگر کوکب فاعل
شرقی باشد یا نزدیک قوت دلیل کند بر زیادتی تاثیر او

واگر راجع

واگر راجع باد در مقابل بود دلیل بر نقصان کند والله
اعلم فصل واقع شدن کسوف در اوتاد طالع مولود
مضرت رساند بر مدلول آن وتد و در آن مولود
اگر در طالع واقع شود مضرت بجسم رساند و اگر در عاشر
افتد باحوال جاه و شغل و عمل و دیگر وتدها برین قیاس
کنند فصل اگر کسوفی در موضع یا مقابله نیرین مولودی
واقع شود مضرت رساند آن مولود را اما کسوف آفتاب
در موضع و مقابله او و خسوف قمر هم برین وجه باشد
باب دهم در دلالت علامات هوائی از آثار
علوی در هوا شکلها ظاهر میشود مانند ذوذوابه
و برق و نیزک و عمود و غیره و اصحاب احکام طبیعت
ایشانرا بطبیعت مریخ و عطارد کرده اند از بهر آنکه
گرمی و سوزندگی و زلازل و دیگر امور که از طبیعت
مریخ باشد در وقت ظهور یکی از این اشکال مشاهده
کرده اند اما اگر خواهند که معلوم کنند که چون یکی از

ایشان ظهور کرد تأثیر در کدام مواضع کند بنگرند
که در کدام برج ظهور کرد و شهرهائی که متعلق آن
برج اند از کدام جهت است که تأثیر در آن شهرها کند
و نیز بسمت الراس کدام نواحی میرسد که تأثیر آن در آن
شهر کند و نیز بسمت الراس کدام نواحی میرسد که تأثیر
در آن شهرها و موضع بیشتر کند و اگر در جهت مشرق
ظاهر شود تأثیر او سریع تر باشد و اگر در مغرب بود دیر
تر اثر کند **فصل** اگر آفتاب طلوع یا غروب کند و قرص او
پاکیزه باشد و هیچ اثر کدورت نبود دلیل باشد بر آنکه
هوا صافی خواهد بود از میغ و غبار و غیره و اگر در سطح آفتاب
لونهای مختلف نماید یا میل بسرخی و رنگ آتشی کند و شعاع
دراز و کشیده بود دلیل کند بر جستن بادهای سخت و اگر
آفتاب در وقت طلوع لونش سیاه باشد یا میل بسبزی
کند یا در وقت غروب سطح دائرهٔ او میغ ناک و مکدر
باشد یا در حوالی خویش هاله کرده باشد دلیل سردی هوا

و آمدن

باران باشد **فصل** اگر قمر پیش از سه روز از اجتماع یا بعد از سه روز
صافی بود و نور او تنک باشد و در حوالی او هیچ اثری
نبود از خرمن و غیره دلیل پاکیزگی هوا باشد و اگر لون
او سرخ بود و دائرهٔ او متحرک دلیل جستن بادها باشد
و اگر سیاه یا سبزی غلیظ بود دلیل سردی هوا و آمدن
باران باشد **فصل** اگر ستارگان ثابته بزرگتر از آن
نمایند که دیده باشند دلیل هبوب ریاح است **فصل** اگر
شهب از یک جهة حرکت کند دلیل جستن بادها باشد
از آن جهة و اگر از جهات حرکت کند دلیل بادهای نامنتظم بود
فصل اگر قوس و قزح در وقتی ظاهر شود که هوا ابری
باشد دلیل صحو است والله اعلم **باب یازدهم** در قرانات
اکثر اهل این صنعت را در احکام عامی عالم طوری دیگر است
و آن قران مشتری و زحل بود و حکمای فرس را در این
احکام اعتقادی عظیم باشد و تمسک ایشان در این باب
آنست که قران این هر دو کوکب اجتماع خیر و شر است و

گویند که قران این دو کوکب در یک مثلثه بوسط سیر
دوازده یا سیزده نوبت باشد و بعد میان دو قران
در زمان بیست سال شمسی باشد بتقریب و در تقاویم
عدد قران در مثلثه واقع و سال بعد میان قرانی
که بما نزدیکتر باشد بتقویم حال شرح دهند بلی اگر این سال
بعد و عدد قران پیش ما صحیح بودی بسیار فایده حاصل
شدی در باب حل زیجات و تقاویم اما آنچه اعتماد بر آن
میباید کرد مواضع تقویم ایشان است یعنی جزوهای قران
و آنچه از آن اجتناب باید نمود اول بعد عدد قران در
مثلثات است دویم عدد سال میان دو قران
سیوم طالع وقت قران بواسطه آنکه هر دو کوکب بطی
السیرند و زمان قران بالتحقیق در نمیتوان یافت پس
طالع سالی را که قران در وی افتد بدل طالع قران دارند
و احکام آن بر مقتضی اشکال و اوضاع کواکب وقت سال
مذکور کنند و انصاف آن باشد که ما دانیم که آن طالعی که

مستفاد است

که مستفاد است الا آنکه متابعت جمهور کرده باشیم
پس طالع قران طالع سال قران و نیز در این قضیه این
وجه میتوان گفت که اگر این دو کوکب در وقت تحویل
سال نه در غیر قران اند گرم تر و بر ایشان مقارن
یکدیگر است با مجلی بود این ظن را فصل نظر کنیم
در وقت قران این دو کوکب تا کدام یک بذروه فلک
تدویر خویش نزدیکتر باشد که او مستعلی بود پس اگر
مستعلی زحل باشد دلالت کند بر قحط و تنگی و شدت
و حزن و اندوه و تحیر مردمان در جمیع امور و اگر مشتری
باشد دلالت کند بر بسیاری و ارزانی نعمت و ایمنی و جمعیت
و خیر و سعادت میان خلایق فصل بنگریم بطالع قران
یعنی طالع سال قران تا کدام کوکب قوی حالتر است
و شهادت او زیادت از دیگر کواکب پس تمامت احکام آن
قران از مقتضی افعال و احوال آن کوکب رانند پس اگر
کوکب مذکور زحل بود حکم کنند بر تنگی و گرانی غله و

باشد

گرم تر و سرد

دشواری وغم واندوه واگر مشتری بود فراخی وارزانی
نعمت وآسانی کارها واگر مریخ بود بر ظلم وجور وقتل
وغارت وقطع راهها واگر زهره بود بر قوت اسلام وفرح
ولهو وطرب با زنان وکثرت تناسل وتناکح وعزت
اهل ومنسوبات زهره واگر عطارد بود بر قوت دبیران
وبازرگانان وخداوندان صنعتهای لطیف ونازک
واهل بازار واگر آفتاب بود بر قوت ملوک وطائفه که طبقه
پادشاهان باشند از مردمان در حساب واگر قمر بود
بر قوت رعیت ومردمان فرومایه وصحت ابدان و
تواتر اخبار از نواحی اما اگر کوکب قوی حال ممازج کوکبی
باشد حکم بر حسب تمزیج هر دو کوکب باید راند مثلا
از امتزاج آفتاب ومشتری دلالت کند که ملوک عدل
ونصفت فرمایند ودر حق رعایا وزیردستان احسان
کنند واز امتزاج آفتاب ومریخ بر ضد آنچه در آفتاب و
مشتری گفته شد واز امتزاج زهره ومریخ دلیل باشد

بر بسیاری

بر بسیاری فسق وفجور واز امتزاج مریخ وعطارد دلیل
بر غمز وحیلت وکذب باشد واز امتزاج با یکی از
دو نحس دلیل باشد بر بدی تدبیر [?] ناسکان وصالحان
وقاضیان واز امتزاج زهره وعطارد دلیل باشد بر فصاحت
ومناظره وتیزی خاطرها ونیکی اذهان واز امتزاج
زهره وقمر دلیل باشد بر کثرت توالد وتناسل وتواتر
اخبار خرمی از اطراف واز امتزاج قمر وعطارد دلیل
باشد بر بسیاری شعر گفتن وتعلیم موسیقی وساختن
سازهای بدیع لطیف اما اگر عطارد ممازج کوکبی شود
فعل او را قوت دهد ودر فعل شریک او بود **فصل**
نظر کنند در وقت تحویل سال قران بمواضع کواکب سیاره
وقوت وضعف هر یک وهم بر آن منوال که در باب دوم
این مقالت گفته شد در طبقات ایشان احکام رانند وهیچ
فرو نگذارند [?] مگر آنکه درین موضع عام تر است وزمان
طویل تر **فصل** تسییر کنند طالع قران وبرج قران را از یک

سال شمسی یکبرج پس در سال اول از برج قران وطالع
قران احوال عالم معلوم کنند و در سال دویم از برج دوم
قران ودویم طالع قران خانها سال قران وباقی برین قیاس
پس در هر یک سال برج انتها قران وطالع قران معلوم
باید کرد وخداوند هر دو را باز دید وبحسب قوت وضعف
وامتزاج ایشان با کواکب احکام سال دانست وباحکامی که
مقتضی طالع سال وسال خدا، باشد امتزاج داد وبعد
از آن احکام سال رانند پس اگر در بعضی اوقات سعد
با دلایل نحس مختلط شود محتاج فکری صائب وذهنی
تیز باشد که قوت را از ضعف تمیز کنند وحکم بحسب غلبه
قوت رانند مثلا خیر با شر وقوت با ضعف وشهادت
با غربت مقابله کنند هر کدام که زیادت باشد حکم بحسب
آن رانند واگر خیر باشد سعادت وشر نحوست فصل
اگر در صورت طالع قران کوکبی بقوت ذاتی وعرضی
آراسته باشد واکثر کواکب متصل باشند بنظر دوستی و

مساعدت

مساعدت وی کنند وآن کوکب در خانه نهم یا یازدهم
طالع باشد دلیل ظهور متغلبی بود در آن قران از جنس
کوکب مذکور واگر در سیوم یا دوازدهم یا ششم بود هم
دلیل ظهور صاحب دولت اما ضعیف تر بود پس چون
دلیل متغلب ظاهر شده باشد بنگرند اگر در اوتاد یا مائل
الاوتاد باشد از اهل دولت یا ملت حاضر بود واگر در
ثالث یا تاسع یا ~~عاشر~~ یا سادس بود بیگانه باشد واگر کوکب
مذکور زحل باشد پیری دوربین تیزنظر باشد از خاندان
قدیم واگر مشتری بود از اهل صلاح ودیانت وورع باشد
واگر مریخ باشد ظالم وقتال باشد واگر زهره بود پادشاه
خداترس وپرهیزکار بود واگر عطارد بود فصیح ومتکلم
باشد ودعوی پیغمبری کند وچیزهای عجیب نماید واگر
آفتاب بود پادشاهی عالی قدر متکبر باشد واگر قمر
یکی از عوام الناس باشد اما ظهور صاحب دولت با
وقوع حوادث وقتی باشد که انتهاء طالع قران به برج قران

ثانی عشر

قران المشتری و زحل بوسط المسیر فی المثلثات المائیه

	ایام قبل و بعد نصف النهار یوم الثلثا تاریخ یزدجردی	ساعات	دقایق	ثوانی		بروج درج	دقایق ثوانی	ثوالث	روابع
ا	٢٢٤٥٥	ط	ﻫ	لح	ا	ر	٤	٢	٦
ب	١٥١٥٥	ح	لد	لخ	ب	ح	ب	ل	٨
ج	٧٩٥١	ر	ح	ر	ج	ا	ه	٤	٨
د	٧٥١	٢	٤	ه	د	ر	ر	كو	٦
ه	٤٥٩٣	ح	٥٥	ب	ه	٦	ط	١	لد
و	١٣٨٤٦	ك	ا	ا	و	١	س	بو	لد
ز	٢١٥٩٧	٦	كد	ح	ر	ر	ند	٥	٦
ح	٢٧٢٤٧	ح	ك	هو	ح	ح	ب	ر	لد
ط	٣٤٥٩٦	س	٥	ط	ط	ا	نط	لب	لد
ى	٤٢٨٤٦	-	و	٣	ى	ر	كا	ى	٦
يا	٦٥٥٩٦	ه	ر	ند	يا	٦	كد	ح	كه
يب	٦٧٣٤٥	ح	نط	س	يب	ا	كو	ى	٥٥
يج	٤٤٤٥٩٥	و	ر	لط	يج	ر	كط	لد	٥

قران المشتری و زحل بوسط المسیر فی المثلثات الناریه

	ایام بعد از نصف النهار یوم الثلث تاریخ یزدجرد	ساعات	دقایق	ثوانی ثوالث		بروج درج	دقایق ثوانی	ثوالث	روابع
كد	٥٧١٩٤٦	ر	ص	ر	ا	ى	ا	لط	ه
كه	٥٧٩٥٩٤	و	ح	كد	ب	٢	٦	٦	[illegible]
كو	٥٩٦٢٤٢	ح	او	صو	ج	ح	و	ل	٥
كز	٥٩٢٥٢٣	ط	بو	ى	د	ى	ح	نه	كى
كح	١٠٠٩٤٢	كى	ا	ح	ه	٢	ا	ه	٥٥
كط	١٠٨٠٩٢	ا	ى	هـ	و	ح	ح	صو	و
ل	١١٥٣٤٢	٢	نه	ى	ر	ى	لو	ا	او
لا	١٢٢٥٩١	يد	ا	ها	ح	٢	ى	لو	صو
لب	١٢٩٨٤١	٢	لح	ى	ط	ح	كا	ص	و
لج	١٢٧٥٩٥	س	كد	كو	ى	ى	ح	ا	كو
لد	١٤٤٢٤٥	٥	ل	قط	يا	٢	ك	ث	صو
له	١٥١٥١٩	ى	صو	ا	يب	ح	٩	١	و

١٤٥٦٣

دسد یا انتهاء قران بطالع قران یا انتها طالع قران
بموضع کوکب قویحال یا انتهاء کوکب قویحال بطالع قران
چنانکه برجی یکسال کیرند وطالع آن سال که منتقل
هزوج کند وبرج انتقال از برج قران دلیل حال صاحب
دولت داشته باشد و این جداول قرانها این دو ستاره
است که بوسط مسیر از ابتداء مثلثه آبی تا گذشتن هر
چهار مثلثه بزعم فارسیان وجداول در صفایح آینده
کشیده ونوشته شد

ومنو کدا و دبو بود او

مابین القوان من الایام تسع عشر سنه فارسیه وثلثمائه
واربعة عشر یوما وثلثة عشر ساعة واحدی عشر دقیقه
واثنی وعشرین ثانیه واربعین ثالثه ٤٠ ٢٢ ١١
ایام و یح ساعت و یا دقیقه و کب ثانیه و م ثالثه
فهذه جداولها

قران بحجر زحل والمشتري بوسط المسير في المثلثات الارضيه

	ايام بعد از نصف النهار يوم الثلث تاريخ يزدجرد	ساعات	دقائق	ثواني		بروج	درجات	دقائق	ثواني
كو	٥٨٨٢٩	ز	يع	لا	١	ه	ب	ط	او
كح	١٦٦٥٨٨	كه	ط	ن	-	ا	ح	ح	هو
ه		يح	كا	كط	ح	ط	ه	لا	ر
كط	١٩٩٠٨٧	يح	له	س	ى	ه	ر	نط	ر
ل	١٨٧٨٣٧	س	مد	ه	ه	ا	ى	كا	هو
لا	١٩٥٠٨٧	ا	يه	ر	و	ط	س	ق	ر
لج	٢٠٢٢٢٦	يه	ى	ق	ر	ه	يه	يه	ر
لح	٢٠٩٥٨٢	ى	ل	ح	ح	ا	ير	هو	هو
لد	٢١٦٨٣٥	لو	كط	ل	ط	ط	ق	ير	ر
له	٢٢٤٠٨٥	و	م	ل	ى	ه	يد	ل	ر
لو	٢٢١٣٢٤	لط	يب	كا	يا	ا	كد	لو	ل
ى	٢٣٨٥٨٤	ط	ى	لح	س	ط	ح	لد	ح
س	١١٤٧٨٣٣١	كـ	يه	و	ح	ه	كط	مى	لا

قران المشتري وزحل بوسط المسير في المثلثات الهوائي

	ايام بعد از نصف النهار يوم المثلث تاريخ يزدجرد	ساعات	دقائق	ثواني		بروج	درجات	دقائق	ثواني
لط	٢٥٢٥٨٢	ما	كو	كط	١	-	-	س	ل
ح	٢٦٠٣٣٣	ه	ل	له	-	ى	د	ل	ح
ط	٢٦٨٥٨٢	ع	مط	يه	ح	و	ر	٢	ل
س	٢٧٤٨٢٢	٦	ه	ل	ى	-	ط	ل	ل
ح	٢٨٢٥٨١	لو	س	ه	ه	ى	يا	يد	ح
مه	٢٨٩٣٢١	ه	ح	كد	و	و	يد	يط	كط
ه	٢٩٦٥٨٠	ع	لا	مد	ر	-	س	يد	مط
هو	٣٠٣٨٣٠	ى	هو	ح	ح	ى	يط	ى	ط
ر	٣١١٠٧٩	ڡ	ر	ر	ط	و	كا	له	كط
ل	٣١٨٣٢٩	ى	ح	ل	ى	-	كد	ه	مط
مط	٣٢٥٥٧٨	ح	ڡ	لو	س	ى	كو	الو	ط
ق	٣٣٢٨٢٨	س	ل	ـ	ل	و	ك	ط	كط

وما

وما بينهما من الدرجات مايتان واثنان واربعين
درجه وخمسه وعشرين دقيقه وعشرين ثانيه وسبع
ثوالث وست روابع وكان القران في مد دقيقه
مد ثانيه ويز ثالثه ومت رابعه من الحمل على تسع
مايه وثلث وسبعين سنه وثلث عشر يوما وعشرين
ساعت وست عشرين دقيقه وثمان واربعين ثانيه
وتسع وثلثين ثالثه وسته وثلثين رابعه من نصف النهار
يوم الجمعه يوم الطوفان ومن يوم الخميس اول سنة
يزدجرد ثلثه واربعين يوما باب دوازدهم
در ادوار متقدمان اين صناعت را اعتقاد چنان بوده
است كه هر حادثه عظيم كه در جهان واقع شود از تاثير
ادوار باشد ومدت يكدور سيصد وشصت سال
شمسي بود وچون زمان سال عالم چهار فصل است زمان
دور نيز چهار فصل باشد وابتداء فصل اول وقتي بود
كه آفتاب در بيست وچهار درجه وچهار دقيقه برج

حوت باشد خاصه او در زیجات قدیم نه برج بود
و وسط یازده برج و هیجده درجه و تعدیل بنهایت
رسیده باشد و بر وسط باید افزود و ابتداء صعود
آفتاب باشد از وسط فلک خارج بجانب اوج اما ابتدا
فصل دوم وقتی باشد که آفتاب بهیجده درجه جوزا باشد
و خاصه و تعدیل او صفر بود یعنی آفتاب در نقطه اوج
باشد اما ابتداء فصل سیوم وقتی باشد که آفتاب بپانزده
درجه و چهل و شش دقیقه سنبله باشد و درین موضع
خاصه آفتاب سه برج باشد راست و تعدیل بنهایت
رسیده بود و از وسط نقصان باید کرد و ابتدا این هبوط
آفتاب باشد از وسط فلک خارج بجانب حضیض و ابتدا
فصل چهارم وقتی بود که آفتاب بهیجده درجه قوس باشد
و درین موضع خاصه او شش برج باشد و تعدیل صفر
بود و آفتاب در نقطه حضیض بود شرح تا قال گوید بسبب
آنکه مصنف نقطه اوج بر حضیض تعرض ساخته و مقادیر

ولا

وسط بر خاصه تعدیل تعیین کرده احتمال آن دارد
که مبادی ادوار و فصول متعلق بفلک اوج باشد
پس برین قیاس در اول سال ششصد و هفتاد و سه
یزدجردی که ترکیب این الفاظ نامرتب افتاد ابتدا دور
وقتی باشد که آفتاب بچهل و یک دقیقه حمل رسد و خاصه
او نه برج باشد و وسط یازده برج و بیست و هشت
درجه و چهل و دو دقیقه و ابتداء فصل دویم وقتی
باشد که آفتاب بدرجه بیست و نهم جوزا بود و
خاصه و تعدیل او صفر باشد و ابتدای فصل سیوم
وقتی باشد که آفتاب به بیست و شش درجه و چهل و سه
دقیقه سنبله بود و درین موضع خاصه او سه برج راست
باشد و تعدیل بنهایت رسیده باشد و ابتدای هبوط
آفتاب بود و از وسط فلک خارج بجانب حضیض و ابتدای
فصل چهارم وقتی باشد که آفتاب به بیست و نهم درجه
قوس رسد و درین موضع خاصه او شش برج باشد را ست

ونعدیل صغر بود وبواسطهٔ آنکه بعد بدرجات
سوا میان اول دور وفصل دویم هشتاد وهشت
درجه وپنجاه ثانیه است چون هشتاد وهشت سال
وپنج روز بگذرد ابتدای فصل دوم باشد وچون
نود ویکسال ودوازده ماه بگذرد ابتدای فصل سیوم بود
وچون هشتاد وهشت سال وپنج روز بگذرد ابتدای
فصل چهارم باشد اما حکما قرانی از آن مشتری وزحل
که در برج سرطان بوده است بدویست وهفتاد و
شش سال شمسی پیش از طوفان تقید کرده اند پس آغاز
دور از آن قران کرده اند و والی دور را زحل داشته اند
با برج سرطان وچون دویست وهفتاد وشش سال
از اول سال قران بگذشت وانتها قران وطالع قران
به برج سرطان رسید طوفان نوح علیه السلام واقع شد
ووالی دور دوم مشتری باشد با برج اسد ووالی
دور سیوم مریخ باشد با برج سنبله وهم برین ترتیب بعد

سیصد

سیصد وشصت سال یک کوکب بروالی فلک وبرجی
بروالی بروج فرا پیش میبرود پس از ابتداء دور طوفان
تا رسیدن آفتاب به بیست درجه وچهارده دقیقه حوت
بزعم قدما وبچهار ویک دقیقه حمل بقیاس تا قرار رسالت
ناقصه یزدجردی چهار هزار وششصد وهشتاد سال
گذشته بود وانتها برجیست با سد رسیده وانتها ولایت
بقمر پس والی این دور قمر باشد با برج اسد ودر فصل
اول هر دوری شریک والی مریخ داشته اند ودر فصل
دوم آفتاب ودر فصل سوم عطارد ودر فصل چهارم
زحل وطالع دور طالع فرود آمدن آفتاب بود بدرجات
مذکور در جمیع ابتداء ادوار بعضی اگر آن درجات ودقایق
از برج حوت که متقدمان برشمرده اند اعتبار کنند حلول
او در آن اجزا واگر اعتبار از نطاقات اوج گیرند از اوج
وحضیض وبعدا وسطین وآن درجات را تسییر کنند بگذرانند
سوا هر سالی یکدرجه وآن را درجهٔ قسمت خوانند وتسییر کنند

درجهٔ طالع و دور را بمطالع افق بلد هر دو درجه را سالی
واز طالع دور هر برجی را سالی وانتهاء تسییر مطالع را
موضع تسییر گویند وانتها برج طالع موضع انتها دوالی
دور و برج دور بر ترتیب افلاک کواکب و بروج هر سالی
یک کوکب و یک برج باید راند واحکام آن با حکام بر انتهاء
قران و طالع او و خداوند هر دو طالع سال خداه
امتزاج باید داد اما اگر والی دور کوکبی سعد باشد
یا در وقت تبدل دور مسعود و قوی حال بود دلالت
کند بر سعادت و قوت دولت و ملک واگر والی نحس باشد
یا در وقت انقلاب دور منحوس بود دلالت کند بر بدی
حال صاحب دولت واضطراب دولت در آن دور اما
در وقت نقل کردن فصول و تبدل آن دلیل کند از انتقال
دولت از قومی بقومی دیگر واگر والی دور کوکبی علوی
باشد نقل دولت بقومی غریب باشد و عادت و خوی
وافعال مردمان متبدل شود واگر والی دور کوکبی سفلی

بود

بود دولت نقل بخاندانی کند که هم از آن خاندان
باشد یعنی خاندان دولت گذشته و قتل و فتنه بسیار
واقع شود واگر والی دور در ابتداء دور مسعود باشد
دور وقت تبدل فصول قوی حال دولت انتقال نکند
و ثابت باشد واگر والی فصل مسعود و قوی حال باشد
دلیل تزاید سعادت و تضاعف قوت دولت صاحب
دور بود واگر منحوس و ضعیف باشد دولت متزلزل
شود و ممکن که انتقال کند واگر در دور یا سه دور والیان
فصول سلامتی یابند از نحوس متزلزل کنند دولت دلیل
باشد که آن دولت در آن مدت باقی ماند واگر والی دور
ستارهٔ علوی باشد و در یکی از دو خانهٔ خویش باشد
و آن خانه موافق او بود یعنی کوکب مذکر در برج مذکر و
کوکب مؤنث در برج مؤنث یا در شرف خویش باشد دلالت
کند بر تطویل عمر مردمان در آن دور و طول مدت
پادشاهی ملوک آن دولت خاصه چون والی دور زحل باشد

احکام

و در برج دلو یا میزان بود و اگر والی دور ستاره سفلی
بود و در برجی باشد که غیر ملایم او بود ضعیف حال
باشد از غربی یا از احتراق یا از قران نحسین دلالت کند
بر آنکه عمر مردمان و قصر مدت ملوک و بقاء آثار
ایشان **فصل** اگر والی دور کوکبی علوی باشد و در خانه
یا شرف خویش بود و دیگر کواکب علوی از خانه یا شرف
او ناظر وی باشند و مقبول از وی دلالت کند بر ظهور
صاحب دولتی که اثر دولت بهفت اقلیم رسد مثاله
صاحب دور مریخ باشد یا برج جدی و مریخ در جدی
بود و طالع در حمل بود و زحل و مشتری در عقرب ممازج
مریخ یا صاحب دور زحل باشد یا برج دلو و زحل در
دلو یا در میزان بقران مشتری و مریخ در جدی **فصل**
اگر صاحب نوبت فصل صاحب نوبه دور باشد قوت
دولت در آن فصل قویتر باشد چنانکه اگر والی دور زحل
باشد در فصل چهارم و اگر مریخ در فصل اول **فصل** اگر

والی

والی دور و فصل قوی باشد در فصل چهارم و انتها
طالع دور با انتهاء تسیر او یا تسیر درجه قسمت بجی
مریخ یا شعاع تربیع یا مقابله او رسد و مریخ والی آن
سال باشد دلالت کند بر خروج خارجی در آن سال و مدت
بیست سال یا بیشتر دولت در خاندان خارجی بماند
و بعد از آن نقل بخاندان صاحب دولت اولین کند **فصل**
اگر انتهاء طالع دور با انتهاء تسیر او در برج هوائی بنود
مریخ رسد و مریخ والی آن سال باشد یا ولایت دور در
آن وقت در برج هوائی بود دلالت بر ظهور آتش و شهب
در هوا و اگر بدل مریخ زحل باشد و شعاع او در برجی
آبی باشد دلیل طوفانات و غرق شدن مردمان بود و اگر
در برج ارضی بود دلیل خسف و زلازل بود و اگر در
برج هوائی بود دلیل سرما و برف و بادهای سخت باشد
فصل اگر والی دور زحل یا مریخ باشد یا یکی از دو خانه
خویش و انتهاء قسمت یا تسیر بشعاع نحسی رسد دلالت کند

بر وقوع حادثه در جمیع اقالیم اما اگر خواهند که بدانند
که حادثهٔ خاص در کدام شهر واقع شود از بودن کسوف
توان دانست در برجی افتد حادثهٔ در آن واقع که
طالع آن شهر برج کسوف بود و اگر کسوف در برجی باشد
که در وقت طرح بنیاد یکی از دو تیر آنجا بود . باشد یا
در تربیع یا در مقابله ایشان حادثه در آن شهر واقع
شود که برج کسوف طالع آن شهر باشد یا کسوف در
موضعی باشد که شعاع نحس آنجا بود و او والی سال بود
و اتصاد در آن سال فاسد شده باشد و صاحب سال منحوس
باشد در طالع سال حادثه در آن شهر باشد که طالع سال
باشد فصل آن قران که نزدیک ابتداء دور افتد یا در
آن سال که دور نقل کرده باشد اصلی عظیم داشته باشد
در امور عالم و هرچه ظاهر شود از دولت و ملت در آن
دور از مقتضیات آن قران بینند و مقالت دوم در
این باب ختم کرده شد والله اعلم مقالهٔ سیوم در احکام موالید

وتحاویل

وتحاویل سنین و این مقاله مشتمل است بر بیست و یک
باب اول در مقدمات دوم در خلقت جنین و
خانها او پیش از ولادت سوم در تعیین جزو طالع
چهارم در ترتیب مولود پنجم در صورت بدن
مولود و حلیت و مزاج او ششم در عمر مولود هفتم
در آفات و علت عارضهٔ بدنی هشتم در احوال نفس
نهم در آفات نفسانی دهم در احوال پدر و مادر
یازدهم در ذکر اخوات دوازدهم در مال و سعادت
مولود سیزدهم در صناعت مولود و عمل او چهاردهم در تزویج
پانزدهم در اولاد شانزدهم در اعمال و اصدقا هفدهم
در سفر و غربت هجدهم در موت نوزدهم در قسمت
زمان مولود و احکام آن بیستم در تحویل سال مولود
بیست و یکم در حساب تسیرات باب اول در مقدمات
علم نجوم بر خیر و شر نهاده است سعد در هر موضع
که باشد دلیل نیکی و سعادت است و نحس بخلاف این

فصل تسدیس و تثلیث دلیل باشد بر آسانی کارها
و خرمی از آن و تربیع و مقابله بر عسرت و تعویق فصل
قبول تام دلیل باشد بر تمام شدن کارها و قبول میانه
بر میانه بودن کارها و غیر قبول دلیل باشد بر امید
و طمع بی حاصل فصل اگر دلالت یک چیز متصل یا ناظر یکدیگر
باشد دلیل بر قوت اتمام آن چیز و طول و بقای وی
و اگر خلاف این بود بضد این فصل اگر سعد راجع
باشد یا محترق ضعیف شود سعادت او و اگر نحس
در موضع خویش مقبول باشد ضرر نرساند فصل
اوتاد دلالت کند بر قوت و ظهور مدلول و اتمام
امور و مائل الاوتاد دلیل باشد بر امید و تمام شدن
بعضی از امور و زایل و ساقط دلیل باشد بر حال گذشته
فصل اگر کوکب مشرقی بود مثل آن باشد که در
اوتاد است و اگر مغربی بود در مائل الاوتاد و اگر
در تحت الشعاع بود در زایل و ساقط فصل کوکبی که قمر

ازوی

از وی منصرف شده باشد دلیل حال امور گذشته
بود و کوکبی که قابل تدبیر او بود دلیل حال امور مستقبل
و خداوند خانه قمر دلیل عواقب امور باشد چنانکه
خداوند خانه چهارم فصل اتصال کوکبی بکوکبی دیگر میان
خالی دلیل باشد بر طلب کردن آنچیز که مدلول کوکب
قابل باشد و رغبت نمودن در آنچیز مثلا در وقت
شخصی صاحب طالع بصاحب ثانی متصل یا ناظر شود
دلالت کند بر آنکه صاحب مولود را میلی عظیم بمال
باشد و در طلب مال مجد بود و اگر صاحب ثانی بصاحب
طالع متصل یا ناظر باشد دلالت کند بر آنکه صاحب مولود
بی آنکه تحصیل مال سعی کند اموال بسیار بدست او آید فصل
اگر مستولی بر مواضع خوف سعود باشند صاحب مولود
مکروهی از اهل سلامت رسد و اگر نحوس بر مواضع خوف
مستولی باشند مکروهی از اهل شر و فساد باو رسد و
اگر سعود بر مواضع امن و نفع مستولی باشند فواید از

صلاح و سلامت دهد و اگر نحوس بر مواضع امن
و نفع مستولی باشند از اهل شر فساد دهد **فصل**
آفتاب را ضرر از مقارنه مریخ و مقابله زحل باشد
و ضرر قمر از مقارنه زحل و مقابله مریخ **فصل** اگر
نحوس شرقی باشد دلیل است بر آفت و اگر مغربی بود
بر علت اما آفت عبارت از مضرتی خارجی بود که باعضا
رسد و علت مضرتی بود از داخل وجود که بوجود
رسد و بعضی گفته اند آفت آن عضو باشد که زوالش
ممکن نباشد و علت آنکه زوالش ممکن بود **فصل**
زشت ترین نحوستی که به بیرون افتد آنست که نحسین
پیش از طلوع آفتاب و بعد از طلوع قمر طلوع کنند
فصل آفتاب ینبوع قوت حیوانی است و قمر ینبوع
قوت طبیعی و زحل ینبوع قوت ماسکه و مشتری ینبوع
قوت نامیه و مریخ ینبوع قوت غضبی و زهره ینبوع قوت
شهوانی و عطارد ینبوع قوت مدرکه **فصل** اگر طالع زن

هفتم

هفتم طالع شوهر باشد یا طالع بنده ششم طالع
مالک یا طالع خادم دهم طالع مخدوم سالها بسیار
بیکدیگر بمانند **فصل** اگر در مولود شخصی کوکبی
نحس بموضعی افتد که در مولود شخصی دیگر کوکبی سعد
آنجا بوده باشد شخص ثانی از شخص اول در زحمت باشد
و شخص اول از او در منفعت بود و اگر بخلاف این
باشد بضد این بود **فصل** اگر در موضعی کوکبی صاحب
بیت رود مراد در اکثر مواضع مستولی بر آن بیت باشد

باب دویم در خلقت جنین و حالهای او پیش

ولادت مبدا خلقت کودک آن وقت باشد که نطفه
در رحم افتد و تشبیه کنند آن را بخمیر که در تنور بندند
و گویند چون معدل النهار دیگر دور کند بعد از آن
آب در رحم متغیر شود و آن بمثابه تخم باشد که در زمین
اندازند اگر چه زمان بعد میان سقوط نطفه و تغییر
آب بحقیقت کسی را معلوم نباشد اما حکما اجماع کرده اند

که مدت بیست و یکماه چهار ساعت مستوی بوده
واحوال نفس و مزاج کودک در قوت و ضعف از طالع
ابتدای خلقت و مواضع کواکب و اولاد در آن زمان توان
شناخت و اتفاق کرده اند که کودک در بطن ام هر ماه
بترتیب کوکبی از کواکب سیاره باشد و بر مزاج او
مدلولات طبیعت کوکب مستولی غالب بود **فصل**
از اول سقوط نطفه تا یکماه یکدیگر دمی و مستولی
کودک زحل باشد و در این ماه در آب تغیری بیش
ظاهر نشود و بقراط آنرا نطفه میگوید پس اگر در
طالع ابتداء خلقت کودک زحل بقوت باشد از ذات
و عرضی دلالت کند که کودک دو راندیش و باریک
بود و فکرهای صواب کند و پیش از کون حادثه الهام
بوی فرود آید و خبر آن حادثه دهد و صادق
القول باشد و در دوستی قدم بصدق نهد **فصل**
مستولی ماه دوم مشتری باشد و در نطفه برخ ظاهر

شود

شود که از خون حیض قبول کرده باشد و شبیه
گوشت پاره فشرده باشد و اندک مایه بزرگتر
میشود باد گرم و بر او در حرکت آورد و بقراط و دیگر ولد
خوانده است پس اگر مشتری در طالع خلقت و در
ماه ولایت بقوتهای ذاتی آراسته باشد دلالت
کند که کودک عالم و فاضل و عزیز النفس بود و چیزها
از او در وجود آید **فصل** در ماه سیوم مستولی مریخ
بود و درین ماه اعضای رئیسه مثل دماغ و دل
جگر ظاهر شود و دیگر اعضا پوشیده رسم شود پس
اگر مریخ در طالع خلقت و در ماه ولایت قویحال
باشد مولود دلیر و مردانه باشد و در امور جهاد
مسابقت نماید **فصل** در ماه چهارم مستولی آفتاب
بود و درین ماه خلقت همه اندام فراخور مرتبان
وقت خلقت اول زمان ولایت با تمام رسد و قوی
سخت گردد و با مرکن نیکون روح در وی ظاهر شود

واو را د رحرکت آورد پس اکر آفتاب در ابتدای
خلقت در ین ماه قویحال باشد دلالت کند که مولود
ملوک طبع و بزرک منش بود و امور پادشاهی را نیکو
داند
فصل
در ماه پنجم مستولی زهره بود و درین
ماه رسوم اعضا متصل شود وصورت وی ظاهر کردد
پس اکر زهره در ابتدای خلقت درین ماه نیکوحال
باشد مولود صاحب جمال و پاکیزه روی و زیبا و عاقل
بود
فصل
در ماه ششم مستولی عطارد بود و درین
ماه کودک را زفان کشاده شود و آفرینش تمام کردد
پس اکر عطارد در ابتدا خلقت و درین ماه نیکوحال
بود مولود فصیح زبان و مفهم و ادیب باشد
فصل
در ماه هفتم مستولی قمر بود و درین ماه کودک بحث
کردد و قوت کیرد پس اکر در ابتدا خلقت و درین
ماه قمر قویحال بود مولود در امور کشاورزی
و داند آبها و مساحت اراضی عالم بود و اکر در اینماه

بوجود آید بزید از آن جهت که خلقت او تمام شده
باشد و تربیت از جمیع کواکب سیاره یافته باشد
فصل
در ماه هشتم باز نوبت بزحل رسد درین کودک
را افسرده شود و کران کردد و از حرکت کردن ضعیف
شود و اکر درین ماه بوجود آید نزید بجهت آنکه یاد
کردیم
فصل
در ماه نهم مستولی مشتری بود و کودک
نیکوحال شود و قوت کیرد با مرکن نیکون عزم بیرون
آمدن کند از رحم والله اعلم
باب سیوم
در تعیین
جزو طالع و طالع وقت ولادت زیرا ابتدای عظیم
است از برای آنکه انسان هرچیز که در مدت عمر
کسب کند از سعادت و نحوست و خواص طبیعی و قوای
نفسانی درین وقت کند و طریق معرفة این وقت آنست
که چون کودک از مادر جدا شود درحال باصطرلاب
معتمد ارتفاع از آفتاب بکیرند اکر ولادت در روز
باشد و اکر بشب بود از کواکب ثابته پس اکر اسطرلاب

بناشد بهترین آلتی از آلات ساعات فنجان بود
که ساعت ولادت از آن معلوم کنند اگرچه در آن
نیز هم تفاوت بسیار میافتد بجهت مانند چیزی
در ثقبه تنگان و تیرگی آب وغیره اما اگر حاضر
باشد بهتر از آلتی دیگر بود و اگر در وقت ولادت
از آلات رصدی حاضر نباشد که زمان ولادت
تعیین کنند اهل این علم حیلتی ساخته اند که بتقریب
نزدیکتر است و آنرا نمودار نام کرده اند و مشهورترین
نمودار بطلمیوس است که علم طبیعی دانسته و احکام
نجوم گفته و بیشتر اهل این علم چنان گمان برند که
او صاحب مجسطی است و نمودار دیگر او در کتاب
ثمره یاد کرده که آنرا نمودار مسقط النطفه گویند و گفته
که از کتاب ادریس نسخت کرده ام اما طریق نمودار
بطلمیوس آنست که ساعات ولادت بتقریب که ممکن
بود بگیرند و از آن طالع تخمین بیرون آورند و جزو

اوتاد

اوتاد تعیین کنند پس بنگرند بجزو اجتماع یا استقبال
متقدم یعنی اگر مولود استقبالی باشد و استقبال
در روز واقع شده باشد بجزو آفتاب والا بجزو
قمر تا مستولی بر آن جزو کدام کوکب است و درجه کدام
وتد بدرجه مستولی نزدیکتر است پس درجه وتد
اقرب را مساوی درجه مستولی گردانند و جزو طالع
از آن وتد بیرون آرند و اگر درجه مستولی بغایت
بعید بود از درجه اوتاد درجه شریک مستولی
بدل مستولی نگاه دارند و اگرچه ارباب حظوظ مساوی
بیکدیگر باشند اعتبار بدرجه کوکبی کنند که شهادت
او زیادتر باشد و درین نمودار شرایط بسیار است و
جمله در تحت این کلمات باشد که یاد کرده شد **فصل**
عمل نمودار مسقط آنست که ساعات تخمین بقدر نیم
ساعت کمتر باشد یا بیشتر بگیرند و طالع تخمین بیرون
آرند و قمر را در آن وقت مقوم کنند و بدانند که

مدعی ادریس در این عودار آنست که موضع قمر وقت
ولادت طالع مسقط باشد و موضع قمر وقت مسقط
طالع ولادت و مکث مولود نه ماهه در شکم مادر
مابین سه زمان بوده بتقریب اکثر و اوسط و اقل اما
اکثر ده دور و نیم وسط قمر باشد و در زمان دویست
و هشتاد و شش روز و بیست و یکساعت بود و اوسط
ده دور بود و در زمان دویست و هفتاد و سه روز
بع ساعت است و اقل نه دور و نیم بود و در زمان دویست
و پنجاه و نه روز و سیزده ساعت است بتقریب اما
اگر در وقت طالع تخمین قمر در جزو طالع باشد مدت
مکث مولود زمان اوسط باشد و اگر در جزو سابع باشد
زمان اصغر و اگر بیک درجه پیش از جزو سابع باشد
بجانب تحت الارض زمان اکبر و اگر در جزو دیگر باشد
بنگرند که فوق الارض است یا تحت الارض اگر فوق الارض
باشد بعد موضع او از طالع تخمین نقصان کند آنچه بماند

قمر

قمر باشد از طالع و اگر تحت الارض بود جزو طالع
تخمین از موضع او نقصان کنند تا بعد معلوم گردد
آنگاه بعد را بر حرکت وسط یکروزهٔ قمر قسمت کنند
آنچه بیرون آید ایام ساعات و دقایق تعدیل بود
پس اگر قمر فوق الارض باشد از مدت زمان مکث اوسط
نقصان کنند و الا بر وی افزایند حاصل یا باقی زمان
مکث مولود باشد باز مدت آنرا از تاریخ ولادت
نقصان کنند و بنگرند که موضع قمر ولادت در کدام
وقت طلوع میکند که چون قمر را در آن وقت مقوم
کنند بجزو طالع نزدیکتر باشد یعنی در آن روز و شبانروز
پس اگر موضع قمر وقت ولادت در روز طلوع کند
مطالع آفتاب بنصف النهار و اگر بشب طلوع کند مطالع
نظیر آفتاب بنصف اللیل مطالع بلد از مطالع موضع قمر
ولادت نقصان کنند آنچه بماند دائر بود بر ١٥ قسمت
کنند ساعات مسقط باشد گذشته از روز یا شب پس اگر

اش سرخی سیاه شده بود ظاهر شد که پانزده بود

زیادت از ساعات نصف النهار یا لیل باشد ساعات نصف
النهار یا لیل از وی نقصان کنند آنچه بماند ساعات بعد
بود این را در مدت قمر شبانروز مسقط ضرب کنند و حاصل را
بر عب قسمت کنند آنچه آید حرکت قمر بود از تقویم قمر نصف
النهار یا نصف اللیل نقصان کنند یا برافزایند تا موضع قمر
وقت مسقط حاصل آید بعد از آن درجه طالع تخمین را ساوی
درجهٔ او کردانند و اگر طالع کویند بحسب عود از مسقط
از تاریخ ولادت نقصان کنند آنچه بماند مدت مکث باشد
معدل **باب چهارم** در تربیت مولود اگر مولود غذا قبول
نکند پیش از سه روز نزید و مولودی که او پیش از سه روز
نپاید آن باشد که در طالع او یکی از دو نیر در وتدی
باشد و نحسی از مقابله یا مقارنه یا تربیع بوی متصل یا ناظر
باشد مولود غذا قبول نکند و در مقدمه کفته شد که
مضرت آفتاب از مقارنهٔ مریخ و مقابلهٔ زحل است و مضرت
قمر از مقارنهٔ زحل و مقابلهٔ مریخ پس در این باب نیز اگر اتصال

اشکال

اشکال مذکور واقع باشد سخت تر بود **فصل** اگر طالع
محصور بود میان دو نحس و شعاع سعدان از وی ساقط
بود و مستولی بر موضع نیرین نوبت نحس باشد یا منحوس بود
مولود غذا قبول نکند **فصل** دلیل تربیت درجهٔ طالع است
و خداوند طالع و نیرین و سهم السعاده و ارباب مثلثات
جمله بر قوی ترین ادلا از این جمله ارباب مثلثات طالع است
پس اگر اکثر ادلا در اوتاد یا مایل الاوتاد باشند و بقوت
ذاتی آراسته و مسعود و سلیم از شعاع نحوس دلالت بر تمامی
تربیت و نیکوئی پرورش یافتن و آسانی در گذرانیدن عمر
بزمان تربیت و اگر بضد این بود دلالت کند که تربیت تمام
نشود و اگر دلایل سعد و نحس بهم آمیخته باشد حکم بر حسب
قوت و ضعف دلا باید کرد **فصل** مسعودی قمر در اول
روز سیوم و هفتم دلیل بسیاری شیر و خوشی آن باشد و
منحوسی بضد این بود **باب پنجم** در صورت و حالت و
مزاج مولود مستولی جزو طالع و مستولی جزو ماه و کوکبی که

قوی‌تر باشد وخط در موضع خویش زیادت از دیکر کواکب
داشته باشد مدبر این امور باشند پس هر کدام از این سه
کوکب که قوی‌تر باشد بقوت ذاتی وعرضی وکواکب دیکر با او
یا متصل باشند بوی او قبل بود او ولی‌تر باشد **فصل** اکر زحل
مدبر بود ومشرقی باشد رنک مولود عسلی بود واندام
تر وتازه بود وسیاه موی وسیاه چشم بود ودر سینه موی
بسیار داشته باشد ومعتدل اندام وچشم باشد وسردی
وتری بر مزاج او غالب بود واکر مغربی بود کندم کون ولاغر
وخرد اندام وتنک موی وسیاه چشم باشد وموی بر سینه
تمام بود وخشکی بر مزاج او غالب باشد **فصل** اکر مشتری مدبر
باشد ومشرقی باشد مولود سفید رنک ونیکو موی وسیاه
چشم ومعتدل قامت وعزیز الوجود باشد وکرمی وتری
بر مزاج او غالب بود واکر مغربی بود سفید رنک ومیانه موی
وچشم وخرد تن باشد اما رنکش صافی نباشد وبر سینه
موی تمام بود وتری بر مزاج او غالب باشد **فصل** اکر مریخ مدبر
بود.

بود ومشرقی باشد رنک مولود سرخ باشد که بسفیدی
زند وتازه اندام وابدان وکبود چشم ومیانه موی باشد
وکرمی وخشکی بر مزاج او غالب باشد واکر مغربی بود
اصفر وخرد اندام وخرد چشم وتنک موی ومیکون بود
وخشکی بر مزاج او غالب بود **فصل** فعل زهره شبیه فعل
مشتری باشد الا آنکه تازه ولطیف اندام‌تر باشد وباندام
زنان شبیه‌تر از اندام مردان بود ومردمان او را عظیم
دوست دارند وشهلا چشمی خاصه زهره است **فصل** اکر
عطارد مدبر بود ومشرقی باشد مولود عسلی رنک ومیانه
موی وخرد چشم ومعتدل اندام بود وکرمی بر مزاج او
غالب باشد واکر مغربی بود لاغر وباریک آواز وکود
چشم بود وحدقه او مانند حدقه بز ومیش باشد ولون
او میان کندم کون وزردی باشد وخشکی بر مزاج او غالب
بود **فصل** آفتاب وقمر معین ستارکان خمسه‌اند اما آفتاب
فعل هیات وجمال وآب داری ونازکی تراست وماه را اعتدال

و میانه لحمی و قوی مزاج **فصل** اگر کوکب مشرقی بود و تشریق او نزدیک باشد مولود عظیم جسته باشد و اگر نزدیک فوق اول باشد قوی اندام بود و اگر راجع بود معتدل باشد و اگر نزدیک مقام ثانی باشد ضعیف اندام باشد و اگر تحت الشعاع بود خسیس باشد و آفتهای بسیار بوی رسد **فصل** اگر خداوند طالع در ذروه تدویر باشد مولود دراز بالا و اگر در حضیض بود قصیر بالا بود

باب ششم

در عمر از موضع کدخدا و هیلاج و عطیت عمر مردم توان دانست و از رسیدن تسییر هیلاج بمواضع قاطع اما مواضع هیلاج عاشر و طالع و یازدهم و هفتم و نهم است و حد مر اگرچنانکه در باب ه از مقاله اول گفته شد

فصل هیلاج چهار آلت آفتاب و ماه و طالع و سهم السعاده و در شب قمر را مقدم باید داشت و هر هیلاج که بموضع مستعد بود و یکی از ارباب حظوظ وی باو ناظر باشد یا متصل هیلاج باشد و کواکب ناظر کدخدا و اگر هیلاج یکی از

دو نیر باشد و مستولی بود بر موضع خویش هم هیلاج باشد و هم کدخدا و اگر هیلاج بموضع مستعد بود و صاحب حظ وی ناظر نباشد طلب هیلاج دیگر باید کرد که بر اثر بود و اگر هیچ کوکب بهیلاج ناظر یا متصل نباشد هیلاج جزو طالع بود **فصل** مواضع قواطع تخمین و تربیع و مقابله و تربیع ایشان باشد و جزو خانه هفتم و مواضع بعضی از کواکب ثابته چنانکه در صور الکواکب مسطور است **فصل** بسیاری هیلاج و قوت ایشان و نظر کردن دلیل صحت و زیرکی و خاموشی و تیز ذهنی مولود باشد **فصل** اگر هیلاج با کدخدا میان هفتم و دهم باشد تسییر او بخلاف توالی باید کردن تا بجزو خانه سابع رسد و طریق عمل این تسییر چنان باشد که مطالع طالع از مطالع نظیر هیلاج یا کدخدا نقصان کند آنچه بماند هر درجه را سالی گیرند و دقیقه را شش روز آنچه بر آید زمان بعد باشد میان رسیدن تسییر هیلاج بجزو

سابع و اگر هیلاج یا کدخدا در ربعی دیگر بوده تسییر او
بر توالی باید کردن **فصل** اگر هیلاج یا والی در میان
سابع و عاشر بود و تسییر او بجزو سابع رانده باشند
و سالهای عمر بیرون آورده باشند بنگرند که هیچ کوکب
سعد یا نحس ناظر یا متصل از اجزا هستند یا نه یعنی
از درجه سابع تا درجه هیلاج که تسییر او بخلاف
توالی رانده باشند اگر متصل نباشد سال عطیه عمر آن
مقدار باشد که از رسیدن تسییر جزو طالع و سابع
حاصل شده باشد و اگر متصل باشد نظر باید کردن که
سعد است یا نحس اگر سعد بود عطیه زیادت کند و اگر
نحس باشد نقصان کند و طریق معرفت سالهای زاید
و ناقصه آنست که اجزاء ساعات بحسب موضع کوکب سعد
یا نحس بیرون آرند و ساعت بعد او از طالع بدانند
و بهر یک علیحده ساعت بعد یک جزو از جمله دوازده
از اجزاء ساعات بهر درجه یکسال و دقیقه شش روز گیرند

هیلاج

بحسب موضع کوکب نقصان کنند

بهر جا اند از اجزا ساعات

زیادت

زیادت یا نقصان کند **فصل** اگر تسییر هیلاج یا کدخدا
بموضعی قاطع رسد و آن هیلاج یا والی در نزدیکی آن
سال منحوس گردد نحوست آن نحس و نحس دو نوع
باشد و اگر شعاع سعد بموضع قاطع یافته باشد دلیل قطع
عمر آن مولود باشد و او در اصل و تحویل نیکو حال
باشد و قوی بود قطع عمر را دفع کند لیکن آفتی یا
علتی با فراط در مولود واقع شود و اگر هیلاج یا کدخدا
فاسد بود در اصل و نیکو حال باشد و در وقت تحویل
با نیکو حال باشد در اصل و فاسد بود در تحویل خفیف
بگذرانند **فصل** اگر صاحب ثامن یکی بود از نحسین در
آن سال خوف باشد خاصه که صاحب هشتم نحسی بود یا
منحوس باشد در اصل **فصل** اکثر متقدمان در تخریج
هیلاج و کدخدا طریقه ایست بغایت آسان و آن چنان
باشد که بنگرند بموضع آفتاب اگر در ربع یا برج مذکر
بود بجزو از خانه دوازدهم و ششم و سیوم هیلاج باشد

از او تا طالع تحویل
دلیل قطع عمر آن
مولود باشد ح

واکر در یکی از این مواضع مذکور باشد هیلاج نباشد
پس موضع قمر نکاه کند که اکر ربع مؤنث و برج مؤنث
بود بجز از دوازدهم و ششم و نهم هیلاج باشد
یعنی اکر ولادت در روز باشد ابتدا با آفتاب کند پس قمر
پس سهم السعاده پس جزو طالع واکر بشب باشد
قمر را مقدم باید داشت و دانستن کدخدا چنانکه
در پیش کفته شد و بحسب مواضع کدخدا سالها چند ثبت
کرده اند و آنرا عطیه کبری و وسطی و صغری نام نهاده
اند بی آنکه حجتی دارند یا وجهی شناسند و کویند اکر
کدخدا بر حاق جزو اوتاد باشد عطیهٔ کبری دهد و
اکر بر حاق جزو مائل بود عطیهٔ وسطی و اکر بر حاق جزو
زایل بود عطیهٔ صغری و اکر در موضعی دیکر بود تعدیل
باید کرد بمقادیر اربعه تا آنچه حاصل آید عطیه خاص کدخدا
باشد بعد از آن نظر باید کردن اکر کوکب سعد از مقارنه
یا تثلیث یا تسدیس بکدخدا ناظر باشد عطیه کدخدا

زیادت

زیادت کند چنانکه اکر در جزو اوتاد باشد عطیه صغری
واکر در جزو مائل باشد دو ثلث عطیه صغری واکر در
جزو زایل باشد ثلث عطیه صغری واکر کوکب نحسی از
مقارنه یا تربیع یا مقابله بکدخدا ناظر باشد بر آن
تقدیر که در کوکب سعد کفته شد چند سال از عطیه
خاصه کدخدا نقصان کند ونیرین از تثلیث و تسدیس
زیادت کند واز تربیع و مقابله و قران نقصان کند
و عطارد ممتزج است اکر با سعد باشد فزاید و اکر با
نحس بود نقصان کند و اکر کدخدا ضعیف بود
یا منحوس مولود پیوسته رنجور باشد و زندکانی بدشواری
کند و در هر وقت که نحوستی بکدخدا یا هیلاج رسد
مخوف بود خاصه چون یک نیمه از عمر کذشته باشد
یا دو ثلث و سالهای عطیه اینست که در این جدول
وضع کرده شده است والله اعلم بالصواب

عطیات	صغری		ثلثان صغری		ثلث صغری	
	وتد		مائل		زائل	
الکواکب	زاید	نقصان	زاید	نقصان	زاید	نقصان
	سنین	شهور	سنین	شهور	سنین	شهور
زحل	ل	ج	ه	ج	ح	ج
مشتری	ب	ج	ح	ج	ی	ج
شمس	ه	ج	ح	ج	ه	ج
مریخ	ط	ج	ب	ح	و	ی
زهره	ح	ج	ه	ی	-	ح
عطارد	ه	ج	ح	ی	و	ح
قمر	که	ج	و	ح	ح	ی

باب هفتم در آفات وعلل وعارضه بدنی انیمعنی را
از مستولی بر عاشر وسادس ومریخ وزحل توان داشت
واتصال دلایل منکوره با مستولی جزو طالع واز آن برج
که دلیل در وی باشد وبمستولی ناظر بود چنانکه حمل
سر وروی ثور گردن وحلقوم جوزا منکبین وعضدین
وجمیع بدن سرطان سینه وپهلوی وشش اسد
معده ودل وپشت سنبله شکم وروده کان وناف
میزان هرچه زیر ناف است تا زهار از کرده کاه وغیره

عقرب

عقرب مقعد وعورت وقضیب قوس هر دو ران
جدی هر دو زانو دلو هر دو ساق حوت هر دو پای
وهم برین ترتیب از طالع تا دوازدهم نسبت هر اندام
بخانه کند مثلا سر وروی بطالع وگردن وحلقوم
بدویم وباقی برین قیاس فصل زحل از ظاهر گوش راست
واز باطن سپرز ومثانه وبلغم مشتری از ظاهر
حس لمس واز باطن دل ورگهای شریان مریخ از ظاهر
گوش چپ واز باطن جگر وعروق ومنی کیو شمس
از ظاهر چشم راست واز باطن دماغ ومعده وجمیع
اعضا ایمن زهره از ظاهر حس شم واز باطن گوشت
وگرده ومعده عطارد از ظاهر سخن گفتن وزبان
واز باطن فکر وزهره قمر از ظاهر چشم چپ وحس
ذوق واز باطن شش وجمیع اعضا چون ستاره منحوس
بود از این ستارگان آفت یا علت در آن عضو بهر سال
که منسوب بدان کوکب باشد واز این قبیل که گفته شد

که اکر نحس مشرقی باشد آفت آورد و اکر مغربی بود
علت فصل زحل دلالت کند بر یرقان و قولنج و استفراغ
و هر مرضی که از افراط بلغم متولد شود و درد رودکان
و رحم بهوسل مریخ دلالت کند بر جذام و عرس و
هر مرضی که از اخلاط سوخته سوداوی متولد شود
و آمدن خون از عضوی و سوختن اندام و ریش شدن
رحم و هر علتی که بشکافتن و داغ کردن حاجت باشد
فصل اکر عطارد با یکی از این دو نحس باشد آنچه
مدلول آن نحس بود قوی تر کردد فصل کسانی که آفرینش
ایشان تمام نشده باشد آن باشد که نیرین از طالع
ولادت ساقط باشند و کدخدای ایشان کواکب نحوس
در کوفته باشد فصل اکر علتی بمولودی روی نماید
و در آن قمر در برجی باشد که در وقت ولادت نحس آنجا
بوده است یا در تربیع و مقابله او بود آن علت سخت تر
از آن بود که قمر موضع دیکر بود فصل شهادت از سهم المرض

وصاحب

وصاحب وی طلب باید کرد چنانکه در جمیع امور
از دیکر سهام و صاحب ایشان طلب میکنیم باب
هشتم در احوال نفس حالهای نفسانی بر دو قسم باشد
عقلی و خلقی اما عقلی را مدبر عطارد بود و خلقی را مدبر
قمر پس بحسب قوت و ضعف و سعادت و نحوست
این دو کوکب حال این دو قسم در مولود مرکوز باشد
چنانکه اکر نیکو حال باشند مولود حکیمی و عالمی و فاضلی
بود و اکر بد حال باشند جاهل کاهل بد بخت باشد
فصل نظر کنند در آن بروج که قمر و عطارد در
وی باشند و مواضع مستولی بر مواضع عطارد و قمر
اکر اکثر در برجهای منقلب باشند دلالت کند که
مولود دست در کارهای نیکو بیازد و مردمان او را
دوست دارند و مداحی کنند و حرکات و سکنات او بر
نهج صواب باشد و دست در کارهای دینی زند و عالم بود
بعلم احکام نجوم و کاهنی و عرفان اکر در بروج ذو جسدین

باشند نفسی متلون مضطرب احوال سبکسار بود و
مردمان دشوار بر احوال او واقف شوند و زیرک باشد
واگر در برج ثابت باشد نفسی متصف ثابت قدم با
وقار باشد و بهر چیز فریفته نشود و در مشقت کشیدن
صبور باشد فصل اگر مستولی بر وضع عطارد و قمر
زحل باشد و بقوت ذاتی و عرضی آراسته باشد مولود
قوی رای بود و دوراندیش و مستبد باشد واگر حال
زحل بخلاف این باشد حقیر و بی همت و بد دل و بدبخت
و اندوهگین و شوخ بود و از مردم پیوسته گریزان بود
واگر مشتری مسعا مشاکل زحل افتد و زحل نیکو حال باشد
مولود خیر و نیکو رای و بزرگ همت و با وقار و تیز فهم
بود و مردمان را یارمندی کند و عزت پدران نیکو دارد
واگر زحل بدحال باشد مولود لاخیری بد اندرونی بد اعتقادی
بی عقلی و مردمان اعتبار سخن او نکنند و اکثر اوقات
از صحبت مردمان اجتناب نماید واگر مریخ مشاکل زحل افتد

و زحل

و زحل نیکو حال باشد مولود بی باک و خیانت کننده و متقلب
باشد و خشمناک بود و بی راهی و بیکاری و در چیزهای
خطرناک اویزد و سخنان ناموزون گوید واگر زحل
بدحال باشد مولود دزدی و راه زنی و فرومایگی خفیه
بدکرداری بود یا قتالی و گورشکافی و کفن دزدی
و بد دینی باشد واگر زهره مشاکل زحل افتد و زحل
نیکو حال باشد مولود زنان را دشمن دارد و پیران را دوست
دارد و با مردمان زندگانی دشوار کند و پرهیزکار
و متعبد و باحیا باشد واگر زحل بدحال باشد مولود
عظیم مولع باشد بصحبت زنان و مجامعت با ایشان
خاصه زنان پیر و بدحال کارهای زشت و تباه بسیار
کند واگر عطارد مشاکل زحل افتد و زحل نیکو حال باشد
مولود قوانین صنایع زود دریابد و زیرک و کافی و داهی
باشد و سخنهای نیک ادراک کند و کارها از پیش براند
واگر زحل بدحال باشد مولود حقیر و بدبخت و جادو

وکاهل بود و مردم را بغیر بپاید واقربا را دشمن دارد و
فی الجمله هیچ چیز ازو در وجود نیاید فصل اگر مشتری
مستولی بر موضع عطارد و قمر باشد و مشتری نیکو حال
بود مولود بزرگ خوی و سخی و با وقار و نیکو کردار و پرهیزکار
و دین دار و خیر باشد و اگر بد حال بود احوال نفس چنان
باشد که گفته شد الا آنکه در بعضی از امور خللی افتد چنانکه
در عوض بزرگ همتی و تکبر کند و در عوض سخا اسراف
و در عوض شوم بد دلی و امثال این و اگر مریخ مشاکل مشتری
افتد و مشتری نیکو حال باشد مولود درشت خوی و
بزرگ نفس و خشمناک باشد و غلبه کردن و مهتری داندن
و حرب و تدبیر کردن و امر و نهی و لهو دوست دارد
و اگر بد حال بود مولود منافق و متقلب احوال و بی تمییز
و بی رای بود و مردمان را دریکدیگر اندازد و دشنام بسیار
دهد و اگر زهره مشاکل مشتری افتد و مشتری نیکو حال
بود مولود پاکیزه ظاهر و باطن باشد و خوش خوی و نیک

اعتقاد

ند و با قربا خرم بود

اعتقاد و منفعت رسان باشد و روزگار خوش کند را
و اگر مشتری بد حال بود مولود خوش عیش و متالف باشد
و میل تمام بنسوان داشته باشد و عظیم حریص جامع بود
و فسق کردن و لجوج و حرکات و سکنات او شبیه زنان
باشد اما با امانت بود و اگر عطارد مشاکل مشتری بود
و مشتری قوی حال باشد مولود عالم بود بعلوم شرعی
و حکمت و هندسه و حساب و شعر و بلاغت و فصاحت
و سیرت و رای و تدبیر و صنایع و امثال این و اگر مشتری
بد حال بود مولود حقیر و احمق و تلخ سخن باشد و گمان
چنان بود که مردی حکیم است تا بغایت جاهل و بی خرد
بود و در کارها خطا بسیار کند و حرکات ناموزون از
او در وجود آید و دعوای معلمی کند و مضطرب احوال
باشد فصل اگر مریخ مستولی بود بموضع عطارد و قمر
و نیکو حال باشد مولود دلیر و مردانه و پیشرو و لشکرکش باشد
و تغلب و سیاست کردن دوست دارد و اگر مریخ بد حال

بود مولود قتال وبد کردار ومضطرب احوال ودیوانه
بود ودشنام بسیار دهد وعظیم شغب ونافرمان
بود واگر زهره مشاکل مریخ افتد ومریخ نیکو حال باشد
مولود عاشق وخوش عیش بود ومیل تمام بزنان داشته
باشد ونظر بحلال وحرام نکند اما عاقل وتمیز ونیکو
مذهب بود واگر مریخ بدحال باشد مولود عظیم مولع
بود بفسق وفجور وخیانت کردن واگر عطارد مشاکل
مریخ افتد ومریخ نیکو حال باشد مولود سرور لشکری بود
وخداوند رای وتدبیر وحیلتها وکارهای بد کند
وزود فهم باشد وباطن او بخلاف ظاهر باشد
ودوستان را منفعت رساند واعدا را مضرت واگر
مریخ بدحال بود مولود مضطرب احوال ودروغ گوی
وزشت کردار وراه زن مشعبد والکن وناموزون
حرکت باشد ودر دیار خویش مشهور بدزدی باشد
فصل اگر مستولی بر موضع عطارد وقمر وزهره باشد

[illegible]

واونیکو

واو نیکو حال بود مولود نیکو سیرت وخوب صورت
ومشعبد وپاکیزه ظاهر وباطن وذاکر بود ودر رمل
تمتع یابد وبشهوت کردن مایل بود واگر زهره بد
حال بود مولود در کارها آرمیده بود وعشق بازی
بسیار کند وحالهای زنان باشد واز اهل اعتبار
اجتناب نماید واگر عطارد مشاکل زهره بود وزهره
نیکو حال بود مولود عالم وحکیم ومنجم وشاعر وموسیقی
دان وتیز فهم باشد واز خود انبساط کند ودست در
صنایع باریک زند ومحتال بود واز مجامعت زنان
احتراز کند ومیل بخوش پسران کند واگر زهره بد
حال باشد مولود بدکردار وبسیار حیلت وفحش
گوی ومنافق وخودرای ودروغ گوی بود وبدی
درحق مردم بسیار اندیشد وهجو گوید وفریب و
شغب کردن دوست دارد فصل اگر عطارد مستولی
بر موضع خویش وموضع قمر باشد ونیکو حال بود مولود

زیرک وکافی وداهی وتیز فهم وراست فکر باشد
وعلم هیأت وهندسه وحساب زود ادراک کند
وبر علل وبراهین جمله واقف بود وچیزها که تعلق
علوم مذکور بود از خود استنباط کند ودر کارها که در
پیش گیرد باتمام رساند وتجربتها نیکو کند واگر عطارد
بد حال باشد مولود مزوری وقلابی وکذابی واحمقی
ومضطرب حالی وسریع الحرکه باشد ودر امور سهو
وخطا بسیار کند وپیوسته در بند آن بود که مکر وحیلت
بمردم کند فصل اگر یکی از دو نیر مشاکل کوکبی افتد
که مستولی باشد ونیر نیکو حال بود هر تأثیر کوکب
مستولی که موجب سعادت وخیر باشد زیادت کند
وآنچه موجب نحوست وشر باشد نقصان کند واگر
نیر بد حال باشد بخلاف این بود پس بتفکر صافی
وذهنی تیز امتزاجات کواکب ومشاکلات انسان از محمود
ومذموم تمیز توان کرد فصل اگر قمر ناظر باشد بکوکبی

مولود را

مولود را میل تمام در مدلولات آن کوکب باشد پس
اگر کوکب مذکور نیکو حال باشد بقوت ذاتی مولود
آن علم وصنعت که مدلول کوکب منظور باشد بغایت
کمال رساند ومشهور شود اگر کوکب ضعیف حال باشد
مولود مایل بود بمدلولات کوکب اما چیزی زیادت
حاصل نکند فصل اگر خانه نهم مسعود بود دلالت کند
که مولود نیکو سیرت وپاکیزه اعتقاد وپرهیزکار و
متدین وپارسا بود واگر منحوس بود بضد این وهم
برین قیاس از خداوند خانه نهم وموضع سهم الغیب
وخداوند او استدلال باید کرد والله اعلم باب نهم
در آفات نفسانی اگر عطارد وقمر از یکدیگر ساقط باشند
وهر دو از طالع ساقط وکواکب نحس ایشانرا منحوس
کردانیده دلالت کند که نحوستی وآفتی بمولود رسد
از جنس کوکب ناحس باشد فصل اگر در صورت
طالع مولودی قمر از عطارد ساقط بود یا هر دو از طالع

ساقط باشد و زحل در مولود نهاری در وتدی
باشد و مریخ در مولود لیلی مولود مصروع باشد
فصل اگر حال عطارد و قمر چنان بود که در فصل
متقدم گفته شد و زحل در وتدی باشد در مولود
لیلی و مریخ در مولود نهاری خاصه چون آن وتد
برج سرطان یا سنبله یا حوت باشد آن مولود
دیوانه بود فصل اگر مریخ در مولود نهاری در وتد
باشد یا زحل در مولود لیلی و مستولی بود بر موضع ماه
و قمر از زیر نور آفتاب بیرون آمده باشد یا از اشقیا
مولود از جمله پرنزادگان باشد فصل اگر در مردان
نیرین در برجهای مذکر باشند رجولیت مولود بنهایت
کمال باشد و اگر بضد این بود بخلاف این بود و در مولود
زنان نیرین در برج مذکور لیلا باشد بر آنکه حرکات
و سکنات مولود شبیه مردان باشد و اگر مریخ با زهره
در بروج مذکر شاکل نیرین باشند دلیل قوت و زیادتی

ذکوریت

ذکوریت است و اگر نیرین در بروج مؤنث باشند
و مریخ با زهره شاکل وی باشد دلیل قوت انوثیت
است باب دهم در احوال پدر و مادر و دلیل پدر
از آفتاب و زحل و خانه چهارم و خداوند خانه او
و سهم الاب و صاحب او باشد در موالید نهاری و
در مولود لیلی زحل را بر آفتاب مقدم دارند و دلایل
مادر قمر و زهره و خانه دهم و خداوند او و سهم الام
و صاحب او بود در موالید نهاری و در موالید لیلی
زهره را بر قمر مقدم دارند پس بحسب قوت و ضعف
و سعادت و نحوست مادر و پدر را و آنچه قویتر بود از
ادلا مستولی بود حکم او ظاهرتر باشد فصل اگر دلاء
پدر از شکل دوستی با دلاء مادر ناظر یا متصل باشد
دلالت کند که میان ایشان صدق و صفا باشد و محبت
در حق یکدیگر زیادت کنند و سالها مدید روزگار
بعیش و جمعیت با یکدیگر بسر برند فصل اگر دلاء دوگانه

از شکل دشمنی بیکدیگر ناظر باشند دلالت کند که روزگار
بیکدیگر بسر برند اما بدشواری و جنگ و خصومت
و در هر حال چون ادلا بیکدیگر ناظر باشند دلیل
اتفاق و دوام اتصال است و اگر ساقط باشند دلیل
مخالفت و قران **فصل** اگر آمدن سعود بر حوالی دلا
دلالت کند بر نیکوی حال و علو همت و رفعت و مرتبه
و منزلت و نحوس بخلاف این اما اگر آمدن کواکب بر
حوالی دلایل دو نوع باشد اول آنکه از درجات تقارب
بود مثلا دلیل در ده درجه حمل بود و کوکبی در هشت درجه
و کوکبی دیگر در دوازده درجه دوم آنکه کوکبی در
در دو برج دلیل باشد و یکی در دوازدهم مثلا دلیل در
حمل باشد و کوکبی در حوت بود و کوکبی دیگر در ثور **فصل**
سلیم بودن ادلا از اتصال نحوس دلیل باشد بر تن درستی
و صحت وجود مادر و پدر و منحوسی ادلا دلیل بیماری
و علل و نوع مرض از جنس طبیعت کوکب ناحس باشد **فصل**

اگر سهم

اگر سهم السعادة و صاحب او یکی از دلا ناظر بود دلیل
باشد بر بسیاری مال و فراخ دستی و خیر و سعادت
یافتن پدر و اگر با دلایل پدر ناظر بود و با دلا مادر ناظر
این اسباب که یاد کرده شد مادر را بود **فصل** اگر آفتاب
از شکل دوستی بزحل ناظر باشد و مشتری بزهره یا آفتاب
مقارن باشد دلیل کند بر طول عمر پدر صاحب مولود
و اگر زهره بقمر ناظر بود از شکل دوستی و مشتری ناظر با
بزهره یا قمر دلیل کند بر طول عمر مادر **فصل** احوال
پدر را از خانه هفتم نگاه کنند که چهارم چهارم است و
احوال عم و عمه از ششم که سیوم چهارم است چنانکه در
مقاله اول گفته شد **باب یازدهم** در احوال برادران
و خواهران دلیل برادران و خواهران مریخ و عطارد
و خانه سیوم و خداوند او و سهم الاخوة و خداوند او
باشد پس اگر مشتری از این دلایل با آنکه قوی‌تر بوده
بطالع یا خداوند طالع ناظر بود دلیل بود که مولود را

برادران باشند پس اگر اتصال از شکل دوستی بود میان
ایشان موافقت بود و اگر از شکل دشمنی باشد مخالفت
وخصومت و اگر ساقط بود او را برادران وخواهران
نبود و اگر باشد میان ایشان الفت نبود و اگر دلایل
مسعود باشند و بیکدیگر ناظر دلیل سعادت برادران
وخواهران است و اگر بضد این بود بخلاف این **فصل**
مریخ دلیل برادران وخواهران بزرگ باشد
وعطارد از آن کوچک **باب دوازدهم** در حال وسعادت
دلایل مال خانهٔ دوم وصاحب او ومشتری وسهم السعادت
وخداوند او وسهم المال وخداوند او پس اگر بیشتر
نظر این دلایل وما آنکه قوی تر باشد بطالع وصاحب
طالع ناظر بود و دیگر دلایل مال بیکدیگر ناظر باشند
بنظر محمود دلالت کند بر بسیاری مال و آسانی در جمع
کردن و اگر ساقط باشند دلیل کند بر محرومی مولود وقلت
مال و بدشواری مال بدست آمدن **فصل** اگر کواکب سعد

حوالی دلیلی از دلایل که قوی تر بود فرو گرفته باشند و
نیرین را از شکل دوستی بآن دلیل نظر باشد دلیل کثرت
مال باشد **فصل** قوت دلایل وقوت سهم السعادت خاصه
در سعادات بحد و دلیل باشد که صاحب مولود ملک
واسباب تمام حاصل کند **فصل** اگر قوی ترین دلایل مال زحل
بود دلالت کند که مال از جهت بنا کردن وخانه خریدن
وفروختن وکشاورزی حاصل کند و اگر مشتری بود
از امانت داری و امامی و مؤذنی و فقیهی و اگر مریخ بود
از سرهنگی و سپاهی گری و سیاست کردن و دزدی و
اگر زهره بود از عطاهای دوستان واهل طرب وزنان
واگر عطارد بود از علم حکمت ونجوم و بازرگانی **فصل**
اگر زحل بسهم السعادة ناظر بود از شکل دوستی ومشتری
با زحل باشد دلالت کند که مال از جهت میراث حاصل
شود اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد از جانی که امید
نداشته باشد **فصل** اگر خداوند خانهٔ دویم در طالع بود

ومقبول در موضع خود مال آسان بدست آید تا آنکه
طلب کند و رنج کشد و اگر مقبول نبود طمع و امید
باشد و بقدر حاصل شود و اگر صاحب طالع در مثلثه
بود دلیل کند که در طلب کردن مال رنج بسیار کشد پس اگر
صاحب طالع مقبول باشد و منحوس نبود آنچه طلب کند
بیابد و اگر مقبول نبود چیزی حاصل نشود و پیوسته
روزگار با امید و طلب مال گذراند و اگر مقبول باشد
لیکن با نحس بود مال حاصل کند اما از دست وی برود
و اگر مقبول و با سعود بود مال حاصل کند و از آن تمتع
یابد و هم برین قیاس در جمیع وقوع اختلافات دلائل نظر
باید کرد **فصل** اگر نیرین در اوتاد و بروج مذکر باشند
و آفتاب در روز فوق الارض باشد و قمر بخلاف این
و دیگر ستارگان گرد نیرین که در حیز خویش باشند در کرته
باشند یا ناظر وی از اوتاد جاه و مرتبه مولود عالی شود
و فرماندهی کند و اگر ستارگان سعد باشند این معنی قوی‌تر بود

خاصه

خاصه چون بقوتهای ذاتی آراسته باشد و هرچند
از قوت و مواضع و اتصال ضعیف تر میشود در جاه
و حکم و مال نقصان میپذیرد و اگر کوکب نحس ناظر
باشد از قران یا تربیع یا مقابله به نیرین کرد و در مقام
خویش بد حال بود دلالت کند که مولود بغایت بد بخت
و مدبر بود **فصل** اگر یکی از ثابته که در عظم اول یا دوم
است در حقیقت درجه از جزو اوتاد طالع یا جزو نیرین
یا جزو سهم السعاده افتد جاه مولود بغایت مرتفع
و خداوند حکم و فرمان باشد و اعمال و اشغال و
از جنس کوکب ثابته یا از جنس طبع آن دو کوکب
سیاره باشد که ثابته بر مزاج او بود و کوکبی که در عظم ثالث
بود همین فعل کند الا آنکه فعل او ضعیف تر از آن کوکب
بود که در عظم اول و ثانی باشد و اگر ثابته که بر جزو اوتاد
یا نیرین یا سهم السعاده واقع باشد بر مزاج نحسان باشد
بعاقبت مولود را بغایت بدحال و پریشان روزگار کند

باب سیزدهم در صناعت مولود دلیل صنعت
برج وسط السما و خداوند او و قمر و زهره و عطارد
و سهم العمل و خداوندی باشد پس هر کدام از این
دلایل که قوی حال باشند تدبیر کننده عمل مولود او
بود اما اگر زحل بود مولود کشاورزی و کاریزکنی و
کارهای باریک که بروز کار طویل با تمام رسد کند
اما اگر مشتری بود مولود شروع در قضا و توسط
خلایق و علم و هنر و هر چه صلاح خلق باشد کند
اما اگر مریخ بود مولود شروع در آهنگری و بیطاری
و حجامی و سرهنگی و هر کاری که با آتش کند و قتالی
کند اما اگر آفتاب بود مولود شروع در بیرون آوردن
گوهرها از معادن و از کان و کیمیاگری و بکار داشتن
آتشی که با عمال حکیمان بکار دارند کند اما اگر زهره
بود مولود شروع در جادوئی و عطر آمیختن و شرابها
ساختن و شطرنج باختن و نرد بازیدن و تصویر کردن
کند

کردن کند اما اگر قمر بود مولود شروع در رخت
و اشجار و نقل بر آب و زمین و پیغام بردن و قاصدی
پس اگر کوکبی مشاکل یا ممازج دلیل باشد بقدر قوت
و ضعف و سعادت و نحوست بیفزاید یا نقصان کند
فصل اگر مستولی صناعت خداوند عاشر بود منفرد
یا کوکبی از کواکب صنعت و در موضع خویش نامقبول
بود و هیچ کوکب ممتزج نباشد مولود بطال بود و هیچ کار
و پیشه نیاموزد باب چهاردهم در تزویج و شوکت مولود
دلایل تزویج مردان خانه هفتم بود و صاحب او و زهره
و سهم التزویج مردان و صاحب او و دلایل تزویج زنان
خانه هفتم و صاحب او و آفتاب و سهم التزویج زنان
و خداوند او باشد پس اگر اکثر دلایل یا آنکه قویتر باشد
و ناظر بود بطالع یا بخداوند او مولود را اتفاق وصلت
افتد و اگر هر دو ساقط بود تزویج نسازد فصل اگر
ادلا تزویج یا آنکه قویتر بود در اوتاد باشد مولود

وصلت با قومی معروف و مشهور کند و اگر دلایل
مسعود باشند وصلت با قومی مالدار کند و اگر بخلاف
این باشد بضد این و اگر اقوی دلایل در برجی ذو جسدین
بود و بیش از آنکه کوکب بوی ناظر یا متصل باشد مولود
بیش از یک زن یا شوهر نکند **فصل** اگر قمر میان
اجتماع و استقبال باشد مولود در صغر سن وصلت کند
با زنی که بسال کوچک باشد بخواهد و اگر آفتاب میان
طالع و غارب بالای زمین بود زن در صغر سن شوهر
کند با شوهری که بسال کوچک بود و اگر زیرین بخلاف
این باشد حکم بضد این باشد **فصل** اگر طالع زن هفتم
طالع شوهر بود سالهای بسیار با یکدیگر بمانند چنانچه
در مقدمه گفته شد **باب پانزدهم** در اولاد دلایل
فرزندان خانه پنجم و صاحب وی و مشتری و سهم فرزندان
و صاحب وی است پس اگر بیشتر دلایل با آنکه قویتر باشند
بطالع و خداوند او ناظر یا متصل باشند دلیل باشد که

مولودرا

مولودرا فرزندان پیدا شود و اگر ساقط باشند از
هر دو مولودرا فرزند نبود و اگر از شکل تثلیث یا تسدیس
نگرند میان صاحب مولود و فرزندان موافقت و دوستی
باشد و اگر از تربیع و مقابله نگرند مخالفت و عداوت
بود **فصل** اگر دلایل اولاد با آنکه قویتر بود مسعود باشد
مولودرا فرزندان صاحب نعمت متمیز باشند و اگر بخلاف
این بود بضد این باشد **فصل** اگر اکثر دلایل با آنکه قویتر
بود در برجهای ذو جسدین باشد یا در بروج بسیار زاد
مثل حوت و سرطان و عقرب صاحب مولودرا بیش از یک
فرزند باشد و اگر نحوس مستولی باشند بر مواضع ادلّه
و دلایل در بروج عقیم باشند یعنی اسد و سنبله مولودرا
فرزند نبود و اگر بود اندک باشد و از ایشان چیزی
نیابد و اگر دلایل فرزندان اکثر در بروج مذکر باشند مولودرا
فرزند بیشتر نرینه بود و اگر بضد این بود بخلاف این
و همچنین اگر مشرقی باشند دلیل فرزند نر مذکر باشد

ومغربی دلیل مؤنث **فصل** دلالت کثرت اولاد
قمر ومشتری وزهره وعطارد اند خاصه چون مشرقی
باشند و دلایل قلت آفتاب ومریخ وزحل وعطارد خاصه
که مغربی باشند **باب شانزدهم** در اعدا واصدقا دلایل
دوستان خانهٔ یازدهم است وصاحب او وسهم الاصدقا
وصاحب او ودلایل دشمنان خانهٔ دوازدهم است وصاحب
او وسهم الاعدا وصاحب او پس اگر صاحب طالع در حادیعشر
باشد ومقبول بود در موضع خویش یا خداوند حادیعشر
در طالع بود ومقبول بود در موضع خویش یا اتصالی میان
صاحب طالع وصاحب حادیعشر باشد یا میان صاحب
سهم الاصدقا وصاحب طالع یا سهم الاصدقا در وتدی
افتد وصاحب طالع با وی بود ومقبول باشد در موضع
خویش مولود را دوستان بسیار باشند وحال اعدا بر این
قیاس معلوم باید کرد مگر آنکه در این قضیه اگر دلایل مقبول
باشد دشمنی ضعیف کرداند **فصل** اگر در وقت ولادت

مولود

مولود نیّرین بموضعی باشند که در وقت ولادت مولود
شخصی دیگر بوده باشد میان ایشان دوستی ومحبت باشد
واگر آفتاب یکی در موضع قمر باشد ودیگری بر عکس هم
دلیل دوستی واتفاق است واگر بتثلیث باشند پس یکدیگر
باشند همین حکم دارد در ضعیف از انواع مقدم باشد
واگر بمقابله یا تربیع یکدیگر باشند میان ایشان دشمنی
باشد وقوی‌تر بود در دشمنی ومقارنه در دوستی **فصل**
اگر سهم السعادة یکی در موضعی باشد که سهم السعادة
یکی دیگر بوده باشد میان ایشان دوستی تمام باشد
ومحبت منفعتی که از یکدیگر حاصل کنند واگر در تثلیث
باشند پس یکدیگر باشند همین حکم دارد اما کمتر از نوع
اول **فصل** اگر طالع دو شخص یک برج میان ایشان
دوستی ومعاشرت ومجالست بود واگر مقابله یا تربیع
یکدیگر باشند میان ایشان خصومت وعداوت باشد
باب هفدهم در سفر وغربت دلایل سفر خانهٔ نهم

مقابله

وخداوند او ومریخ وسهم السفر وصاحب وی
باشد پس ادلاء مذکور بطالع وصاحب طالع متصل یا
ناظر باشند دلیل کند که مولود سفر بسیار کند واگر
ادلا از طالع وخداوند او ساقط باشند مولود را
اتفاق سفر کمتر افتد **فصل** اگر دلایل سفر در اوتاد
باشند وخداوند طالع در بروج زایل الاوتاد باشد
دلیل بسیاری سفر است **فصل** اگر قمر زایل بود از
اوتاد دلیل نقل وحرکت است واگر مریخ در اوتاد باشد
همین حکم دارد **فصل** اگر دلایل سعود باشد مولود را
سفر منفعت بسیار باشد واغراض او بحصول پیوندد
وبعز مراد مراجعت کند واگر ادلا منحوس بود بضد این بود
فصل اگر سهم السعادة یا خداوند او در خانهٔ نهم
بود دلیل کند که مولود سفر بسیار کند پس اگر مسعود
بصاحب نهم ناظر باشد در سفر منفعت تمام حاصل کند
واگر بضد این بود بخلاف این باشد **باب هشتم** در احوال

موت

موت دلایل مرگ خانهٔ هشتم بود وصاحب او وکواکب
قاطع است از سیاره وثوابت پس اگر دلیل مرگ زحل
بود مولود در بیماری دق وتب ولرز ودرد سپرز وسل
ونزله ونزول آب وهر مرضی که از افراط سردی باشد
وفات کند واگر مشتری بود دلیل باشد که مولود در
بیماری شش وسکته ودرد گلو وسر ودل وهر علتی
که از افراط باد متولد شده باشد وفات کند واگر مریخ
بود مولود در امراض شطر الغب ودرد جگر ودوان
شدن خون از بینی یا شکم یا گلو وهر علتی که از افراط
گرمی متولد شود وفات کند واگر زهره بود مولود در
بیماری مقعد وگرده وورم ناسور وهر علتی که از
افراط رطوبت متولد شده باشد وفات کند واگر
عطارد بود مولود در بیماری جنون ووسواس وسرفه
وقی وهر علتی که از افراط خشکی متولد شده باشد
وفات کند ودلایل آفتاب شبیه دلایل مریخ بود ودلایل

قمر شبیه دلایل نر هوه باشد **فصل** اگر ادلا منحوس
باشد بنحوست سیاره یا ثوابت قاطع یا بعضی از قواطع
در جزو ثامن باشند یا شعاعات نحوس دلالت کند که
مولود بغیر مرگ طبیعی بمیرد و مرگ طبیعی آنست
که هیچ علت بر مولود ظاهر نشود که عمر او را قطع کند
یعنی قوت و حرارت غریزی او اندک اندک نقصان
می پذیرد تا وقتی که بکلی ساقط شود آنگاه بمیرد **باب
نوزدهم** در قسمت زمان مولود و احکام آن از وقت
ولادت تا چهار سال شمسی از عمر مولود منقضی مدبر
مولود قمر باشد از بهر آنکه مزاج عظیم رطب است و
بیشتر غذا های رطب تناول میکند و حرکت نشو و نما
در وی ظاهر تر است پس عطارد مدبر باشد مدت
ده سال شمسی تربیت کند و کودک درین قسمت قوت
گیرد و قوی گردد و فهم در کار دارد و ابتدای تعلیم و تحصیل
علم و هنر کند بعد از آن مدبر زهره بود و مدت

هشت

هشت سال تربیت کند کودک درین قسمت بازی و لهو
و جماع کردن غلبه گیرد و بالغ شود بعد از آن مدبر آفتاب
باشد و مدت نوزده سال تربیت کند و درین قسمت
مولود متکبر و متحیر شود و در امودی که در اصل ولادت
حاصل کرده باشد قادر شود و هزل کمتر کند و سخن
با تمکین و تعظیم گوید بعد از آن مدبر مریخ بود و مدت
پانزده سال تربیت کند و درین زمان مولود دشوار عیش
و بسیار اندیشه و حرص بر وی مستولی و با مردم تلخ سخن
باشد و بعد از آن مدبر مشتری بود و مدت دوازده سال
تربیت او کند مولود آرمیده شود و کارهای سخت کردن
و جهل ترک کند و میل بطاعات و خیرات کند بعد از آن
مدبر زحل باشد تا آخر عمر و درین قسمت مولود کاهل
و کسلانی و سرد مزاج شود و شهوت بدشواری
تواند کردن و قوت عظیم روی با نحطاط نهد و تحمل
نماند **فصل** هر کوکب که در وقت ولادت قوی حال تر

بود و مسعود تر باشد دد زمان قسمت وی وفعل
او ظاهر تر بود و جمهور منقدمان بر حصول این سالها
متفق علیه اند وفارسیان این را فردارات خوانند

باب بیستم در تحویل سال مولود و تسییر ادلة اصلی

وتحویل اول سال مولود وقتی باشد که آفتاب در طول
ولادت بموضعی رسد که در وقت ولادت آنجا بوده
باشد وشرح این اعمال در زیج جامع وبالغ گفته شده
پس اگر خواهند که بدانند که چند سال از عمر مولود گذشته
است طریق آنست که آنچه از اول تاریخ یزدجردی تا وقت
ولادت گذشته باشد از آن سال که تحویل خواهند کردن
نقصان کنند آنچه بماند سالهای تامه بود گذشته از عمر
صاحب مولود وطالع آن وقت طالع تحویل سال ناقصه
باشد و دلایل بسیار ظاهر باید کردانید وقوی تر ادلهٔ تسییر
اوتاد اربعه طالع است وطریق عمل این تسییرات چنان
است که بهر یکسال تامه که از عمر مولود منقضی شده باشد

یکدرجه

یکدرجه مطالع طالع بفلک بلد افزایند آنچه حاصل شود
مطالع تسییر طالع بود در درجه ول مطالع بلد ولادت
مقوس کردانند خارج موضع تسییر طالع

بنجم تیر کردانست

نقصار کنند
آنچه بماند مطالع تسییر عاشر بود در درجه ول مطالع مستقیم
مقوس کنند خارج موضع تسییر جزو عاشر بود ونظیر او موضع
تسییر جزو رابع وشرح عمل تسییر دلیلی که در میان دو
وتد باشد در باب مستقبل گفته خواهد شد انشاالله تعالی
اما آن درجه که تسییر دلیل بوی رسد درجهٔ قسمت خوانند
وصاحب آن حد را قاسم واو مدبر آن تسییر بود مادام
که تسییر در قسمت حد او بود واز حد او نقل کند وبحد
کوکبی دیگر رسد قاسم ومدبر آن کوکب باشد وهر
یکدرجه مطلعی که از حد کوکبی باز ماند بود بسالی قطع کند
مثال طالع برج سرطان بدرجهٔ دهم وتسییر در زمان
معین رسیده بدرجهٔ بجدهم از برج مذکور پس درجهٔ

هیجدهم درجهٔ قسمت بود وعطارد که صاحب حد است
بحد و د مصریان قاسم وچون دو درجه سوا مانده است
تا ازحد عطارد بگذرد و مطالع این دو درجه بفلک
بلد دو درجه وبیست و دو دقیقه است پس وفتی
که از این دو درجه زمان دو سال وصد وسی دو روز
بگذرد تسییر طالع نقل بحد مشتری کند و قاسمی بوی
تعلق گیرد در جملهٔ تسییرات محافظت باید کردن اما
بعد از تعیین تسییر جزو او تا د تسییر مستوی معلوم باید
کردن و آنچنان باشد که بهر یکسال تا مه یکبرج تمام
برجزو طالع اصل یا عاشر یا مواضع کواکب وقت مولود
افزایند آنجا که برج منتهی شود برج انتها آن دلیل گویند
وخداوند برج انتهای طالع اصل را سالخدا خوانند
مثال طالع سرطان بده درجه خواستیم که در اول سال
یازدهم بدانیم که برج انتها طالع بکجا رسیده است ده
برج بر درجهٔ طالع افزودیم تا شد برج ثور بده درجه

پس

پس برج انتها ثور بود و سالخدا زهره و اعتماد
کلی در تحاویل بر سالخدا بود وسال دیگر برج انتها
جوزا باشد بده درجه و بحسب رسیدن تسییر مستوی
بشعاع سعدان و نحسان احکام باید راند پس اگر
تسییر انتها بجسد یا شعاع کوکبی رسد حکم آن دلیل
بحسب مزاج آن کوکب و اگر بنور کوکبی رسد اعتبار احکام
برج انتها و سعادت و نحوست وی باشد مثال انتها
بده درجهٔ ثور و شعاع مشتری در شانزده درجه
از ثور پس حکم انتها تا آنگاه که بشانزده درجه رسد
بحسب قوة و ضعف زهره باشد و این مقدار در زمان
هفتاد و سه روز قطع کند پس امری که بصاحب تحویل
در این ایام گذران باشد موافق مزاج زهره بود
وسعادت و نحوست وی در این مدت و بعد از آن موافق
مزاج مشتری و ها جد ولی برای این تسییر ایراد کنیم
وجد ولی دیگر ایراد کردیم که آنرا تسییر شهوری میگویند

وآن چنان باشد که دریکسال شمسی سیزده برج حرکت
کند یعنی دریکسال یکدور کرده باشد بزیادتی برجی
که تسییر سنوی حرکت کرده بود وباول سالهای تحویل
تابرج انتها منطبق کردد وهر سال بتمامت اجرام وشعاعات
کواکب اصلی وتحویلی بکذرد وما از بهر تسییرات سنوی
وشهوری جدولها دروز وضع کرده ایم اما تسییر
دیکر تسییر تحویلی است وآن چنان باشد که درهر
روزی بنجاه ونه دقیقه وهشت ثانیه که حرکت وسط
یکروزه آفتابست بر جز وطالع تحویل ومراکز آن ومواضع
کواکب سیاره درروقت تحویل افزایند وعمل این تسییر
ازجدولها حرکت وسط آفتاب باید کرد تا آسان بود
فصل از موضع برج انتها طالع اصل وتسییر درجه
طالع بلد ولادت احوال جسمانی معلوم شود واز برج
انتها سهم السعادة وتسییر درجه او بمطالع عرض افق
وی احوال مالی وسعادت واز بروج انتها وسط السماء

وتسییر درجه او بمطالع افق وی احوال جاه وشرف
وشوکت واز بروج انتها وسط السماء وتسییر درجه
او بمطالع فلک مستقیم احوال شغل وعمل معلوم کردد
وهمچنین بروج وتسییر درجه سوت باقی وکواکب اصلی
بمطالع عرض افق حادث هریک از بهر مدلولات ایشان
چنانکه احوال ملک وعقار از بروج انتها چهارم وتسییر
درجه او واحوال ازواج وشرکا از بروج سابع وتسییر
درجه او وباقی برین قیاس ازخانه وکواکب فصل اکر در
سالی از سالهای تسییر یکی از دلائل اصلی بموضع سعدی
یا نحسی اصلی رسد توقع سعادتی یا نحوستی توان کرد لکن
پس اکر در آن سال دلیل که تسییر او راندهباشیم درو تدی
از اوتاد طالع تحویل باشد وآن کوکب که تسییر بحد او
رسیده باشد مسعود یا منحوس شود دلالت کند بر واقع
شدن مدلول کوکب مذکور در آن سال وبوقار سانیدن
احکامی که مقتضی بلوغ تسییر دلیل باشد بموضع سعد یا نحس

واگر شهادت تحویلی نباشد عارضی چیزی بود
که واقع شود یعنی اگر سعادت بود بعد از درنگ رسد
واگر نحوست باشد هم چنین واگر شهادت تحویلی بود
وشهادت اصلی نبود اثر آن خفیف تر بود مگر وقتی که
ادلا وشواهد در اوتاد باشند که کار محکم گردد وتاثیر
بقوت کند هرگاه که یکی از اوتاد در وقت ولادت
یا گاه تحویل منحوس بود وکواکب متصل یا ناظر باشند
بوی آن نحوست آسان گذرد مگر وقتی که نحوست قوی
باشد وقوت سعادت ضعیف فصل اکثر اهل این
صناعت در هر ماه چون آفتاب بدرجه رسد که در وقت
ولادت در آن درجه بوده باشد از هر برج که باشد
طالع تحویل بیرون آرند وآنرا طالع تحویل شهر گویند
وبعضی چون هفت درجه وسی دقیقه آفتاب از جزو
اصلی حرکت کند تحویل دیگر بیرون میآورند وآنرا
تحویل اسابیعی خوانند چنانکه در هر ماهی بعد از تحویل

شهود

شهود سه تحویل دیگر باشد وطائفه دیگر هر
درجه که آفتاب از جزو اصلی قطع کند تحویل میکنند بسبب
آنکه تا اوقات بسیار جمع شود وصاحب تحویل را خوش
آید فصل مصنف گوید اگر گفته ایم باز با آن چو نید
و در وقت امتزاجات ادلا و قوت وضعف هر یک بر
این مقدار که برشمردیم قیام توانند نمود وخیر از شر
تمیز توانند کرد وحکم خالص که مقتضی امتزاج ادلا
بود بیرون توانند آورد چنانکه حکم قطعی توان
راند غایت کار بود تا قال گوید مصنف احتراز از تحویل
هفته وایام کرده است از بهر آنکه چیزی بسیار بعید
است فصل اگر خواهند که تحویلی شهوری کنند طریق
آنست که در هر برج که آفتاب بآن درجه رسد که در
وقت ولادت بوده باشد در طول بلد ولادت طالع تحویل
بیرون آرند ومواضع کواکب تعین کنند وآنرا دلایل شهوری
گویند احکام ماه دویم از طالع تحویل سالی و طالع

تحویل ماه و دوم انتها کنند و احکام ماه بگویند سوم از طالع
تحویل سال و سیوم انتها و طالع تحویل ماه نمایند و باقی
بر این قیاس و تسییر کنند ادلاء شهودی را در دو روز
و یک ثلث روزی یک برج و احکام جزوی صاحب تحویل
در آن روز یک ثلث اول تحویل از رسیدن تسییر مذکور
بمواضع و شعاع کواکب اصلی و تحویلی کنند و در دو
روز یک ثلث دیگر از مرور تسییر مذکور در برج دوم
انتهای سنوی بمواضع و شعاع سعود و نحوس اصلی و
تحویلی و هم برین ترتیب تا دوازده برج در زمان بیست
و هشت روز قطع کند و چون از یک دور و یک برج
قطع کرده باشد تسییر شهودی در یک روز یک درجه
و چهار دقیقه سیر میکند و در مقدمه گفته شد
یک برج قطع کرده تحویل بود و یک دیگر منطبق شده باشد
پس طالع تحویل و تسویه البیوت و برج انتها و مواضع
کواکب در وقت تحویل و شعاعات آن و سهام تحویلی چنانکه

سهام در وقت ولادت بیرون آورده باشند بیرون
آرند بعد از آن جدول زایچه تحویل و طالع اصل
و انتها، مواضع کواکب در اصل ولادت و زمان
تحویل سال مطلوب و آنچه درین باب ضروری بود
وضع کنند چنانکه درین جدول کرده شد آنگاه
پیش نظر گذارند و خاطر در آن گمارند و بقدر
قوت فکر خویش احکامی که دلالت بر حال وضع کرده است
و موافق هر شخص حکم کنند
تا پسندیده و موافق
افتد و جدول
در صفایح آینده
نوشته شد

مثال العمل بهذا الجدول

الانتهاء في الثور عشرون درجة والماضي من
السنة ثلثة اشهر وعشرة ايام فيكون الانتها
عند ذلك بالتسيرات السنوية في الثور
٤ ح وبالشهورية في السنبلة ٥ ن

ثاني الاصل
ثالث الاصل
رابع الاصل
خامس الاصل
سادس الاصل
سابع الاصل
ثامنة الاصل
تاسع الاصل
عاشر الاصل
حادي عشر الاصل
ثاني عشر الاصل
طالع الاصل

رابعة
خامس الانتها
سادسة
سابعة
ثامن التحويل
تاسعة
عاشر
حادي عشر انتها
ثاني عشر
بيت الاربعة
ثالثة

ثانية سهم
الطالع التحويل كوكب سهم
ارباب مثلثات الطالع
كذا وكذا وكذا
القاسم الدرج الهيلاج
كذا وكذا وكذا
صاحب الدور كذا
سهم كوكب
سابع التحويل
ثامنة سهم كوكب
عاشر التحويل سهم كوكب
ثاني عشر سهم
رابع التحويل سهم
خامسة سادسة كوكب

التسيرات السنوية وهو في السنة برج واحد						التسيرات الشهورية وهو في السنة ثلثة عشر برجا					
	[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
ا	٤ـ	ا	٢ ٥	نو	ا لط	ا	١٠٦	ا	١٦ ٤	نو	٢ رو
ب	٤ نو	ب	٢ ٨	ر	ا لد	ب	٠٦٩	ب	٢ ب ٢	ر	٢ ع ٨
ج	ر كد	ج	٢ ن	ى	ا كط	ج	ج ر ط	ج	٢ ج س	ى	٢ لط لد
د	ط نثه	د	٢ ق	لط	ا لد	د	د ٤ لج	د	٢ ٤ لو	لط	٢ ع ٤
		٥	٢ كه	ى	ا لط			٥	٢ ٥ ى	ى	٢ كا كه
٥	سط	و	٢ ل	ك	ا ج	٥	٥ مـ نو	و	٢ و كط	ك	٢ كه كو
و	ند ز	ر	٢ لد	كه	ا ٤	و	و س ط	ر	٢ ر كط	كه	٢ ح ل
		ح	٢ لط	ج	ا خ			ح	٢ ح ج	ج	٢ كد له
ر	نو ه	ط	٢ حد	كه	ا ى	ر	ر لد كه	ط	٢ ط ل	[illegible]	٢ ك لط
ح	لط حد	ح	٢ حط	كه	ج ـ	ح	ج لو كو	ح	ح ٥	له	٢ او ج
		ا	٢ ند	كو	ح ـ			ا	٢ ا حه	او	٢ ار ح
ط	كـ س	س	٢ نط	ا	لج ـ	ط	ط ٤ كط	س	٢ س حط	ا	٢ ١٢ تـ
ى	كدم	لج	١ ٤	ه	٤ـ	ى	ح ٨ كد	لج	٢ لج لج	ه	٢ كا ثه
يا	ار ر	ند	١ ط	كط	لج ـ	يا	يا كه له	ند	٢ ع ثه	كط	١ عزط
ب	٢ لد	ه	١ ند	ل	٤ـ	ب	لج ٢ ٢	ه	٢ نو ـ	ل	١ ـ ٧

باب بیست و یکم در حساب تسییرات این باب
درین بجات لایق تر باشد اما بواسطهٔ تکمیل این کتاب
انواع تسییرات یاد کرده شد اولا باید که معلوم باشد
که این تسییر اعظمی کویند برای آنکه در یکسال شمسی یکدرجه
مطلعی رانند وچون عملی تسییر دلیلی که میان دو وتد
است کنیم در مقدمه آن ساعت بعد دلیل از وتد متقدم
بساعات زمانی معلوم باید کرد فصل اکر دلیل در دو
ربع مذکر باشد مطالع یا رابع از مطالع دلیل بافق
استوا نقصان کنند آنچه بماند بعد باشد واکر در دو
ربع مؤنث باشد مطالع طالع یا سابع از مطالع دلیل بافق
بلد آنچه بماند بعد بود پس اکر دلیل فوق الارض باشد بعد را
بر اجزای ساعات جزو دلیل قسمت کنند واکر تحت الارض
باشد بر اجزای ساعت نظیر جزو دلیل آنچه بیرون آید ساعت
بعد دلیل بود از وتد متقدم اما اکر درجهٔ دهم یا چهارم
یا جزو دلیلی که در حقیقت این دو خانه باشد تسییر رانند

طریق

طریق آنست که مطالع یکی ازین دو خانه از مطالع جزو
مسیر الیه بمطالع استوا نقصان کنند آنچه بماند هر
درجه را سالی کیرند وهر دقیقه را شش روز آنچه
بر آید زمان بعد بود میان رسیدن تسییر دلیل بجزو مسیر
الیه واکر درجهٔ طالع یا دلیل که درین دقیقه باشد
تسییر کنند مطالع طالع از مطالع جزو مسیر الیه بافق بلد
نقصان کنند بماند حصهٔ سال باشد واکر درجهٔ غارب
یا جزوی که در وی باشد تسییر مطالع طالع را از مطالع
نظیر جزو مسیر الیه نقصان کنند تا حصهٔ سال بماند واکر
دلیل در میان دو وتد بود مطالع او بافق بلد وافق
استوا بکیرند وتفاضل میان هر دو مطالع را در ساعات
بعد دلیل از وتد متقدم ضرب کنند وبر شش قسمت کنند
آنچه بیرون آید تعدیل بود پس اکر دلیل در ربع مذکر باشد
وفضل مطالع استوا را   باشد تعدیل را از وی نقصان
کنند والا بر وی افزایند واکر در ربع مؤنث بود وفضل مطالع

بلد را باشد تعدیل را از وی نقصان والا بر وی
افزایند آنچه بماند یا حاصل شود مطالع تسییر دلیل باشد
بعد از آن مطالع جزو مسیر الیه بخط استوا و بفلک
بلد چنانکه در مطالع جزو دلیل گفته شد بدانند و
تفاضل را در ساعات بعد دلیل از وتد متقدم ضرب کنند
و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل باشد هم بر
آن طریق که در مطالع جزو تسییر گفته شد آنرا با تمام رسانند
و مطالع جزو مسیر الیه گویند پس اگر مطالع جزو دلیل
از مطالع جزو مسیر الیه نقصان کنند آنچه که بماند هر درجه
سالی بود و هر دقیقه شش روز آنچه بر آید زمان بعد بود
میان رسیدن تسییر جزو مسیر بمسیر الیه و اگر زمان
معلوم باشد و خواهند که بدانند که در آن زمان تسییر یکی
از دلایل بکجا رسیده است اگر مطلوب جزو عاشر یا رابع
یا دلیلی باشد که درین جزو بود بهر یکسال یک درجه بر
مطالع آن جزو بخط استوا افزایند و هم در آن مطالع معکوس

گرداند

گردانند خارج موضع تسییر جزو مطلوب باشد و
اگر مطلوب جزو طالع یا دلیلی بود که در حقیقت طالع
بود بهر یکسال یک درجه بر مطالع طالع بفلک بلد افزایند
و هم در آن مطالع معکوس گردانند تا موضع تسییر جزو
مطلوب معلوم شود و اگر جزو غارب یا دلیلی در وی
باشد تسییر جزو مطلوب معلوم شود و اگر جزو غارب
یا دلیلی در وی باشد تسییر کنند بهر یکسال یک درجه بر
مطالع نظیر جزو افزایند و هم در مطالع بلد معکوس کنند
تا خارج موضع نظیر تسییر جزو مطلوب باشد و اگر در
میان دو وتد باشد مطالع جزو او با فق بلد و افق استوا
بگیرند و بهر یکسال یک درجه بر مطالع هر یک افزایند و
در مطالع خویش معکوس کنند اگر اجزاء اقواس مطالع یکی
باشد جزو تسییر آن جزو بود و اگر تفاوتی باشد آنرا در
ساعات بعد او از وتد متقدم ضرب کنند و حاصل را بر
شش قسمت کنند آنچه بیرون آید تعدیل بود پس اگر دلیل

در ربع مذکر بود و فضل مقوس مطالع استوا را بوده
باشد تعدیل را از قوس او نقصان کنند والا بروی
افزایند حاصل باقی موضع تسییر او بود و اگر در ربع
مؤنث بوده باشد و فضل مقوس مطالع بلد را بوده
باشد تعدیل را از قوس او نقصان کنند والا بروی
افزایند حاصل باقی تسییر او بود و مقالهٔ ثالث را بر این
باب ختم کردیم والسلام علی من اتبع الهدی **مقالهٔ چهارم**
در اختیارات این مقاله مشتمل است بر سه باب
باب اول در مقدمات **باب دوم** در تفاصیل
اختیارات بر ترتیب مراکز **باب سیوم** در خاتمهٔ کتاب
باب اول در مقدمات اختیار سعادت آن وقت باشد
که او را برای امری اختیار کنند و موافقت مر آن غرض را
و آمیخته شدن او بخداوند طالع اختیار امتزاج پسندیده
فصل اگر طالع اختیار موافق اصل یا تحویل نبود صاحب
اختیار از آن اختیار منفعت اندک یابد و اگر منحوس بود

در

در اصل و تحویل مضرت کشد و هیچ منفعت نیابد
از آن اختیار و برای اینست که در یک اختیار دو کس
بعزم تجارت بیرون میشوند و هر دو اختیار از بهر
تجارت کرده باشند یکی را کار برمراد باشد و زود باز
کردد و شخص دوم مدتی در سفر بماند و بعاقبت زیان
بسیار کشد پس معلوم شد که طالع اختیار با طالع اصل
و تحویل او انها باید که امتزاجی پسندیده داشته باشد
و از یکدیگر مقبول باشند **فصل** قوام اختیارات بصلاح
قمر و قبول وی و صلاح خداوند خانهٔ غرض و کوکب
غرض و صاحب طالع و اوتاد طالع است **فصل** هر کار که
در روزی یا هفته یا ماهی یکبار یا بیشتر کنند حاجت
اختیار کردن نباشد **فصل** اگر کاری آغاز کنند که در
وی ثباتی نبود و زود از حالی بحالی کردد طالع اختیار
و موضع قمر برجی منقلب باید و سرطان از همه برجهای منقلب
تر است و باید که طالع و اوتاد مسعود باشند تا انقلاب

آن بجزو خوبی باشد اما اگر اختیار از بهر کاری کنند
که مدتی بماند و بعد از آن بحالی دیگر شود باید که طالع
و موضع قمر بروج ذوجسدین باشند و اگر خواهند که اختیار
از کاری ثابت کنند که دایم ماند طالع و موضع قمر بروج
ثابت باید و اسد ثابت تر از همه است لیکن باید که
مسعود بود **فصل** اگر اختیار در رد و زکتن طالع و موضع
ماه بروج نهاری موافق تر بود و بروج لیلی در اختیار لیلی
فصل قمر در جمیع طوالع اختیار مذموم است مگر در
خرید و فروخت وقتی که مسعود بود **فصل** اگر در اختیارات
نحوس از تثلیث یا تسدیس یا مسعود از تربیع و مقابله باظر
باشند باکی نبود **فصل** زایل شدن صاحب خانه ماه از
اوتاد و نحوسی وی دلالت کند بر تباهی عواقب اختیارات
و بجبر و صلاح حال قمر منفعتی بسیار حاصل نیاید پس صلاح
خانه و صاحب او **فصل** اگر خداوند خانه عرض نحسی بود
او را در اوتاد نباید داشتن لیکن در حادی عشر یا تاسع یا

تاسع

تاسع یا ثالث یا خامس پسندیده بود مکروه وقتی که
اختیار از بهر شری یا حربی کنند در اوتاد شاید **فصل**
اگر در اختیارات صلاح حال قمر میسر نشود یکی از سعدین
در طالع یا عاشر باید که مقبول باشد در موضع خویش
نکته راقم و کاتب این نسخه میگوید که هرگاه در اختیاری
صلاح حال قمر میسر نشود و یا آنکه سعدی در اوتاد
بودن که مقبول باشد میسر نشود قمر در هر برجی که باشد
در حد و سعدان باید گذاشتن که همان است که در
بیت الشرف خویش باشد و همچنین سعدان در حد و
یکدیگر **باب دویم در تفصیل اختیارات** در تفصیل اختیارات بر ترتیب
مراکز **۱** در کوما به رفتن باید که قمر در خانه مریخ یا مشتری
باشد **۲** موی سر تراشیدن باید که قمر در بروج آبی
باشد و نباید که در بروج باشد که موی داشته باشد
و سنبله **۳** در جامه نو بریدن و پوشیدن باید که قمر که
در بروج منقلب یا ذوجسدین باشد متصل بزهره و اگر

در بروج باشد خاصه اسد مکروه بود ودر قران نحوس
وتربیعات ومقابلها همین حکم دارد ۴ در ساختن چیزها
از زر ونقره باید که قمر در بروج آتشی بود ناظر به تثلیث
یا تسدیس آفتاب یا مریخ واگر بسعدین متصل یا ناظر
بود از هر شکلی که باشد هم نیکوتر بود ۵ در خریدن چیز
باید که قمر متصل باشد بیکی از سعود وسهم السعاده بخانه
مشتری واوتاد باشد وسعدین از اوتاد یا مواضع محمود
بوی ناظر باشند ۶ در فروختن چیزها باید که قمر
منصرف باشد از سعدین ومتصل بسعدی دیگر واگر بنحسی
متصل باشد بایع پشیمان شود ۷ در شرکت کردن باید
که قمر در برجی ذوجسدین باشد ناظر بسعود ومقبول
از ایشان ۸ در مال تجارت فرستادن باید که قمر بعطارد
ناظر بود ومقبول باشد از وی وصلاح خانه دویم و
یازدهم وصاحب هردو ۹ بر اسب نو سوار شدن باید که
قمر در بروج منقلب ناظر به تثلیث یا تسدیس مریخ باشد و
اکر

اگر مشتری نیز ناظر بود بهتر باشد ۱۰ در ظاهر
کردن امور باید که قمر در بروج منقلب باشد ناظر
بآفتاب ونیرین از طالع بنا شد وطالع مسعود بود
۱۱ کارها را به پنهانی کردن باید که قمر تحت الشعاع
وذاهب باجتماع بود یا صاحب طالع چنین بود ونیرین
از طالع ساقط باشند تا آنکار پنهان ماند اما اگر کسی
خواهد که محقق شود باید که قمر از اجتماع منصرف بود
واز تحت الشعاع بیرون آمده باشد با فوق الارض و
بسعدی که تحت الارض بود ناظر باشد وصاحب طالع نیز
چنین بود ۱۲ مکتوب فرستادن باید که قمر در بروج
منقلب متصل بکوکبی باشد که آنکس که مکتوب پیش او فرستد (ستد)
منسوب او بود مثلا پادشاهان افتاب وقضاه مشتری
ومقبول بود از وی وباقی بر انقیاس ۱۳ نقل وتحویل کردن
باید که قمر در ثالث بود وطالع وسیوم وصاحب هردو سعود
باشند ۱۴ بنا نهادن باید که قمر در بروج ارضی بود و (متصل)

بکوکبی باشد که در شرف یا برج هوائی بود و عرض
قمر و کوکب مذکور شمالی و صاعد زاید باشد و کوکب شرقی
بود در وسط السما بود یه در خراب کردن بناها باید که
قمر منصرف باشد از نحسی و متصل بسعدی و آن شرقی
باشد یا قمر فوق الارض باشد متصل بکوکبی تحت الارض
و قمر جنوبی هابط باشد اما در خراب کردن حصارها
باید که قمر منحوس بود و در هبوط باشد و زحل ساقط بود
از اوتاد و بغایت ضعیف و منحوس بود یو در خریدن
املاک باید که ماه در بروج ارضی بود متصل بسعود و
مقبول از ایشان و خانه چهارم و صاحب او مسعود باشد
و قمر ناظر بود بزحل از تثلیث یا تسدیس و زحل مقبول بود
در موضع خویش یز در آبها راندن در جویها و کاریزها
باید که قمر در برجی آبی بود و متصل بزحل از تثلیث یا
تسدیس و زحل شاذی باشد و مستقیم السیر بود و
بروج آبی مسعود بود یح در درخت نشاندن باید که قمر

شرقی

در

در برجی ثابت یا ذوجسدین باشد و طالع برج ثابت
بود و صاحب او مشرقی باشد و قمر و صاحب طالع
ناظر باشند بکوکب سعدی که در برج هوائی باشد
یط در تخم انداختن باید که قمر در برج سرطان
یا سنبله یا جدی یا ثور بود متصل بسعدی و طالع
یکی از این بروج باشد و صاحب او مسعود بود ک در
طلب فرزند کردن باید که قمر در برج مذکر باشد
و مسعود و سلیم از نحوس و اوتاد از نحوس خالی باشد
و بسعود آراسته ناقل گوید اگر مطلوب فرزند مؤنث
باشد اولاد را بمراکز مؤنث باید نشانید کا در شیر
دادن بکودک باید که قمر از نحوس سلیم باشد و متصل
بود بزهره و زهره مستقیم و زاید بود در سیر و منحوس
نباشد کب باز گرفتن از شیر باید که قمر سلیم بود از
نحوس و بعید بود از آفتاب و متصل باشد بصاحب خانه
و صاحب طالع یا صاحب خانه قمر در برجی ارضی باشد

که دلیل ثبات بود لج کودک بکتاب دادن باید که قمر
در برجی باشد که بر صورت انسان بود چون بروج
هوائی وسنبله ونصف اول از قوس و بمقارنه عطارد
بود یا ناظر بوی از هر شکل که دست دهد وهر دو بری
از نحوس و عطارد مشرقی باشد وصاحب خانه هر دو
با یشان ناظر باشند وسلیم از نحوس لد در معالجه بقی
وغرغره کردن باید که در حمل یا ثور باشد وطالع یکی
ازین دو برج بود وقمر ناقص النور باشد ومسعود وسلیم
بود از نحوس له در معالجه کردن بیماران بادویه باید
که قمر در برجی باشد که مخالف طبیعت مرض بود وناظر
بکوکبی که طبیعت او هم مخالف باشد وسعدان ناظر او
باشند یعنی کوکب منظور لو در حقنه کردن باید که قمر
در میزان یا عقرب بود زاید در نور ومتصل بسعود
لز در مسهل خوردن باید که قمر در برج آبی بود
وعرضش جنوبی وهابط باشد وجرم او در فوق الارض

بدز

باشد متصل بکوکبی تحت الارض بجز از خانه چهارم و مسعود
بود بزهره واگر تثلیث یا تسدیس مریخ باشد خللی
نبود و نباید که قمر بقران مشتری باشد بجهة آنکه
مشتری طبیعت را قوت دهد وفصاد دارو را [illegible]
کند لح در آهن بجسم رسانیدن باید که قمر متصل
باشد بمشتری یا زهره وهر دو فوق الارض باشند و
قمر زاید بود در نور وبری از شعاع مریخ ومتصل با آفتاب
از شکل تثلیث یا تسدیس لط در فصد وحجامت
کردن باید که قمر ناقص النور بود وسلیم باشد از نحوس
واگر مسعود بود بهتر باشد واگر ناظر بود بمریخ از تثلیث
یا تسدیس خللی نبود اما درین باب آنچه محافظت باید کردن
آنست که اگر قمر در برجی باشد که آهن بآن عضو که
تعلق بآن برج داشته باشد نرسانند مثلاً اگر قمر در
جوزا باشد فصد نکنند بجهت آنکه دست تعلق دارد
بجوزا وچون در ثور یا اسد باشد حجامت نکنند بواسطه

آنکه کردن تعلق بشود دارد و پشت باسد و باقی برین
قیاس و اگر مقارن کوکبی سعد قوی حال باشد جایز داشته
اند لـ در درخت نشاندن نباید که قمر در عقرب بود
یا در برجی دیگر با ناظر بمریخ اما باید که در برجی باشد
بجز از عقرب و ناقص النور بود و متصل بمشتری یا زهره
و اگر بمریخ ناظر بود از تثلیث یا تسدیس خللی نبود و
از نظر زحل احتراز باید کرد لا در بنده خریدن
باید که قمر در برجی باشد که بصورت مردم باشد
و طالع نیز هم چنین بود و قمر و طالع هر دو سلیم باشند
از نحوس و میان صاحب طالع و صاحب سادس اتصال
محمود بود و اوتاد از نحوس خالی باشد لب در بنده
آزاد کردن باید که قمر زاید باشد در نور و متصل
بود بسعود و سعد منظور مشتری بود و طالع و صاحب
او مسعود باشند لج در نکاح کردن نباید که قمر
در بروج ثابت و ثانی و حمل و سرطان و جدی و دلو

برجی

برجی که نحسین یا ذنب آنجا باشند اما باید که در میزان
بود متصل بسعدی و زهره موافق‌تر بود و باید که آن
سعد در موضعی نیکو بود لد در زفاف کردن باید
که قمر در ثور یا اسد یا سنبله یا جوزا بود ناظر بزهره
در موضعی نیکو باشد و سلیم از نحوس له بجنگ رفتن
باید که قمر در برج منقلب بود و طالع خانه کوکبی علوی
باشد و قوی‌تر از همه خانه مریخ باشد و باید که مریخ به تثلیث
یا تسدیس طالع بود و صاحب در برجی ثابت یا ذو جسدین
باشد و در طالع یا عاشر یا حادی عشر بود و صاحب سابع در
طالع یا ثانی بود غیر مقبول و متصل بکوکبی ساقط یا مقبول
و مکروه باشد آنکه صاحب در رابع باشد از بهر آنکه
خانه سلطنت اوست و نباید که صاحب ثانی در ثامن
بود بلی اگر صاحب ثامن در ثانی باشد غایت کار بود
از بهر آنکه ثانی دلیل اعوان و اتباع و صاحب اختیار است
و ثامن دلیل اعوان دشمن و اگر صاحب طالع از تثلیث

باشد پس ومقبول بود دشمن خواهد که صلح کند
واکر مریخ دهم باشد وسعدی باوی بود که بطالع
حظی داشته باشد صاحب اختیار بر دشمن مستولی شود
وبروی ظفر یابد واکر دشمن صلح کند قبول نکند بدان
شرط که آن سعد هیچ حظ بجزو هفتم نداشته باشد
واکر خداوند خانه صاحب طالع قوی حال ومسعود و
مشرقی باشد غایت قوت بود واکر صاحب خانه صاحب
سابع بدین صفت باشد صاحب اختیار را جنک کردن
مکروه باشد لو در طلب کریخته وکمشده کردن
باید که قمر بصاحب خانه خود ناظر باشد از تثلیث
باشد پس صاحب خانه قمر فوق الارض بود مخوس
کشته نجیبی لز در وصیت کردن بیمار باید که قمر
در برجی ثابت بود طالع خداوند او مسعود باشند
واوتاد از نحوس خالی لح در سفر بر کردن باید که
قمر در برجی ارضی باشد ومنقلب موافق تر بود و

باید

باید که طالع وصاحب او وادلاء سفر وادلاء عرض
در آن سفر مسعود وسلیم باشد از نحوس خاصه مریخ
در سفر بحر کردن باید که قمر در برج آبی بود
وسلیم از نحوس خاصه زحل وطالع وصاحب طالع واوتاد
مسعود باشند در دخول بیت وبلد باید که قمر
وخانه دوم وخداوند او وطالع وصاحب وی مسعود
باشند ودر صورت طالع بمواضع نیکو باشد وسهم
السعادة در طالع یا وسط السماء بود ناظر بخداوند طالع
وباید که خداوند ثانی فوق الارض باشد واکر بمهمات
در شهر روند وخواهند که مدتی در آن شهر مختفی
باشند باید که قمر از اجتماع منصرف بود واز تحت الشعاع
بیرون نیامده باشد ومتصل بکوکبی بود که تحت الارض
باشد در جلوس پادشاهان بر تخت مملکت باید
که قمر وطالع وصاحب وی در یکی از دو خانه مشتری
یا اسد یا عقرب بود وسعود در اوتاد باشند خاصه

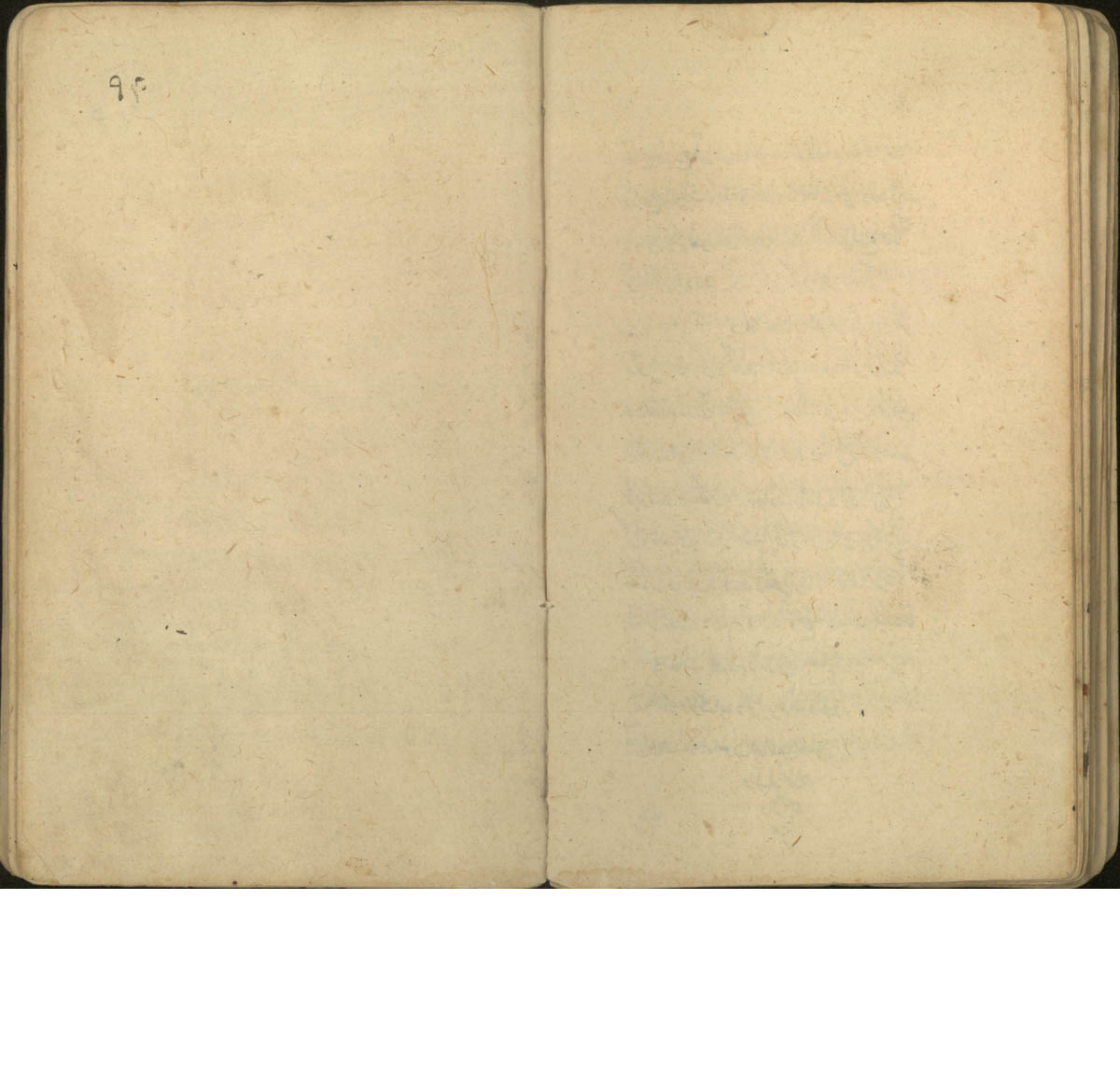
وتد دهم وصاحب خانه عاشر مسعود وقوی حال
ومشرقی باشد وآفتاب مسعود باشد وسلیم از نحوس
در   باید که طالع وصاحبا و وقمر وصاحب
خانه او نیکو باشند وبمواضع پسندیده ومستقیم و
سریع السیر ومشرقی واکر یکی از این سه کوکب بتثلیث آفتاب
یا مریخ بود ومقبول باشد از ایشان بهتر بود   در
باید که قمر در برجی ذوجسدین بود واو تام
متصل بود بسعود وزاید بود در نور صاعد باشد در
شمال وطالع برجی ذوجسدین بود ومسعود باشد
از سعدین واکر خواهند که آن علم را دیکر بار عقد
نکنند در وقت کشادن ماه در برج ثابت باید نهاد و
طالع همچنین وقمر در ثانی عشر یا سادس یا عقاد نه
یا مقابله یا تربیع نحوس   در فتاح خراج باید که
قمر در خانه زحل از تثلیث یا تسدیس ناظر بوی باشد
وعاشر برج ثابت بود   در عوض داشتن حاجات
باید

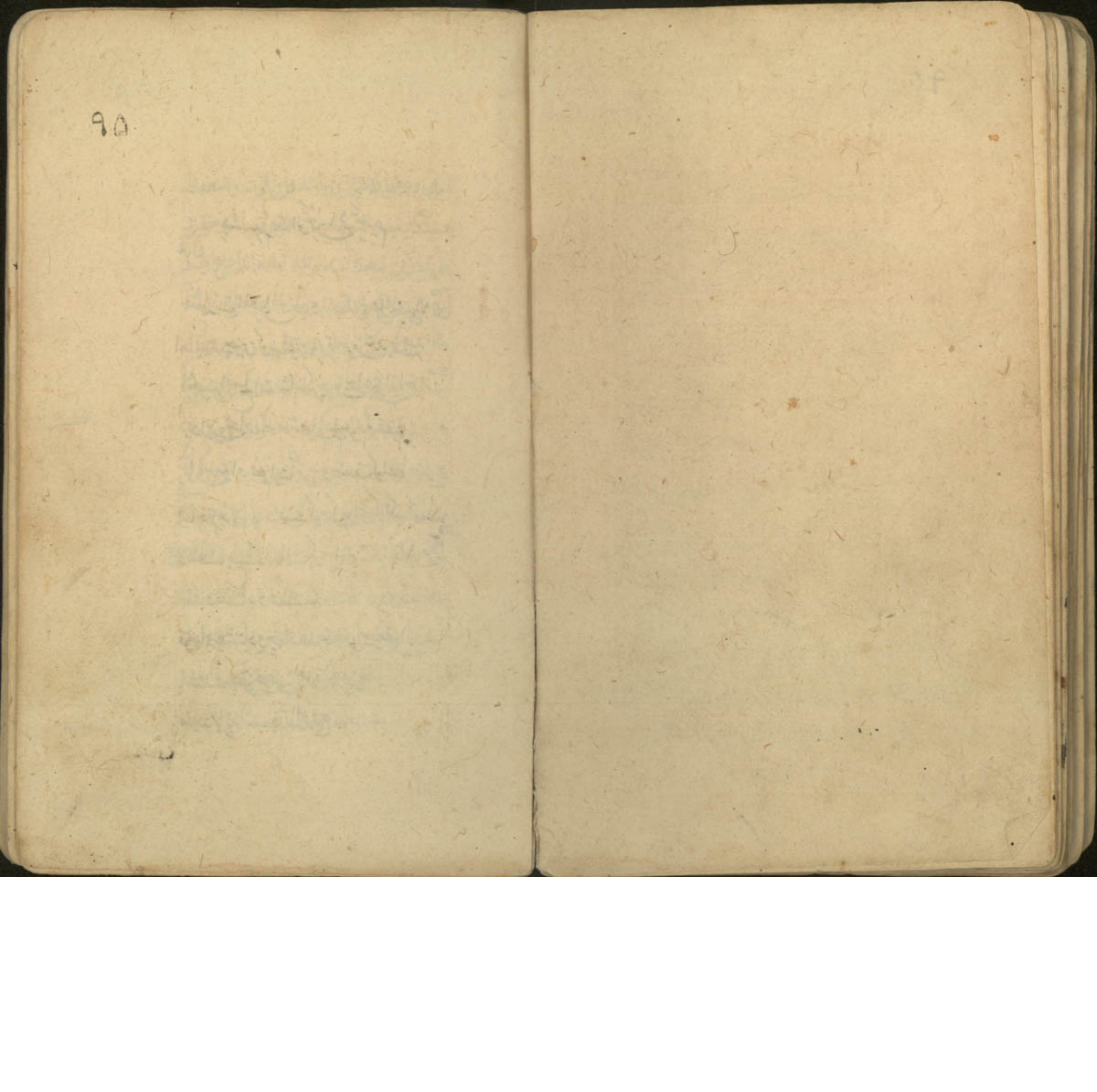
باید که قمر در برجی ثابت یا ذوجسدین بود وناظر
باشد بطالع از شکل تثلیث یا تسدیس واکر از تربیع
بود خلل نکند وباید که طالع برجی ثابت یا ذوجسدین
بود وصاحب او بتثلیث یا تسدیس طالع بود واکر در
وقت اجتماع یا امتلاء متقدم سعدی یا سهم السعادة
در طالع یا سابع بوده باشد طلب عمل کردن بغایت
نیکو بود واکر نحسی مقارن سهم بوده باشد بغایت
بد بود   در دادخواستن باید که قمر میان تربیع
ومقابله آفتاب بود وقمر وطالع از نحوس خالی باشند و
باید که صاحب طالع در جایکاهی نیکو بود وصاحب سابع
متصل وی باشد یا صاحب طالع در عاشر صاحب سابع
بود وباید که آن کوکب که قمر از وی منصرف باشد قوی‌تر
از آن بود که بوی متصل بوده وسهم السعاده در طالع
یا عاشر بود   در دوستی کردن باید که قمر در
برجی ثابت باشد وآن خانه از نحوس خالی بود واوتاد

بسعود آراسته باشد و از نحوس خالی و صاحب خانه هشتم
ناظر بود بطالع با بخداوند و از تثلیث یا تسدیس و
قمر متصل بود بکوکبی که محبوب منسوب وی باشد
مثلا اگر زنی بود زهره و اگر ترکی بود مریخ و باقی برین
قیاس   در چهارپا خریدن باید که قمر در برج
ثابت بود بجز از دلو و عقرب و متصل باشد بسعدی
مستقیم السیر شرقی و طالع برجی ذوجسدین باشد
در صید کردن در بر باید که قمر و طالع برج ذو
جسدین باشند و صاحب طالع قوی حال و مسعود بود
و صاحب سابع بطی السیر در ما تحت الوتد و قمر منصرف
از مریخ و مریخ در موضع نیکو از طالع و خداوند خانه
قمر ناظر وی باشد و اگر قمر خالی السیر باشد یا در
برج منقلب و خداوند خانه او ساقط بود و قمر و زحل
ناظر مکروه باشد بشکار رفتن   در صید بحر کردن
باید که طالع برج ذوجسدین باشد بغیر از حوت و صاحب

طالع

طالع در برج آبی بود ناظر بصاحب خانه خود و قمر
در برج آبی باشد ناظر بخداوند خانه خود و قمر زاید
در نور بود و اگر قمر خالی السیر باشد یا متصل بمریخ و طالع
برج آبی بود صید کردن بحر مکروه بود والسلام
در خاتمه کتاب مصنف گوید از اصول
و فروع علم احکام آن قدر که کفایت بود تصرف کردن
در احکام درین کتاب شرح دادم تا کسانی که ایشان را طبع
نیکو و ذهنی تیز باشد میان سعد و نحس و قوت و ضعف
تمیز کنند و حکم بر غلبه شهادت رانند و اگر در امری دو
گواه معتبر نباشد حکم نباید کردن و البته باید که در وقت
حکم کردن تعجیل نکنند و در هر امری تا فکری کامل و تاملی
شامل نکنند احکام نرانند تا از نهج صواب دور نیفتند
و مقالت چهارم را درین باب ختم کردیم
و کتاب را برین مقاله والحمد لله
رب العالمین والصلوة
والسلام علی محمد
و آله اجمعین
تمت




٩٥

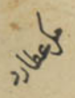
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلی الولی والصلوة علی النبی الامی
اما بعد چنین گوید فقیر حقیر قاسم بن محمد بن عبد الله
الحسنی اصلح الله شانه که چون جماعتی از اخوان صفا
نزد این بیچاره گاه گاه بتعلیم علم نجوم مشغول می بودند
برای سهولت فهم ایشان قوت و ضعف کواکب را مشروح
ساختم پس باید دانست که حکما برای کواکب قوت
و ضعف بسیار اسباب کرده اند اما آنچه حصر فرموده اند
صد و هفتاد و هفت عدد است نود و سه عدد
قوتها و هشتاد و چهار عدد ضعفها و بعضی ازینها ذاتی
باشند و بعضی عرضی ذاتی هر آن حالی باشد که کوکب را
نسبت با ذات فلک البروج حاصل شود و قطع نظر از

غیری و عرضی آنکه غیر ازین باشد و این قوت و ضعف را
بحسب تاثیر بسه قسم نهاده اند عظیم و میانه و حقیر و
هر یکی ازین سه را بسه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی
اما قوتهای عظیم الاثر سی و چهار اند پنج اعلی مراتب اول
خانه بدانکه فلک البروج را به تقسیم دوم بدوازده قسم
کرده اند و هر قسمی را برجی نام نهاده اند و این بروج را
بر کواکب بخشها مختلف کرده اند و یکی ازان قسمت ها
خانه نام نهاده اند و نیرین را درین تقسیم تقدیم کرده اند
بمناسبت مزاج و خوی و ذکورت و انوثت برج اسد را
بآفتاب داده اند و برج سرطان را بماه و یک نصف فلک البروج را
که از اول اسد است تا اول دلو حیز آفتاب خوانده اند و آن
نصف دیگر را که از اول دلو است تا آخر سرطان حیز ماه
و هر یکی از خمسه متحیره را یک خانه در حیز آفتاب داده اند
و یکی در حیز ماه و ابتدا بعطارد کرده اند که بوی نزدیک

بخششها صح

آفتاب می باشد وسنبله را که نزدیکتر است بخانهٔ آفتاب در
حیز آفتاب وجوزا را که نزدیکترست بخانهٔ ماه در حیز ماه
بدو داده اند بعد از آن زهره را در حیز آفتاب میزان
ودر حیز ماه ثور وبعد از آن مریخ را در حیز آفتاب عقرب
ودر حیز ماه حمل بعد از آن مشتری را در حیز آفتاب قوس
ودر حیز ماه حوت بعد از آن زحل را در حیز آفتاب جدی
ودر حیز ماه دلو داده اند اگرچه قوت این کواکب درین
خانها بتجربه دریافته اند اما در بیان وتعریف این
مقدمه از مناسبت رعایت کرده اند وحکم خانهٔ خاص است
ببدن وروح وعقل وازچیزی که ضرورت باشد شخص را
در ترتیب حیات وترتیب بدن زهی وقتی که کوکبی در خانهٔ باشد
دلالت کند بر بهترین حالها وایمن ترین جایها ودولت
وعزت موروثی **دوم درجه شرفست** ودرجات شرف درجاتی را
گویند که در حین ظهور آدم علیه السلام کواکب آنجا بوده اند



مگر عطارد اگرچه درین سخن وتحقیق این درجات
در آن حین شبهه می آید اما بنقل ما چنین رسیده است که ان
الکواکب کن فی اشرافها الا عطارد حین صدر آدم
وچون عطارد را درجه معین نشده بود بتجربه
واستدلال پانزدهم درجه سنبله را برای او تعیین کرده اند
حقیقت این سخنها آنست که چون شرف قسمیست که برای
دولت کرده اند بتجربه چنان دریافته اند که چون آفتاب
در نوزده درجهٔ حمل باشد یا قمر در سیم درجهٔ ثور یا
زحل در بیست ویکم درجهٔ میزان یا مشتری در پانزدهم
درجهٔ سرطان یا مریخ در بیست وهشتم درجهٔ جدی
یا زهره در بیست وهفتم درجهٔ حوت یا عطارد در پانزده
درجهٔ سنبله یا راس در سیم درجهٔ جوزا یا ذنب در سیم درجهٔ
قوس باشد دلالت کند بر دولت بلندی مرتبه در
مدلولات خود مناسب مدلولات تخصیص در انسان

که دلالت کند بر سعادت و شرف و شهرت بنام نیک اگرچه
در آبا و اجداد نبوده باشد **سیم ابتزاز** یعنی بودن کوکب
در قوی‌ترین خانهای طالع که اول آن طالع است پس دهم
پس یازدهم پس هفتم پس چهارم پس پنجم طالع پس نهم پس سیم
وحساب این خانها بعد از تسویة البیوت چنان می باید کرد
که از پنج درجه پیش از درجهٔ طالع طالع باید گرفت تا پنج درجه
پیش از مرکز خانهٔ دوم و از انجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانهٔ سیم
دوم باید گرفت و از انجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانهٔ چهارم سیم
باید گرفت و از انجا تا پنج درجه پیش از خانهٔ ششم پنجم باید گرفت
و از انجا تا مرکز هفتم ششم باید گرفت و از انجا تا پنج درجه
پیش از مرکز خانهٔ نهم هشتم باید گرفت و از انجا تا مرکز خانهٔ
دهم نهم باید گرفت و از انجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانهٔ یازدهم
دهم باید گرفت و از انجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانهٔ
دوازدهم یازدهم باید گرفت و از انجا تا مبدا مذکور از حساب خانهٔ

دوازدهم باشد و این حساب خاص است به پیدا کردن مبتز
و ابتزاز دلالت کند بر شهرت اگر مبتز قوی حال باشد شهرت
بنام نیک باشد و اگر ضعیف حال باشد شهرت بنام بد یا بهر حال
در تحقیق مبتز قطع نظر باید کرد از قوتها و ضعفهای ذاتی
چنانکه بعضی از منجمان فرموده اند **چهارم تصمیم** است
یعنی بعد تقویم کوکب از تقویم آفتاب کمتر از شانزده دقیقه باشد
و این حال دلیل قرب پادشاهست و چون کوکب صمیمی باشد
ضعف احتراق محسوب نباشد **پنجم جرم ثابتهٔ سعد است**
یعنی بعد کوکب از درجه مجری و ممر ثابتهٔ سعد کمتر از پنج
درجه باشد و لیکن وقتی باشد که عرض افق حادث هر دو
نزدیک هم باشد در ربع متفق از طالع یا درجه تقویم
بدرجهٔ ممر نزدیک باشد و بیان این حال چون موقوف اعمال
زیجی است و این بغایت دور و دراز است بلکه در تمام اعمال
زیجی از این مشکلتر و بسیارتر عمل نیست بهمین قدر اکتفا کردیم

واین حال دلالت کند بر سلطنت و حکومت و عظمت و تردد
این فقیر این قوة با جمیع ضعفهای ذاتی و عرضی برای
میکند لیکن ارباب این فن او را باین حظوظ مذکور برابر
داشته اند و بهرهٔ هر یک ازین قوتها ~~[illegible]~~ درین
مرتبه ۹ باشد و هفت او سط مراتب اند اول
برج شرف یعنی بودن کوکب در ان برجها که درجات
شرف در انجا تعیین کردیم واین دلالت کند بر نزدیکی
وثن دستی دوم استقامت سیر یعنی کوکب بر توالی
بروج حرکت کند واین حال دلالت کند بر ترتیب حرکات
وسکنات واین حظ نیرین را دایمی باشد سیم اعتلاء فلک
یعنی بالا بودن فلک کوکب از فلک آفتاب واین حال
مخصوص است بزحل و مشتری و مریخ و دلالت کند بر بلندی
همت و علو شان چهارم دستوریه واین چهار
دستور باشد او لا خاص بکواکب علویست نسبت

آفتاب

با آفتاب وان چنان باشد که زحل یا مشتری یا مریخ در خانه
یا شرف باشند و آفتاب نیز در خانه یا شرف باشد و با اتصال میمنه
متصل شوند و اتصال میمنه انست که ایشان نسبت
با آفتاب بعد از احتراق و پیش از مقابله واقع شود
و نظر تربیع درین دستوریه قوی تر باشد پس تسدیس
پس تثلیث اما نسبت با قمر هر کواکب را شود بشرط
اتصال میسره وان وقتی باشد که قمر از مقابله کواکب
در گذشته باشد و مقارنه نرسیده و اینجا قوی تر تربیع باشد
پس تثلیث پس تسدیس نوع دوم انکه کوکب در یکی از دو خانه
خود باشد و بعد او از نیری مقدار بعد خانه او باشد
از خانه آن نیر مثلا مشتری در حوت باشد و قمر در
سرطان یا عقرب یا آفتاب در اسد یا میزان نوع سیم
کمال تشریق است در کوکب علوی و کمال تغریب
در کوکب سفلی وان بعد کواکب علویست از آفتاب

وزهره

مقدار شصت درجه بعد از احتراق وسفلیین را در تقویم
باید نگاه کرد که چون بعد از احتراق استقامت بغایت
رسند از آفتاب واغاز کی خواهند کرد در کمال تغریب باشند
وچون کوکب بدین طریق در دستوریه باشد دیگر باره خط تشریق
وتغریب محسوب نباشد نوع چهارم انکه صاحب طالع در عاشر
باشد و صاحب عاشر در طالع واین دستوریه اگر برجیته وتسویه
هردو اتفاق افتد فبها والا برجیت معتبرست نه تسویه
ودستوریه یکی از دلائل اعظام سلطنت است بشرط انکه این حال
صاحب طالع را بود و دیگر کواکب نیز بنوع اولی در دستوریه
یکدیگر می باشند یعنی کوکب سبک رو در دستوریه کوکب گران
رو می باشد واگر غیر صاحب طالع بود هم دلیل سعادت باشد ولکن
باید که کوکبی در دستوریه هردو نیز باشد بنوع اولی در این
دستوریه حیز نیز این شرطست یعنی هر یکی در ولایت خود
باشد وان کوکب در خانه یا شرف واین کمال قوة وسعادت ان

کوکب

کوکب باشد از نیرین پنجم استیلا یعنی نظر کوکب ببرج خط خود
باتصال نظر یا تناظر و نظر برجیت کافیست اما تناظر
غیر از درجه نشاید وچون چند کوکب بدرجه ناظر
باشند انرا که حظ بیشتر باشد مستولی خوانیم و دیگرانرا
شریک وی دانیم و هر کوکب که در حظ خود باشد بهره ان
حظ وی مضاعف کردانیم مثلا چون کوکب در خانه باشد
وما مستولی بر درجه خواهیم از ان برج که حد وی باشد
و کوکب در ان درجه نباشد بهره حظ خانه را مضاعف کردانیم
وبهره حد را بحال خود بگذاریم واگر در خانه وحد باشد
اما نه در درجه مطلوب بهره حد را مضاعف کردانیم
فی الجمله کوکبی که صاحب حظ درجه مطلوب بود چون موضع
وی شریک حظ درجه مطلوب شود بهره ان حظ مضاعف شود
مثلا بر درجه پنجم و دقیقه دوازدهم از قوس خواستیم
که مستولی طلب کنیم در مولود نهاری واین درجه

وزحل

خانهٔ مشتری است و حد مشتری و مثلثهٔ شمس و مشتری
و وجه عطارد و دریجان مشتری و نهبهر زهره و
اثنا عشریهٔ زحل و اردجان عطارد و هفتبهره مشتری
و نیم بهر شمس اما مشتری در درجهٔ پانزدهم این برج است
و هم کواکب ناظرند پس بهره خانهٔ مشتری مضاعف باید کرد
و اکر مشتری در اوائل این برج یا در درجه و دقیقهٔ
مذکوره جمیع حظوظ مذکوره را مضاعف باید کرد و اکر
مثلا در درجهٔ ششم باشد حظ هفتبهره را نشاید مضاعف
کرد زیرا که در آن حظ نیست اما این حال کواکب را
بر حکم و فرمان دلالت کند پس اکر صاحب طالع بر طالع
مستولی باشد اختیار مولود در دست وی باشد
و الا نباشد یعنی اکر صاحب دیکر خانه مستولی باشد
اختیار مولود در دست کسی باشد که بدان خانه منسوبست
پس اکر صاحب دوم مستولی باشد در دست معاونان

ولی

و اکر صاحب سیم باشد در دست برادر و همنشین
و صاحب چهارم پدر و صاحب پنجم فرزند و معشوق
و صاحب ششم عم و عمه و خدمتکار و صاحب هفتم زن
و شریک و صاحب هشتم پدر معشوق یا خدمتکار
و برادر و صاحب نهم برادر زن و صاحب دهم
مادر و استاد و عمزادکان و صاحب یازدهم
دوستان و وزرا و صاحب دوازدهم دشمنان
و منافقان و مستولی قوی حال را حکم ظاهرتر باشد
اما اکر صاحب طالع بر طالع و خانهٔ دیکر مستولی باشد
اختیار مولود و اختیار منسوبات آن خانه از طالع
مولود در دست مولود باشد اینست آنچه مارا معلوم
شده است در باب مستولی اما بطلمیوس در این باب
خانه و شرف و حد و مثلثه اول و دوم را اعتبار کند
و دیکر حظوظ را معتبر ندارد از بهر آنکه حظوظ ذاتیه

بحقیقت اینها اند دیکرانکه وی همه حظوظ معلوم نکرده بود
وبعد از زمان او معلوم کی **ششم حلب** یعنی بودن
کوکب نهاری چون زحل ومشتری وافتاو عطارد
وقتی که دلالت کنند بر زکورة وقید دکورة غیر
انجماعه آفتاب راست بروز بالای زمین و بشب
زیر زمین در برج مذکر وکوکب لیلی یعنی مریخ و زهره
و قمر وقتی که دلالت کنند بر انوثت بروز زیر زمین
وبشب بالای زمین در برج مؤنث پس بباید
دانست که کواکب علوی بعد از احتراق تا مقابله شمس
دلالت بر تذکیر کنند وبعد از مقابله تا احتراق
بر تانیث وقمر بر عکس این باشد وزهره در تشریق
بر تذکیر دلالت کنند ودر تغریب بر تانیث و عطارد را
اسباب تذکیر بسیار ند تشریق ونظر کواکب مذکره
وبرج مذکر وربع مذکر وبیت مذکر ودرجهٔ مذکره

واسباب تانیث تغریب وانچه عکس اینها باشد کر کله
پس بهر بار این اسباب بباید شمرد چنانکه تشریق را
شش بهره باشد ونظر کوکب مذکر اینج واکر
دو کوکب یا بیشتر ناظر باشند هر یکی را اینج و برج
مذکر را چهار وربع مذکر را سه وبیت مذکر را
دو ودرجهٔ مذکره را یکی واسباب تانیث هم برین
قیاس پس بهره هر [illegible] کدام که غالب بود حکم
بران باید کرد واین حال دلالت کند بر قوت
ترکیب ودرازی عمر پس هر کوکب که در حلیه
خود بود حیز وبرج مذکر ومؤنث را در کر بار
حساب نباید کرد **هفتم طریقهٔ نیره** یعنی بودن
کوکب در درجاتی که مابین شرف نیرین باشد وان
از نوزدهم درجهٔ حمل بالای تا سیم درجهٔ ثور واین
حظ در نیرین بغایت قوی باشد ودلالت کند

بر جمال و بها و نیکی سیرت و قوت تدبیر و یکی
هر یک از این قوتها در این مرتبه هشت باشد
و بیست و دو و ادنی مراتب او که **تشریق علوی**
و تغریب سفلی یعنی بعد کوکب علوی از آفتاب بعد از
احتراق زیاد از پانزده درجه و کمتر از شصت درجه
باشد و بعد کواکب سفلی بعد از احتراق استقامت
بیش از پانزده درجه باشد و این حال دلالت کند
بر جاه و منصب بلند پیش پادشاه **دوم بیت**
اقبال یعنی وتد و آن طالع است و دهم و هفتم
و چهارم و این حظ نزد این حقیر محسوب نیست
زیرا که این همان ابتزاز است بعینه اما چون
دیگر منجمان مبتز بشرط خانه و شرف داشته اند
چون کوکب در خانه و شرف نبود و در وتد بود
از احظ بیت اقبال گویند نه ابتزاز و این خلاف

مذهب

مذهب ماست **سیم درجهٔ طالع** یعنی بعد کوکب از
درجهٔ که در وقت ولادت یا اختیار بر افق است
کمتر از پنج درجه باشد بیشتر یا پس تر و این بمثابهٔ
تضعیف باشد کوکبی را که در طالع مبتز است
زیرا که چون مبتز در این درجات باشد کمال
قوة ابتزاز ست و این حال زیاده کند
دلالت مبتز را در حیز **چهارم درجهٔ عاشر**
یعنی بعد کوکب از درجهٔ که در وقت ولادت
یا اختیار بر وسط السماست کمتر از پنج درجه
باشد بشرطی که بعد از درجهٔ وسط السما باشد
و این حال نیز قوت ابتزاز را مضاعف
کرداند در حیز **پنجم ذروهٔ اوج** بدانکه
کواکب را در فلک ممثل نقطه باشد که چون
مرکز تدویر بمحاذات آن نقطه رسد

در غایت بعد باشد از مرکز عالم که انرا اوج گویند و نقطه
اوج هر یکی از کواکب در هر تاریخی محاذی نقطه ایست
باشد از فلک البروج و چون در زمان ما زیج
ایلخانی مستعمل است اوج هر کوکب بحسب این زیج
در تاریخ نصف النهار اول فروردین قدیم
که سال هشتصد و بیست و پنجم یزدجردیست
باز نمائیم تا هر وقت که خواهند از انجا بردارند
اگر در همان تاریخ باشد و اگر در تاریخی باشد
بعد از ان برای هر سالی پنجاه و یک ثانیه و بیست
و پنج ثالثه و چهل و دو رابعه و پنجاه و یک خامسه
بر انجا افزایند مواضع اوجات کواکب حاصل شود
از فلک البروج و اگر تاریخ مطلوب پیش از
تاریخ مذکور باشد بهمین نسبت کم کنند و
دانستن انکه کوکب در اوج است یا نه چنان باشد

که نظر کنیم

که نظر کنیم بمرکز مطلق نیرین و مرکز معدل خمسه
متحیره هرگاه که باول حمل رسند کوکب در اوج
باشد و ما جدول اوجات مواضع مراکز کواکب
در همین تاریخ بطول قب ح بنهیم تا هر وقت
که خواهند اگر در همان تاریخ و همان طول خواهند
از انجا بردارند و اگر در تاریخی دیگر خواهند در همان
طول بر مرکز افتاب و زهره و عطارد و بهر سالی یازده
برج و بیست و نه درجه و چهل و چهار دقیقه و چهل و نه
ثانیه و بهر ماه بیست و نه درجه و سی و چهار دقیقه
و شش ثانیه و بهر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه
بیفزایند و بر مرکز زحل بهر سال دوازده درجه و
دوازده دقیقه و چهل و هشت ثانیه و بهر ماه یک درجه
و بهر روز دو دقیقه بیفزایند و بر مرکز مشتری

بهر سالی یک برج و نوزده دقیقه و چهل و سه ثانیه و بهر ماه دو درجه و
بیست و نه دقیقه و سی و چهار ثانیه و بهر روز چهار دقیقه
و پنجاه و نه ثانیه بیفزایند و بر مرکز مریخ بهر سال شش
برج و یازده درجه و شانزده دقیقه و بیست ثانیه
و بهر ماه پانزده درجه و چهل و سه دقیقه و پنجاه ثانیه
و بهر روز سی و یک دقیقه و بیست و هفت ثانیه بیفزایند
و بر مرکز مشتری بهر سال هشت برج و نوزده درجه و چهار
دقیقه و چهل و سه ثانیه و پنجاه ثالثه و یازده [illegible]
رابعه و پنجاه و چهار خامسه و بهر ماه یازده درجه و بیست
و شش دقیقه و چهل و یک ثانیه و بهر روز بیست و چهار
درجه و بیست و دو دقیقه و پنجاه و سه ثانیه
بیفزایند و چون بروج از دوازده زیاده شود
دوازده دوازده طرح کنند و چون درجات از
سی زیاد شود برج گیرند و چون دقایق شصت شود

درجه

درجه گیرند و چون هر کدام از ماخذ اینها که
بشصت رسند بما فوق برند مراکز مطلقه کواکب
حاصل آید در طول قب پس اگر در طول دیگر خواهند
خواهند در این تاریخ ازین مراکز که حاصل شده است
بهر درجه ما بین الطولین سی ثانیه از قمر و پنج ثانیه از
مریخ نقصان کنند اگر طول مطلوب زیاد از طول
مذکور باشد و اگر کمتر باشد بهمین نسبت بیفزایند
و زحل مشتری را بجای خود بگذارند مراکز مطلقه
کواکب در تاریخ مطلوب در طول مطلوب حاصل شود
پس بجدول تعدیل اول خمسه متحیره که در آخر کتاب خواهیم
آورد در آییم و از برابر مرکز تعدیل برگیریم و بر مرکز
افزاییم تا مرکز معدل شود آنگاه معلوم کنیم که کوکب
در اوج است یا نه چنانکه در اول گفتیم اما اگر ذروه
اوج بتقریب خواهیم که معلوم کنیم اول مواضع

اوجات کواکب بحساب معلوم ودر تقویم نظر کنیم
هرگاه که کوکب باستقامت اول که از قبل از رجوع است
بدان موضع رسند در اوج باشند و ذروهٔ اوج
دلالت کند بر بلندی قدر و قامت و همت و کو
ههای بلند و جدول اینست

اما در پیدا کردن
اوج قمر چو تقویم
نگاه کنیم و جزو اجتماع
واستقبال معلوم
کنیم احتیاج باین
حسابها نباشد و
اوج تحقیقی وی
همان باشد

الکواکب	الوسط	الخاصه	الاوج
قمر	ه ح نز مه ط	شهر	- کط لر کـ
شمس	یا ا ه ح	ح ح ا ح	جزو اجتماع یا استقبال
زحل	و لو ح لو	ح ید لر ا	ح س ه ط
مشتری	د کو ح لو	و ل ا س	و ح س ح
مریخ	ح ح نز ا	ح ا کا ط	ی ص ط
زهره	ه ی ا ل	ی کو مر ح	- ح ص ما
عطارد	ا - ط ل	ح ید لو ط	د ی س ما

ششم ذروهٔ تدویر بدانکه ذروهٔ تدویر وسطی

نقطه را

نقطه را گویند از محیط فلک تدویر که بر سر قطری باشد
که از مرکز فلک معدل المسیر بمرکز تدویر گذشته است
و ذروهٔ مرئی نقطه را گویند هم از محیط این فلک
که بر سر خطیست که از مرکز عالم بمرکز وی گذشته باشد
و در یافتن این دو ذروه چنان توان که نظر کنیم
بخاصه مطلقهٔ کواکب چو باول نقطه حمل کوکب
در ذروهٔ وسطی باشد و چون خاصهٔ معدله باول
حمل کوکب در ذروهٔ مرئی باشد و همیشه خمسهٔ متحیره
اول بذروهٔ وسطی رسند انگاه بذروهٔ مرئی و قمر
برعکس باشد و شمس چون بمذهب جمهور فلک تدویر ندارد
ازین حال مستغنی است و مادام که کوکب بین الذروتین
باشد ویرا در ذروه دانیم نه در نطاق و ما در جدول
اوجات مواضع خاصات مطلقهٔ کواکب وضع کرده ایم
در تاریخ و طول مذکور و انجا جدولها و دیم و حرکات

یکسال و یکماهه و یک روز جدا جدا بنهیم تا اگر بعد ازین
تاریخ مواضع ایشان خواهند بعدد سال و ماه
و روز از جدول حرکت هر یک بردارند و بر مواضع
مذکوره افزایند و اگر در تاریخی خواهند که پیش ازین
تاریخ باشد بهمین نسبت کم کنند تا موضع خاصات
در تاریخ مطلوب در طول فه حاصل آید و اگر
در طولی دیگر خواهند بهر درجهٔ ما بین الطولین
از خاصهٔ قمر دو دقیقه و یازده ثانیه و از زحل و مشتری
بهر دو درجه یک دقیقه و از مریخ و زهره بهر ده
درجه بتقریب یک دقیقه و از عطارد بهر دو درجه
بتقریب یک دقیقه کم کنند اگر طول مطلوب زیاد از طول
فه باشد و اگر کمتر باشد زیاد کنند تا خاصات
مطلقهٔ کواکب در تاریخ مطلوب در طول مطلوب
حاصل شود پس چون خواهند که خاصات معدل شوند

بمان

بمان تعدیل که بر مرکز روز مطلوب افزوده بودند تعیین
از خاصه روز مطلوب نقصان کنند اما در قمر هم
بدان طریق که گفتیم از برای سه مرکز تعدیل باید گرفت
و مرکز را بحال خود باید گذاشت و آن تعدیل بر خاصه
باید افزود و پس بدین خاصات معدل و مطلقه
نگاه باید کرد و از رسید رسیدن ایشان باول
حال رسیدن کواکب بذروه ها معلوم باید کرد و
دانستن ذروهٔ قمر جز بدین طریق بشاید اما در
دیگر کواکب گوییم که هر آن احتراق که در استقامت شود
در وقتی باشد که کواکب در ذروهٔ تدویر باشد و این
طریق تقریبی است و جدول اینست و این حال
دلالت کند بر بلندی قد و قامت و نشستن در گوشه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

هفتم منطقهٔ بروج یعنی کوکب را عرض نباشد و این
حال آفتاب را دایمی باشد و قمر را در عقدتین اما
چون در عقدهٔ راس باشد از خط منطقهٔ بروج
اعتبار کنیم نه در عقدهٔ ذنب و این حال دلالت
کند بر بزرگی و مدد یافتن از ارواح و شرافت
نفس و باریکی تن هشتم حیز یعنی بودن
کوکب روزی بروز فوق الارض و بشب
تحت الارض و شبی بر عکس و این حظ آفتاب را دایمی
بود و دلالت کند بر قوت حیات و حکم این
نزدیکست بحکم حلب نهم دفع قوت و این چنان
باشد که کوکبی از حظ خود بکوکبی دیگر نکرد و آن
کوکب را قوی سازد بشرط آنکه آن کوکب در وبال یا هبوط
نباشد از این نمط خوانیم نه دفع قوت و اگر دو
کوکب قوی حال باشد بقوت ذاتی از دفع قوتین و دستودیر

قوتین

خوانیم دهم دفع طبیعت و این چنانست که کوکبی
در حظ کوکبی باشد و بصاحب حظ نظر کند و این را قبول
نیز خوانند یا دو کوکب در حظ یکدیگر باشند و بهم ناظر بوند
از دفع طبیعتین خوانند و در قبول منظور قوی گردد
و در دفع طبیعتین هر دو و دفع قوت و دفع طبیعت
دلالت کند بر رواشدن حاجات و برآمدن مرادات
بسهولت هرچه تمامتر پس اگر از مقارنه یا تسدیس یا تثلیث
ناظر باشند دلالت کند بر محبت بسیار و در مقابله
و تربیع محبت کمتر باشد یازدهم قبول مکان یعنی بودن
کوکب در حظوظ خویش قوی حال و غرض از این سخن آنست
که حظوظ کواکب را از جهت صاحبیه قبول میکنند و در اثبات
این حظ خللی می بینم اما سخن دراز نمیکنم زیرا که حقیقت
این سخن معلوم نکرده ام دوازدهم ذو الیمینین یعنی
بودن کوکب فوق الارض بحقیقی که مطرح شعاع

برد و تربیع او بالای زمین باشد و باصطلاح منجمان
مطرح شعاع تربیع موضعی را گویند از فلک البروج که تقاطع کرده
باشد با دایرهٔ عظیمه که برد و نقطهٔ جنوب و شمال گذرد و میان
نقطهٔ تقاطع او با معدل النهار و نقطهٔ تقاطع معدل
النهار با دایرهٔ عظیمه که برد و نقطهٔ شمال و جنوب و مرکز
جرم کوکب مفروض گذرد ربع دور باشد هرچند ازین
سخن کسی کمتر محظوظ میشود اما اینجا نوشتیم فی الجمله
تحقیق این حظ وقتی شود که از زیج عرض افق حادث
کواکب و مطالع مصحح و مطارح شعاعات و انوار
بمذهب اصحاب احکام و مذهب اصحاب علم ریاضی بتحقیق
مولانا شمس الدین وابکنوی تغمده الله برحمته معلوم کرده
باشند و چون کواکب را این حظ باشد حظ فوق الارض
دکر باره محسوب نباشد و این حظ دلالت کند بر صحت
و عمل و ضبط امور و دانستن علم سیاست سیزدهم در قران

یعنی درحین قران یا نزدیک قران بعد از انکه جرم احد المقارنین
که آن زحل و مشتری نه درجه است و مریخ را هشت درجه
و افتاب را پانزده درجه و زهره و عطارد را هفت
درجه و قمر را دوازده درجه است بمرکز جرم دیگری رسیده
باشد یکی مستعلیست و یکی منخفض و مستعلی انرا
گویند که بذروهٔ اوج یا تدویر یا قطب شمالی نزدیکتر از ان
دیگر باشد یا موصوف بد وصفت ازین باشد و این حظ
منسوب بمستعلی است و دلالت کند بر ظهور و تحقیق
امور درخارج چهاردهم درجهٔ مسعود یعنی نظر و
شاظر با مشتری و زهره و عطارد و مسعود و نظر دوستی
با شمس و قمر و مسعود بودن عطارد انست که متولی بر موضع
او مشتری یا زهره باشد یا قمر بشرط نظر دوستی یا عطارد و این
حال حاد دلالت کند بر اسانی و سرعت بر امدن کارها پانزدهم
بقول مصریان بباید دانست که بروج را باقسام مختلفه بشصت قسم

کرده اند و هر قسمی را بکوکبی از خمسهٔ متحیره نسبت کرده
واین اقسام را حد نام نهاده و نیرین را حد نهاده اند
زیرا که حد را قایم مقام طبیعت داشته اند و باتفاق
جمهور حد مشتری قایم مقام حد شمس است و حد زهره قایم
مقام حد قمر اگرچه میان طبیعت شمس و مشتری بخشکی
و تری تفاوتست اما چون در تربیت مولود حکم کلی بر
نیرین است و سعادت ایشان بیش از سعادت سعدین
دران باب و تربیت شمس بمشتری مناسبت و تربیت
قمر بزهره و حدود را دلالت کلی بر امور حیاتست چون
شمس در حد مشتری باشد و قمر در حد زهره بمانست که در خد
خود و دیگر باره حد سعد محسوب نباشد اما این مقدار
تفاوتست که بهرهٔ حد انجا مضاعف نشود اما بودن
کوکب در حد دلالت کند بر ظهور طبیعت ان کوکب در مولود
[illegible] دهم مکان سهم السعاده بدانکه سهم السعاده موضع را

است
که در مقام اول و دوم که نزدیک مبدا انعطاف دوم و چهارم
از فلک تدویر باشد و بحسب سیر وقتی باشد زحل و مشتری
و مریخ را که در شبانروزی کمتر از دقیقه حرکت کنند
و زهره و عطارد را وقتی که کمتر از پنج دقیقه حرکت کنند
و در این موضع از اقامت را میخواهد که پیش از ان
حرکت کوکب برخلاف توالی بوده باشد و بعد از ان
بر توالی شود و حال او مانند اخر بیماریست و دلالت
کند بر امید بهبود و خیر دوم سرعت سیر یعنی زحل در
شبانروزی بیش از دو دقیقه حرکت کند و مشتری
از پنج دقیقه و مریخ از سی و یک دقیقه و شمس و زهره و عطارد
از پنجاه و نه دقیقه و قمر از سیزده درجه و یازده دقیقه
واین مقدار سیر وسط این کواکب است و این حال دلالت
کند بر جستی در کارها و حصول مرادات بزودی سیم حد سعد
یعنی بودن کوکب در حدود مشتری و زهره و عطارد
و اگر مسعود بوده باشد و این حال افراط و تفریط از طبایع

کواکب بهره ور نبود و دلالت کند بر آنکه مردم ویرا
در کار نا حمد و ثنا گویند و تحسین کنند **چهارم مثلثه اول**
بدانکه حکما هر سه برج را از بروج دوازده گانه که
بر یک طبع یافته اند مثلثه خوانند و بدان طبع نسبت کنند
وچنانکه در حمل و اسد و قوس را مثلثه آتشی خوانند و
ثور و سنبله و جدی را خاکی و جوزا و میزان و دلو را
بادی و سرطان و عقرب و حوت را آبی و هر دو کوکب را
از کواکب سبعه که بطبع مناسب مثلثه یافته اند صاحب
آن مثلثه خوانند و کوکبی دیگر را که از طبع بهره
داشته باشد شریک ایشان سازند چنانکه صاحب مثلثه
آتشی شمس و مشتری را خوانند و زحل را شریک ایشان دانند
و در مثلثه خاکی زهره و قمر را و مریخ را شریک و در مثلثه
هوائی زحل و عطارد را و مشتری را شریک و در مثلثه آبی
زهره و مریخ را و قمر را شریک گویند و این حال در طالع های
روز نیست و در طالع شبی مقدم صاحبیتی را مؤخر دارند

پس هرگاه که طالع نهار و زشمس در مثلثه آتشی باشد یا زهره
در مثلثه خاکی و آبی یا زحل در مثلثه بادی باشد گویند در مثلثه
اولی است و اگر در طالع های شبی مشتری در مثلثه آتشی باشد
یا قمر در مثلثه خاکی یا عطارد در مثلثه بادی یا مریخ در مثلثه
آبی حکم همین باشد هر چند به اولیت صنعت صاحبیت نه صنعت مثلثه
امابرای تمیز بهره حظ گویند مثلثه اولی و وجه تسمیه این
بروج بمثلثه نظر تثلیث است و این حال دلالت کند بر ظهور
منافع کواکب در ثلث اول عمر بشرط قابلیت و دلیل باشد بر
غذای ماکول و خویش و قبیله و فرزند و معشوق و یاری
که نزدیک خانه باشد و عبور صاحب روز و شب ستر باشد **پنجم**
صعود در فلک اوج و این حال وقتی باشد که مرکز مطلق
نیرین و مرکز معدل مخیر از شش برج زیاده باشد و بتقریب
وقتی باشد که تقویم کواکب از نقطه حضیض گذشته باشد
و باوج نرسیده و دلالت کند بر پوشیدن ملبوسات فاخر
و بالیدن قد و قامت و دولت روزافزون و سواری

ششم صعود در فلک تدویر و این وقتی باشد که خاصهٔ معدل کوکب
زیاده از شش برج باشد و هنوز کوکب بذروهٔ وسطی نرسیده باشد
و قمر بذروهٔ مرئی و دلالت کند بر فراخی روزی و پذیرفتن
غذا و معیشت روز افزون هفتم سعود در شمال یعنی
عرض کوکب شمالی زاید باشد پس این حال دلالت کند بر آبادانی
خان و مان و صفای رنگ روی و سطبری و قوت تن هشتم
بودن کوکب فوق الارض و این حال دلالت کند بر ظهور
مدلولات کوکب نهم بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث
در برج مؤنث اما بروج مذکره مثلثهٔ آتشی و بادی اند
و مؤنثه خاکی و آبی و کواکب مذکره زحل و مشتری و مریخ
و شمس و مؤنثه زهره و قمر و عطارد و ممتزج است و اسباب
تذکیر و تأنیث او پیش ازین گفته ایم و این حال دلالت کند
بر قوت ذکورهٔ مردان و انوثت زنان و ظهور فعل
هر یک از مخرج طبیعی بمجرای طبیعی دهم بری بودن از
نحوس یعنی بری قران و تربیع و مقابلهٔ زحل و مریخ باشد

و این حال

و این حاله دلالت کند بر ایمن بودن از شر مردم شریر و بهرهٔ
هر یک ازین قوتها در این مرتبه شش باشد و بعضی اوسط مراتب
اول استعلا و این غیر از آن استعلاست که پیش ازین گفته
بودیم در محل قران و مراد ازین آنست که کوکب در دهم و یازدهم
کوکبی یا بیکدیگر باشد برجیت و این حال بر حرمت دلالت کند دوم ربع مقبل
یعنی بودن کوکب میان مرکز عاشر و طالع بر توالی یا میان مرکز
رابع و سابع بر توالی و این حال بر فیروزی دلالت کند سیم عرض
شمال یعنی کوکب منحرف باشد میان منطقة البروج و قطب شمالی پس
اگر هر لحظه بعد او از منطقة البروج زیاده میشود از شمالی
و صاعد خوانند و بهرهٔ حظ آن پیش ازین گذشته و اگر هر لحظه
کمتر میشود از شمالی هابط گویند و بهرهٔ حظ او درین مرتبه سه است
و این حال دلالت کند بر آبادانی باغ و بستان و صفای لون
بدن و کثرت ارتفاعات چهارم زیادت نور و این وقتی
است که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد از هر دو فلک و ما
جدول نطاقات در آخر این رساله بیاوردیم و طریق عمل

درانجا ایراد کنیم اما قمر را زیادة نور وقتی باشد که از تربیع
اول شمس گذشته باشد و بتربیع دوم نرسیده و این دلالت کند
بر سرخی رنگ روی و حسن صورت و تیزی حس پنجم
زیادت قدر و این نیز بهمان فت باشد و دلالت کند بر سطبری
تن ششم زیادت سیر یعنی سیر کوکب در تزاید باشد در اوان
استقامت یا در تناقص باشد در حین رجعت و این حال دلالت
کند بر ترقی کارها هفتم زیادت حساب و این حال بحسب فلک
اوج در نطاق سیم و چهارم باشد و در فلک تدویر در نطاق
اول و دوم پس هرگاه که مرکز مطلق نیرین و مرکز معدل
متحیره بیشتر از شش برج باشد کواکب زاید در حساب
باشند بحسب و اگر خاصه معدله کمتر از شش برج باشد
حکم همین باشد در فلک تدویر و این حال دلالت کند
بر کثرت اقربا و چیزی که زیادت از قیمت فروخته شود
هشتم زیادت عدد و این حال بحسب دو فلک در نطاق اول
و دوم باشد و دلالت کند بر چیزی که قیمتی بود و بقیمت فروخته شود

نهم درجه

نهم درجه سعادت قران بدانکه در هر برج درجه چند هست
که چون کوکب در انجا باشد دلالت کند بر شرف و زینت و یافتن
جاه ناگاه و ان درجات را در اخر کتاب بجدول باز نماییم
دهم درجه نیره و ان نیز بجدول معلوم شود و بودن کوکب
دران درجات دلیل ظهور لون ان کوکب بود یازدهم
درجه مظلمه زحل را خاص بسبب مناسبت و حکم این خط نیز
مثل حکم حظ گذشته است دوازدهم مثلثه اولی سعد یعنی بودن
کواکب در مثلثه اولی مشتری و زهره و عطارد دو مسعود و نیرین
اگر بنظر دوستی ناظر باشند و این حال دلالت کند بر تربیت
یافتن از بزرگان و هم سفر که با ایشان سیزدهم ربع مذکر
کوکب مذکر را و ربع مؤنث کوکب مونث را بدانکه فلک البروج
بدو دایره عظیمه که یکی دایره افق و یکی دایره نصف النهار است
بچهار قسم متساوی شود در اکثر از افق مشرق تا دایره نصف النهار
فوق الارض مذکر باشد و ان ربع مقابل وی است یعنی از افق
مغرب تا دایره نصف النهار تحت الارض و ان دو ربع دیگر

۷

مؤنث واین حال دلالت کند بر کمال خلقت **چهاردهم وجه**
بدانکه فلک البروج را باقسام متساوی بسی وشش قسم کرده اند
وانرا وجه نام نهاده اند وصاحب قسم اول از حمل مریخ را
یافتند وصاحب قسم دوم شمس را وهمچنین بترتیب افلاک
یعنی صاحب قسم سیم را زهره وصاحب قسم چهارم که قسم اول
ثور است عطارد را وصاحب قسم پنجم قمر را وچون قسمت بقمر
رسید ابتدا از زحل کردند تا قسم اخر حوت بمریخ رسید
وبودن کوکب در وجه خود دلالت کند بر ظهور صورت
او در مولود یا در شخصی که منسوبست بدان کوکب در
طالع مولود **پانزدهم نه بهره** بدانکه فلک بروج را
بصد وهشت قسم کرده اند که هر قسمی سه درجه وبیست دقیقه باشد
وقسم اول از حمل بمریخ داده اند وباقی اقسام بر ترتیب بروج
بصاحبان بروج داده اند تا قسم اخر از حوت بمشتری رسیده است
ودر اخر کتاب جدول وجوه ونه بهرات جهت سهولت حساب بیاوریم
واین خط دلیل حالست **شانزدهم مثلثه ثانیه** یعنی بودن رب دوم

مثلثه

مثلثه دوم و بحث این پیش ازین گذشت واین حال
دلیل لباس وغذا مشروب ودوستان باشد **هفدهم**
اثنا عشریه وانرا دوازده بهره نیز خوانند بدانکه هر برجی را
دوازده قسم کرده اند که هر قسمی دو درجه ونیم باشد وقسم
اول از هر برج بصاحب برج داده اند وقسم دوم بصاحب
برج دوم وباقی اقسام بترتیب بروج بکواکب
داده اند تا قسم دوازدهم بصاحب برج دوازدهم رسیده است
وان نیز جدول در اخر کتاب خواهیم نمود واین
وحال دلالت کند بر فرزند وبر عدالت قوت شهوانی
وعفت وصحت نطفه والات تناسل ونیز دلالت کند
بر ملاقات مولود با هر صنف از منسوبات طالع خود
وبهره هر یک از این قوتها در این مرتبه هیچ باشد وهفده ادنی مراتب
اول بیت مائل یعنی بیت دوم از طالع اگرچه پنجم وهشتم
ویازدهم نیز مایلند اما مراد از بیت مایل دوم
بیت دوم است وبودن کواکب درین خانه یکی از قوتهاست

مکر زحل را و این حال دلالت کند بر بیت یافتن بدن
و پذیرفتن غذا دوم فرح یعنی بودن عطارد در طالع
یا زهره در پنجم یا شمس در نهم یا مریخ در ششم یا مشتری در یازدهم
یا زحل در دوازدهم یا قمر در سیم و چون نحسان
در فرح باشند ضعف بیت ادبار ایشان محسوب
نباشد و چون نیران در فرح باشند ضعف بیت
زایل غیر ساقط محسوب نباشد واحکام البیت
بر خود رسند از کارها و حالها لهما خود کما قال الله
تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون سیم بیت قوت
یعنی بودن آفتاب در دهم یا قمر در چهارم یا زحل
در هشتم یا مشتری در دوم یا مریخ در سیم یا زهره در هفتم
یا عطارد در نهم و چون زحل در بیت قوت باشد
ضعف بیت نام محسوب نباشد و چون مریخ و عطارد
در بیت قوة باشند ضعف بیت زایل غیر ساقط محسوب
نباشد و این حال دلالت کند بر نور و قوة چهارم بیت مذکر

کوکب مذکر

کوکب مذکر را و مونث مونث را بدان که طالع و هر خانه که
عدد او طاق است مذکر است و آنچه عدد او جفت است مونث
و این حال دلیل پارسائی باشد پنجم بیت سعد یعنی بودن
کوکب در خانه مشتری و زهره و عطارد مسعود و نیز این
اگر نسبت مودت ناظر باشد بشرط آنکه در وبال و هبوط
نباشند و این حال دلالت کند بر پرورش یافتن در
سایه بزرگان و منفعت از ایشان و تازه روئی
ششم مثلثه تا یز سعد و این حال دلالت کند بر شادی
از طرف معشوق و لذت و خوردن شیرینیها
هفتم نصرت یعنی بودن کوکب در برجی که صاحب
وی قوی حال باشد و دلالت کند بر توطن در جایها
که ملک برقرار باشد و آبادان باشد هشتم اعانت
هر کوکب که صاحب برج شرف کوکبی دیگر باشد آن کوکب را
یاری کند در حین نظر چنانکه مریخ آفتاب را یاری کند
و این حال قوت صاحب حظ شرف را باشد نه صاحب برج را

ودلالت کند بر عنایت یافتن از بزرگان و مراد یافتن
بهشتی ایشان و مدد یافتن در امور نهم استعانت
هرگاه که کوکبی در شرف باشد یاری خواهد از صاحب برج شرف
در حین نظر پس صاحب برج وی را یاری کند واین قوت هر دو
کوکب را باشد ودلالت کند بر آنکه از کسی چشم نیکی داشته
وآنکس وی را بمرتبه بلند رساند دهم نعمت یعنی کوکبی ضعیف
باشد کوکبی دیگر که باوی دوست باشد قوی حال بود باوی نظر کند
واین حال دلالت کند بر مدد یافتن در حین درماندگی واین
حظ مشترک است بکوکب ضعیف یازدهم مکافات نعمت یعنی
کوکبی که ضعیف بوده باشد در حین نعمت قوی شود وآنکه قوی
بوده باشد ضعیف شود و باهم نظر کنند پس این حظ هر دو را
باشد ودلالت کند بر فریاد رسیدن فریاد رسنده خود اما
بباید دانست که دوستان آفتاب ماه و مریخ و مشتری اند
ودوستان ماه آفتاب و عطارد و دوستان زحل زهره و عطارد
ودوستان مشتری قمر و شمس و مریخ و دوستان مریخ قمر و شمس

ان برج داده اند و قسم دوم را بکوکبی که فلک او شیب فلک
صاحب آن برج است چنانکه قسم اول از حمل بمریخ و قسم دوم
بشمس داده اند تا قسم هفتم رسیده است بمشتری واین حال
دلالت کند بخدمت کاران و توابع و بهره هر یک از این
قوتها درین مرتبه چهار است و پانزده حقیر اثر اعلی مراتب
اول وجه سعد واین حال بر تناسب اعضا و سر و حسن صورت
دلالت کند دوم نه بهره سعد واین حال دلالت کند
بر خزینه داری سیم اثنا عشریه سعد و دلالت کند بر ملاقات
دوستان و بهره هر این قوتها درین مرتبه سه باشد و هفت
اوسط مراتب اول دریجان سعد دلالت کند بر منفعت
از محبوب و مدد از روحانیت محبت دوم از دریجان سعد
دلیل بود بر بزرگی یافتن سیم هفت بهره سعد دلالت کند بر خدم
نیکو صورت و نیکو سیرت و خدمتکار و صنعت کار چهارم درجه مناسبه
یعنی درجه مذکره مذکر را و درجه مؤنثه مؤنث را واین را لهم

بخدمتکار و توابع بلد

نجد و لخواهم نمود و این حال دلالت کند بر ظهور شهوت از مجرای
طبیعی بر مجرای طبیعی و در مردان دلیل شجاعت باشد و در
زنان دلیل رفتن قلب و وفا و عصمت پنجم نصف صاعد یعنی
بودن کوکب در نصفی که از درجه عاشر ست تا درجه رابع بر توالی
و این حال دلالت کند بر سر [illegible] کوه و بلندیهای خوش هوا ششم
برج موافق مزاج یعنی بودن زحل در مثلثه خاکی و مشتری
و عطارد در مثلثه بادی و مریخ و شمس در مثلثه آتشی و زهره
و قمر در مثلثه آبی و اگر در دیگر مثلثات باشند که یک طبع
مناسب باشد مانند زحل و مشتری در مثلثه آبی و آتشی و مریخ
و شمس و زهره و قمر در مثلثه بادی و خاکی و عطارد در مثلثه خاکی
موافق مزاج محسوب باشد و نه مخالفت و این حال دلالت
کند بر قوت مزاج و استحکام ترکیب هفتم موافقت خود کواکب
با برج یعنی بودن زحل در جوزا و مثلثه خاکی و آبی مگر حوت و
بودن مشتری در حوت و مثلثه آتشی و بادی و مریخ در مثلثه

مخالف مزاج موافق مزاج
زحل
مشتری
مریخ
شمس
زهره
عطارد
قمر

موافق خود
زحل
مشتری
مریخ
شمس
زهره
عطارد

قرش

آتشی و جوزا و عقرب و حوت و شمس در مثلثه آتشی و میزان و دلو
و حوت و زهره در برج هوائی و آبی مگر عقرب عطارد در مثلثه
بادی و سنبله و قوس و قمر در مثلثه آبی و این حال دلالت کند
بر راست گفتن و بهره هر یک از این قوتها درین مرتبه دو باشد
و پنج اکثر مراتب اول نیمهر بدانکه هیچ بد و قسم متساوی کرده
اند و از بروج مذکر قسم اول بشمس داده اند و قسم دوم را
بقمر و در بروج مؤنث بعکس و در غیر نیرین در طالعهای
روزی هر کوکب که در نیمهر ماه بود اما این مقدار تفاوت
که در نیرین این حظ مضاعف شود و در دیگر کواکب مضاعف
نشود و دلالت کند بر غذائی که مادر و پدر جهت فرزند
سازند دوم برج شمالی بدانکه از سر حمل تا سر میزان بر توالی
شمالی اند و آن نصف دیگر جنوبی و این دلالت کند بر خانه
خوش هوا سوم برج دوست بدانکه هر کوکب پنج خانه خود را
دوست دارد و این حال دلالت کند بر عشق چهارم برج مستقیم
الطلوع بدانکه از سر سرطان تا سر جدی بر توالی مستقیم الطلوع اند

یعنی مطالع ایشان از درجات ایشان زیاده است
وآن نصف دیگر معوج الطلوع اند یعنی درجات مطالع از
درجات ایشان کمتر ست یا برابر و دلالت کند بر رای
سستی قد و قامت و اعتدال خواب و بیداری پنجم ولایت
یعنی آن چیز که در بیان خانه ذکر کردیم خاصه نیرین و این
و حاله دلالت کند بر طوطن مادر و پدر در وطن مألوف
اینست قوتهاء کواکب و بهره هر یکی ازین نه قوت درین مرتبه
یکی باشد اما اصناف ضعفها قسم اول سی و پنج اند هفت
اعلی مراتب اول وبال یعنی بودن کوکب در برج هفتم از
از خانه خود چنانکه آفتاب در دلو و این حاله دلالت کند
بر ذل امور و تنگی و بدترین حالها و ناایمن ترین جایها دوم
درجه هبوط یعنی بودن کوکب در صد و هشتاد و یکم درجه
از درجه شرف خود چنانکه آفتاب در نوزده درجه میزان
و این حاله دلالت کند بر شقاوت و خمول و قلت عقل و از
جایها بر زندان و محل حادثه سیم خسوف ماه دلالت کند

بر فساد لون

بر فساد لون و ضعف باصره و ناپذیرفتن غذا چهارم کسوف
آفتاب دلالت کند بر ناپاکی نطق و حرکات شنیعی که شوباک
پنجم کسوف کواکب مر یکدیگر را و این ضعف اثر است که فلک او
بالاتر ست و دلالت کند که فعل آن کوکب کمتر بظهور آید در
نیکی ششم جرم ثابته نحس و این [illegible] بدترین نحوسات است
و دلالت او در حصر نیاید و بدترین همه بدبختی و بی دولتی
ظاهر و باطن است هفتم احتراق یعنی بعد کوکب از آفتاب کمتر از
شش درجه و بیشتر از شانزده دقیقه و این حاله بر فنا و عدم
دلالت کند و بهره هر یک ازین ضعفها درین مرتبه ندیاگو
ششم اوسط مراتب اول برج هبوط یعنی بودن کوکب در برج
هفتم از برج شرف چنانکه آفتاب در میزان و این حاله دلالت
کند بر ذلت و غربت و طلب مجهولات دوم رجعت یعنی
حرکت کواکب بر خلاف توالی و این حاله دلالت کند بر باطل
شدن امور و بی ترتیبی و حرکات و سکنات سیم تحت الشعاع
یعنی بعد کوکب از آفتاب بیشتر از شش درجه و کمتر از پانزده درجه

وابن حال دلالت کند بر خمول وسقوط وخفاء امور و فساد
لون وضعف باصره و تحیر بسیار **چهارم طریقهٔ محترقه**
نیرین را خاص وان درجاتی است که مابین درجهٔ هبوط
نیرین باشد یعنی نوزده درجهٔ میزان تا سه درجهٔ عقرب
وحال دلالت کند بر حوالیت و تحتی مرتبه **پنجم انحطاط**
فلک یعنی فلک کواکب بر فلک افتاده باشد و این ضعف دایمی است
مخصوص بزهره و عطارد و قمر است و دلالت کند بر دناءت
ذاتی و پستی همت **ششم جز و مقدم و دو تربیع وی**
یعنی بعد کوکب از جز و مقدم کمتر از پنج درجه باشد یا نود
درجه و این حال دلالت کند بر مرگ مفاجات و بهر یکی
ازین ضعفها در بعض مرتبه هشت باشد و بیست و دو وادی
مراتب **اول تغریب علوی و تشریق سفلی** و این حال دلالت
کند بر افتادن از منزلت **دوم بعد از منطقه** یعنی کوکب
در نهایت عرض جنوبی باشد و دلالت کند بر ورم اعضا **سوم**
استقبال فلک یعنی بعد کوکب از درجهٔ طالع صد و هشتاد درجه باشد

واین حال دلالت کند بر هزیمت و گرفتار شدن در دست خصیم
چهارم درجهٔ بیت رابع یعنی بودن کوکب بر دایرهٔ نصف
النهار تحت الارض و این حال دلالت کند بر افتادن در چاه
و از منار و ماندن در زیر دیوار و افتادن چیزها بر بالای
وی **پنجم بیت ثامن** مکر زحل را و دلیل بودن بر ترتیب
اسباب موت و کارهای خطرناک کردن **ششم نقطهٔ حضیض اوج**
و این حال وقتی باشد که مرکز مطلق نیرین و مرکز معدل
متحیره باول میزان رسد و دلالت کند بر افتادن از کوهها
و کمرهای بلند و از چهارپایان **هفتم حضیض تدویر** و این
آن وقتی باشد که خاصهٔ مطلقه باول میزان رسیده باشد
تا وقتی که خاصهٔ معدله باول میزان رسد و دلالت کند
بر افتادن از کوشکهای بلند و درخت و این هر دو حضیض
دلیل کوتاهی قد و قامت اند **هشتم ذو الیسارین** و این
حال عکس ذی الیمینین باشد و دلالت کند بر عجز در صناعتها
و پنهان گشتن در سردابها و بی قوتی **نهم انکار** یعنی کوکبی

در وبال و هبوط کوکبی دیگر باشد و بدان کوکب نظر کند آن کوکب
ضعیف
کو ویرا در وبال یا هبوط خود بیند نظر ویرا قبول نکند و این
و حسد
کوکب ناظر را بود و دلالت کند بر نا مقبولی پیش مردم و
دهم بیت ادبار یعنی بودن کوکب در ششم و دوازدهم طالع
بدان حساب که در ابتدا از مذکور شد است و این حال دالست
بر آنکه مردم ویرا نشناسند و اگر شناسند صحبت ویرا
ناخوش دارند و او را حقیر شمرند و او رنج و مشقت رساند
بر تن کی ضرورت یازدهم گذشتن کوکب زیر مر نحس یعنی
در قران مستعلی نحس باشد و این حال دلالت بر کشته شدن
کند در دست عدو و زهر خوردن دوازدهم ممازجه نحوس
بنظر عداوت یعنی بودن کوکب در تربیع و مقابله زحل
و مریخ و عطارد منحوس و این حال دلالت کند بر کثرت
اعدا و مضرت از ایشان و خوردن طعامهای زهرآلود
سیزدهم قطع النور و این حال دو نوع بود و هر دو
جز در قران نباشد یکی آنکه کوکب نزدیک هم باشند سریع

و متوسط و بطی از وی و از و بگذرد بطی قطع کند نور سریع را
از متوسط پس این ضعف متوسط را باشد نوع دیگر آنکه
متوسط و بطی و سریع راجع شود و از بطی در گذرد و در
میان بطی و متوسط حائل شود و قطع کند نور متوسط را
از بطی پس این ضعف بطی را باشد و این حال دلالت بر تمام نا شدن
امیدها و نامرادی و تحیر چهاردهم منع نور یعنی سریع
خواهد که ببطی بپیوندد و متوسط در میان حایل و مانع شود
پس این ضعف بطی را باشد و این دلالت کند بر تلف هدایا
و ضایع شدن حقوق و اموال و بغارت رفتن
اسباب و رسیدن مطعومات وی بدیگران و این
حال نیز جز در مقارنه نبود پانزدهم انتکاث یعنی در
نزدیک اتصال یکی از دو کوکب راجع شود و اگر
بوده باشد یا مستقیم شود اگر راجع بوده باشد و انفصال
تمام نکند پس دلالت کند بر تمام نا شدن کارها و پشیمانی
مردم از شفقت با وی و نزد این فقیر آنست که این حال

در تربیع و مقابله یکی از قوتها است و دلیل این وضع آنست
شانزدهم اعتراض و این نوع دوم باشد از قلع النور
اما چون نسبت وی بمتوسط کند اعتراضش خوانند
و بر اینجا اعتراض وارد است بهر حال این حالت دلالت کند
بر نامقبولی نامه و پیغام هفدهم عقدتین یعنی تیر نیز را
خاص و این حالت دلالت کند بر منزلهای نا امن
و رفتن براهای نامعلوم هجدهم یبوست آفتاب
بطلوع نحسین از و کذا دلالت کند بر نقطه و علت در چشم
راست و نحوست ماه بطلوع نحسین بعد از و دلالت
بر نقطه و علت در چشم چپ و حال وقتی باشد که بعد شمس از
نحسین بعد از احتراق کمتر از پانزده درجه باشد
و بعد ماه از نحسین بیشتر از مقارنه کمتر از دوازده
درجه باشد نوزدهم حد نحس و این حالت دلالت کند بر بیماری از
از غلبه اخلاط غریبه بیستم ضر یعنی زحل مشتری را ضرر کند
و مشتری عطارد را و آفتاب عطارد زهره را و مریخ قمر

یکدیگر را

یکدیگر را بشرط نظر و این حالت دلالت کند بر کینه و حسد مردم
از وی و حسد وی از مردم بیست و یکم درجه ثابته نحس یعنی بودن
کوکبی در درجه تقویمی ثابته نحس و این حالت دلالت کند بر حرکت
ازواج خبیثه و زحمت از سباع و حشرات و دزد و حرامی
دریا یا تنها بیست و دوم درجه سهم قاطع یعنی درجه سهم الموت
و سهم سنت القحط و سهامی که از نحسین گیرند و این حالت دلالت
کند بر قصد کشتن خود و خوردن مهلکات و علتهای کشنده
مثل طاعون و غیره هر یک ازین ضعفها درین مرتبه هشت باشد
وسود و میانه اثر ندارند و اعلی مراتب اول اقامت برای رجعت
و این حالت دلالت کند بر تعویق کارها و کاهلی و گرانی اندام
دوم بطوء سیر در حد نحس و این حالت دلالت کند بر تعویقهای
دراز کشش و علتهای سوداوی سیم هبوط در فلک اوج
و این وقتیست که کوکب از ذروه اوج گذشته باشد
و تحضیض نرسیده باشد و دلالت کند بر حرص و خساست
و پوشیدن لباسهای زشت چهارم هبوط در تدویر و این

وقتیست که قمر از ذروهٔ وسطی و کلی کیا از ذروهٔ مرئی
گذشته باشند و قمر بحضیض وسطی و کواکب بحضیض مرئی
نرسیده باشند و دلالت کند بر خوردن نیم خوردهٔ
مردم و سستی و زیاده رفتن **پنجم هبوط در جنوب** واین
حال دلالت کند بر خفه کردن بیکبند و ریسمان و خراب
شدن وطن **ششم تحت الارض** یعنی بودن کواکب
زیر زمین واین حال دلیل بود بر پنهان گشتن در
سردابها و زیر زمینها **هفتم برج مذکر مؤنث را و برج
مؤنث مذکر را** واین حال دلالت کند بر تخنث رجال
وتذکر نسا وضعف مزاج وبی قوتی **هشتم مثلثه
اولی تحت** دلالت کند بر خوردن طعامهای بد قلیل
الغذا که مولد اخلاط ردیه باشد **نهم غربت در مکان**
یعنی بودن کوکب در برجی که دران برج نه قوت
داشته باشد نه ضعف مثل افتاب در سنبله واین حال
دلالت کند بر تنها نشستن و خلوة جستن بی فایده

و بهر یک ازین ضعفها در بیت مرتبه شش باشد و سیزده اوسط مراتب
اول ربع مدبر یعنی آن دو ربع غیر مقبل دلالت کند بر
برفق و مندگی و زبردستی و زبونی **دوم عرض جنوبی** بدانکه
عرض کوکب وقتی که جنوبی بود و زاید بود ویرا هابط
در جنوب خوانند و چون ناقص باشد ویرا صاعد خوانند
و عرض جنوبی صاعد دلالت کند بر خرابی آن خانه و مقام
و بیکارگی و کم اتفاقی مردم هباوی **سیم نقصان نور** واین
ضد زیاده نورست و دلالت کند بر تیرگی رنگ و قبح صورت
چهارم نقصان قدر واین ضد زیادت قدرست دلالت کند
بر لاغری تن **پنجم نقصان عدد** واین ضد زیادت عددست
و دلالت کند بر فروختن آن چیز بکمتر از قیمت خود
ششم نقصان سیر در استقامت و زیادت سیر در رجعت
و دلیل بود بر تنزل کارها **هفتم نقصان حساب** دلالت کند
بر قلت اولاد و اتباع و بی قیمتی چیزها و قلت مال **هشتم درجهٔ
بحیر** و درجات آن از زیر بجدول معلوم شود و دلالت کند بر افتادن

ثابته

درجاهها و فرو رفتن در زمین اما زحل در این درجات
دلیل چاه کندن باشد نهم مثلثه ثانیه نحس دلالت کند بر شربتهای
زهرآلود خوردن دهم ربع ~~مذکر مونث را~~ مونث مذکر را
و دلالت کند بر ظهور و اظهار شهوت از غیر مجری طبیعی و کند
طبع یازدهم خلاف محل یعنی بودن کوکب روزی بروز و شبی
بشب زیر زمین دلالت کند بر بی ترتیبی خواب و بیداری
و قلت عقل دوازدهم وحشت سیر یعنی کوکبی برجی در آید و
بیرون رود هیچ کوکب نپیوندد دلالت کند بر بی فریادی
و بی کسی و سقوط و هزیمت و اختفا و نامرادی و بر بنیادی
امیدها سیزدهم خلا السیر یعنی کوکب در اول برج بکوکبی بایستی
نظر کند و دیگری هیچ کوکب نظر نکرده تحویل کند دلالت کند بر نو
میدی و ضایع شدن چیزها و عاقبت بد و بهره هر یکی از این
ضعفها در نه مرتبه پنج پایه و ده ادنا مراتب اول ایشان اول غیر
ساقط یعنی سیم و نهم دلالت کند بر بی التفاتی از بزرگان دوم
بیت ترح دلالت کند بر ترش روئی سیم بیت ضعف یعنی هفتم

محبر ترس الموت

بیت قوة دلالت کند بر بی قوتی چهارم بیت مذکر مونث را و بیت
مونث مذکر را دلالت کند بر سستی مزاج پنجم بیت نحس دلالت کند
بر خورش و پوشش بد و چیزها که طبع از آن متنفر باشد ششم ضعف
خداوند خانه دلالت کند بر پناه بردن بجائی که پناه نیابد هفتم
مناکره یعنی بودن کوکب روزی در خانه کوکب شبی و بر عکس دلالت
کند بر ساکن بودن در میان مردم ناجنس و میل بدیدن نامحرم و غریب
هشتم حصار میان دو نحس دلالت کند بر حوادث دایم و گرفتاری بسیار
و مشقت و نهب و غارت نهم عقده چون بر بین متحیره متحیره را دلالت
کند بر رفتن بجاها که خاطر نخواهد بی اختیار و راه گم کردن دهم تیاکر
یعنی منحصر بودن کوکب میان درجه نحس و مقابله درجه و بر توالی
دلالت کند بر بی حرمتی نزد اکابر و بهره هر یکی از این ضعفها در نه مرتبه
چهار پایه و بیچیده حقیر اشرف پنج اعلی مراتب اول وجه نحس دلالت کند بر
تیرگی رنگ و بدشکلی دوم نه بهره نحس دلالت کند بر مال حرام و دزدی و دزد دیده
سیم اثنا عشریه نحس دلالت کند بر سحق و ضایع کردن نطفه و تلف و قلت
فرزندان چهارم درجه مظلمه و این هم بجدول معلوم شود دلالت کند
بر بد رنگی اعضا پنجم درجه تیره زحل و حکم این نیز همانست و بهره هر یک

حقیر

از این ضعفها درین مرتبه سه است و ده اسط مراتب اول ارتجان
نحس دلالت کند بر همنشینی با دشمنان و تحریک و خاینه مبغض
دوم ارتجان نحس دلیل مرتبه بیست باشد سیم هفت بهره نحس دلیل
خدمتکاران بدشکل بدکردار بی خاصیت بود چهارم درجه قیمه
این نیز بجدول معلوم شود و دلیل فلاس و کندذهن باشد
پنجم درجه مخالف یعنی درجه مذکر موئنث را و موئنث مذکر را
دلیل جبن مردان و سلیطگی زنان باشد ششم درجات داکه یعنی عمی
نیز این را خاص دلیل کوری باشد و این درجات هم بجدول بنمائیم
هفتم نصف هابط یعنی بودن کوکب در نصفی که از درجه رابع بود یا
یا درجه عاشر بر توالی دلالت کند بر سکون در مغاکها و جایهای بد هوا
هشتم مخالفت مزاج یعنی بودن کوکب در برجی که مخالف خود باشد
دلالت کند بر ضعف مزاج نهم مخالفت خوی یعنی بودن کوکب در برجی
که مخالف خوی وی بود دلالت کند بر بدخلقی و ما چون مخالفت
درجه را که در متن دو خط بود یکی گرفتیم ضعفهای اوسط مراتب نه باشند
و بهره هر یکی از این ضعفها درین مرتبه دو باشد و سادتی مراتب

اول

اول برج جنوب یعنی از سر میزان تا سر حمل بر توالی دلیل خانهای
بدهوا و گرم و تاریک باشد دوم برج دشمن یعنی بودن کوکب
در دوازدهم خانه خود دلالت کند بر دشمن انگیزی و فریفتن
دشمن یعنی دشمنان سیم برج معوج الطلوع دلالت کند
بر خواب و بیداری بی اعتدال و بهره هر یک از این ضعفها درین
مرتبه یکی باشد والله اعلم اینست مراتب قوتها و ضعفها بر رای
متاخران که بتقلید متقدمان قبول کرده اند و بعضی از اینها
واقف شده اند و از بعضی واقف نشده اند اما بباید دانست
که همچنانکه هیچ شخص نیست که در بعضی امور توانا و در بعضی ناتوانا نباشد
هیچ کوکبی نیست از سیارات که قوت و ضعف او نسبت با عدد لولات
باهم آمیخته نیست پس باید که در وقت احکام این مقدار از قوت
وضعف که در جدول استخراج کند ترتیب عدد بهره هر یکی در زیر
وی برقم وضع کند و مجموع اعداد قوة جدا و ضعفها جدا بنویسند
و اقل از اکثر نقصان کنند تا معلوم شود که قوة از ضعف یا ضعف
قوة بچند مرتبه زیادت است حکم بر حالی کنند فایده بباید دانست

که اثر هر کدام از قوت و ضعف با وجود غالبیت یک طرف باطل نشود
مگر بضد اما این مقدار بالاتر که غالب زودتر و اثر مغلوب دیرتر ظاهر شود

فایده بباید دانست که بحسب مطلوبات در احکام و اختیارات مراتب
حظوظ بگردد مثلا در امور دولت و سلطنت هیچ حظی از جرم ثابته
سعد و درج و بروج شرف و دستوریه نباید و در امور مال و تجارت
زیادت عدد و زیادت حساب و زیادت بیرون یادت نور و قدر
و درجات سعادت و نهبهرات بروج از حظوظ عظیم الاثر اعلی مراتب باشند
و در طلب فرزند اثناعشریه اصل عظیم است و در تعشق مثلثات و ذو الجهات
و در حکم شکل مولود وجوه و در علم و کمال نفس درجات شرف و درجات
سعادت از همه حظوظ مؤثرتر اند فایده بباید دانست که کوکب را بر موجودات
سفلی دلالت دو نوع است ذاتی و عرضی ذاتی آنست که بگردش دهور باطل شود
مثلا دلالت زحل بر سیاهی و عرضی آنکه بگردش دهور باطل شود مثلا نحسین را
دلالت بر امور قبیحه مذمومه است و سعدین را بر عکس این پس دو بهرام
که مستحق باشد از مدلولات سعدین است چون در دور دیگر همان امر مذموم
شود در تحت دلالت نحسین در آید والله اعلم

برج	جدول وجوه				درجان				ازدجان					
	ے	ک	ل	ی	ے	ک	ل	ی	ے	ک	ل	ی	ه	ل
حمل	ح	س	ه	٤	ح	س	ے	٤	ع	ے	ل	٤	مر	ر
ثور	ی	ر	ل	ا	ه	ی	ل	ا	ر	ی	ه	ا	ر	مر
جوزا	ے	ح	س	-	ی	ه	ل	-	س	ح	ے	-	مر	ر
سرطان	ه	ی	ر	٧	ر	ح	ے	٧	ل	ر	ی	٧	ر	مر
اسد	ل	ے	ح	ی	س	ے	ح	ی	ه	س	ح	ی	مر	ر
سنبله	س	ه	ی	ه	ی	ل	ه	ه	ے	ل	ر	ه	ر	مر
میزان	ر	ل	ے	و	ه	ل	ی	و	ی	ه	س	و	مر	ر
عقرب	ح	س	ه	ر	ح	ے	ر	ر	ح	ے	ل	ر	ر	مر
قوس	ی	ر	ل	ح	ے	ح	س	ح	ر	ی	ه	ح	مر	ر
جدی	ے	ح	س	ط	ل	ه	ی	ط	س	ح	ے	ط	ر	مر
دلو	ه	ی	ر	ے	ل	ی	ه	ے	ل	ر	ی	ے	مر	ر
حوت	ل	ے	ح	یا	ے	ر	ح	یا	ه	س	ع	یا	ر	مر

جدول نیمه منظایه خالیه حیثم معتبر

برج															
حمل	٧	یکله	ه	نح	ع	یکله	ی		نح	ی	کاله	ه	نبح	ا	یکله
ثور	٧	مکله	ر	نبح	-	نح	ع	کله	ی	نح	٧	کاله	-	نح	کاله
جوزا	ر	نیح	٧	یکله	ه	کله		نح	-	کاله	و	نح	ر	یکله	ح
سرطان	ر	قمر	ه	نبح	-	نعمه	ی		نح	-	مکله	ع	نح	-	یکله
اسد	ر	نح	٧	قمر	و	یکله	ه		کاله	ط	نح		ح		ح
سنبله	ه	نعمه	ی	نح	-	کاله	و		نح	ی	مکله	ر	نح	-	کاله
میزان	ه	نیح	ه	مکله	ع	نح	٧		یکله	ر	نیح	-	کاله		ح
عقرب	٧	یکله	ه	نح	و	یکله	و		نح	-	یکله	ه	نح	٧	یکله
قوس	ط	نح	٧	نعمه	ر	نح	ی		یکله	ر	نعمه		ح		ح
جدی	ی	یکله	٧	نح	ه	یکله	ی		نح	-	مکله	ی	نح	ه	کاله
دلو	ی	مکله	ه	نح	ی	نعمه	ع		نح	ی	مکله	ه	نح		ح
حوت	و	نعمه	و	نح	و	مکله	ی		نبح	٧	کاله	٧	نح	-	مکله

وحونثه برجی

نوع آخر مذكر ومؤنث بيانلر

البروج	درجات مذكر	مؤنث	درجات شرف	درجات مذكر ومؤنث						درجات الزايدة في السعادة
حمل	دوح	-و	یط	ر		و		ح		یح یط
ثور	ده	ح	ح	د				یه		حه ال
جوزا	ماد	وح	ماكا			ا		د		ما لح كا
سرطان	ح ما	-ه ر	ا-ح یدیه	-		ح		ما	ح	ا-ح یدیه
اسد	ه وح	-ح	ه و ر	ه		ه		ر		ه ر ر یح
سنبله	ه ح	ر	-ب یه		و		ح			-ب یه ه
ميزان	ه ما-	ه ر	د كه ه	ه		ا			-	ه ح كا یه
عقرب	ح ح د	و ه ر	ب یه	د		د		ح		ر ب یه
قوس	ه ح	د-	یح یه	-		ر			ه	ح یه ح
جدی	ما كا	ح	ب یح یه	ا			ا			ب یح یه
دلو	ه وح	د ر	ر و ر یه	ه		و		ر		و ر و ر یه
حوت	-ح ط	ه ح	ب یه	د		ح		-		ب یه ا

فدكو مونثه

البروج	درجات الآبار	علی العجب درجات وال
حمل	و با ر یح كط	لا شي فيه
ثور	ه یح كد كو	و ر ح ح
جوزا	-یح ر كو ل	لا شي فيه
سرطان	ب یح كو ل	مر ط لا یه
اسد	و یح یه كح	ب ه ح ب ح
سنبله	ح یح كا كه	لا شي فيه
ميزان	از یه ل	لا شي فيه
عقرب	ط ب یح كح ل	یط ح
قوس	ر ب یه كد ل	ا ح ح یط
جدی	- ر كه كد	م كو ا ح كط
دلو	ا ب یح كط	ح ح یط
حوت	[illegible]	لا شي فيه

جدول حدود بطلميوس

حمل	ح	و	ه	یح	د	ك	ح	ا	ل	ل
ثور	ه	ح	د	یه	ح	كد	ل	كه	ح	ل
جوزا	د	ر	ح	ح	ه	یح	ح	ا	ل	ل
سرطان	ح	و	ن	یح	د	یو	ه	ا	ل	ل
اسد	ل	و	د	یح	ه	یط	ح	كد	ح	ل
سنبله	د	د	ه	یح	ح	یح	ل	كد	ح	ل
ميزان	ل	و	ه	ما	ح	یط	د	ا	ح	ل
عقرب	ح	و	ح	یه	ه	كا	د	كد	ل	ل
قوس	ح	ح	ه	یه	د	یط	ل	كه	ح	ل
جدی	ه	و	د	س	ح	یط	ح	كه	ل	ل
دلو	ل	و	د	ح	ه	یو	ح	كه	ح	ل
حوت	ه	ح	ح	یه	د	یح	ح	ا	ل	ل

جدول زهر

ح	ا	-	ح	[illegible]
د	ه	و	ر	ح
ح	ط	ح	یح	[illegible]
ح	ل	ه	ل	د ح
ه	ل	ح	س	وم
د	ح	ح	د	ح ح
ر	ح	ل	ه	یح ح
س	ه	ل	ح	وم
د	د	ح	ح	ح ح
ه	ر	ح	ل	ح ا
ح	س	ه	ل	كوم
ح	د	د	ح	ل ح

